



قاسم پور، داود

دهه‌ی سرنوشت‌ساز

تألیف: داود قاسم‌پور

تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵.

۳۰۰ ص. - (مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ ۴۰۱).

تاریخ معاصر ایران؛ (۲۲)

ISBN: ۹۶۴-۴۱۹-۱۲۳-۴ ریال: ۱۹۰۰۰

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. ۲۶۹-۲۷۳؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. ایران - تاریخ - انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷

۲. ایران - تاریخ - انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ - واقعه‌های مهم.

الف. مرکز اسناد انقلاب اسلامی ب. عنوان

ج. عنوان: بررسی تحولات سیاسی ایران در بهمن ۱۳۵۷.

DSR ۱۵۵۳/۲ د ۹ ۹۵۵/۰۸۳

کتابخانه ملی ایران ۷۰۰۷-۸۵ م

دهه‌ي سرنوشت‌ساز

(بررسي تحولات سياسي ايران در بهمن ۱۳۵۷)



انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

عنوان: دهه‌ی سرنوشت‌ساز

تألیف: داود قاسم‌پور

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۵

شمارگان: قیمت:

حروف چینی و لیتوگرافی: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

چاپ و صحافی: چاپخانه مرکز اسناد انقلاب اسلامی

شابک: ۹۶۴-۴۱۹-۱۲۳-۴

ISBN: ۹۶۴-۴۱۹-۱۲۳-۴

کلیه حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است.

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به میدان قدس، روبروی پمپ‌بنزین اسدی، پلاک ۲۰۹۴،

مرکز اسناد انقلاب اسلامی. صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۳۸۹۶ تلفن: ۲۲۲۱۱۱۹۴ تلفکس: ۲۲۲۱۱۱۷۴

www.irdc.ir

نمایندگی‌های فروش در تهران:

خ انقلاب اسلامی، خ ۱۲ فروردین، تلفن: ۶۶۴۶۰۱۴۶، پخش روایت ۴

۴ پخش کوهسار: خ انقلاب اسلامی، خ اردی‌بهشت، تلفن: ۶۶۴۹۴۵۴۱

خ انقلاب اسلامی، تلفن: ۶۶۴۱۰۲۰۳، کتابفروشی دانشکده حقوق دانشگاه تهران ۴

۴ شبکه اندیشه: م انقلاب اسلامی، ابتدای خ آزادی، تلفن: ۶۶۹۲۵۱۲۷

نیاوران، روبروی کامرانیه شمالی، تلفن: ۲۲۲۸۵۹۶۹، فروشگاه بزرگ شهر کتاب ۴

۴ طرح نو: م فاطمی، خ بیستون، کوچه‌ی ۱۶، پلاک ۲۲ تلفن: ۸۸۰۲۲۳۲

م فردوسی، خ سپهبد قرنی، تلفن: ۸۸۹۷۸۱۴، روایت فتح ۴

۴ پخش مقداد: افسریه، ۱۵ متری اول، تلفن: ۰۹۱۲۳۰۵۷۷۱۵

خ شریعتی، قبل از پل سیدخندان، تلفن: ۸۸۵۰۵۵۱۳-۱۵، فرهنگسرای اندیشه ۴

۴ کتاب ما، خ شریعتی، نرسیده به میدان قدس، تلفن: ۲۲۲۱۶۰۰۷-۸

خ پاسداران، خ زمره، تلفن: ۲۲۸۵۶۱۲۴-۵، نشر فرهنگ و معارف اسلامی ۴

۴ شهر کتاب نپتون، م امام حسین (ع)، خ دماوند، نبش خ کهن، تلفن:

۷۷۵۹۰۰۹۳-۹۴

خ ولیعصر، نبش فاطمی، تلفن: ۸۸۹۷۵۵۸۱-۴، انتشارات بدرقه جاویدان ۴

۴ کتاب مرجع، بلوار کشاورز، خ فلسطین، شماره ۱۲۸، تلفن: ۸۹۶۱۳۰۳

این اثر یکی از موضوعات «طرح تدوین تاریخ انقلاب اسلامی» است که در مرکز اسناد انقلاب اسلامی تهیه شده و کلیه حقوق آن برای مرکز محفوظ می‌باشد.

فهرست مطالب

مقدمه ۹

پیش‌گفتار ۱۱

فصل اول

از تشکیل شورای انقلاب تا سقوط ازهارى ۱۳

۱ - تشکیل شورای انقلاب ۱۵

۲ - تظاهرات تاسوعا و عاشورا ۲۶

تظاهرات روز تاسوعا ۳۱

تظاهرات روز عاشورا ۳۳

۳ - سقوط دولت ازهارى ۳۹

فصل دوم

تشکیل دولت ائتلافی و خروج شاه از کشور ۴۵

۱ - تلاش‌ها برای تشکیل دولت ائتلافی ۴۷

۲ - دولت شاپور بختیار ۵۲

۳ - کنفرانس گوادلوپ ۵۸

۴ - مأموریت هایزر در ایران ۶۲

۵ - تشکیل شورای نیابت سلطنت ۷۰

۶ - خروج شاه از کشور ۷۳

فصل سوم

از خروج شاه تا ورود امام به کشور ۷۹

- ۱ - حضرت امام و خروج شاه ۸۱
- ۲ - راهپیمایی اربعین ۸۲
- ۳ - تصمیم امام به بازگشت و واکنش‌ها ۸۹
- ۴ - تشکیل کمیته‌ی استقبال از امام ۹۱
- ۵ - تلاش‌های آمریکا برای جلوگیری از ورود امام به کشور ۱۰۱
- ۶ - تلاش‌های عوامل رژیم پهلوی برای جلوگیری از ورود امام به کشور

۱۰۷

۷ - تحصن روحانیون در مسجد دانشگاه تهران ۱۱۸

۸ - پرواز انقلاب ۱۲۱

فصل چهارم

از ورود امام به کشور تا تشکیل دولت موقت ۱۳۱

- ۱ - امام در مهرآباد ۱۳۳
- ۲ - امام از فرودگاه تا بهشت زهرا ۱۳۷
- ۳ - امام، از بهشت زهرا تا ورود به مدرسه‌ی علوی ۱۴۶
- ۴ - ملاقات‌های امام با قشرهای مختلف مردم در سیزدهم بهمن‌ماه ۱۶۵
- ۵ - ملاقات‌های امام با قشرهای مختلف مردم در ۱۴ بهمن ۱۷۲

فصل پنجم:

تشکیل دولت موقت و پیروزی انقلاب ۱۷۵

- ۱ - تشکیل دولت موقت ۱۷۷
- ۲ - دیدار همافران با امام ۱۹۵
- ۳ - بیستم بهمن ماه، شدت گرفتن درگیری‌ها ۲۰۸
- ۴ - تشدید حکومت نظامی و مقاومت مردم ۲۱۳

۵ - اعلام بیطرفی ارتش و پیروزی انقلاب ۲۲۱

۶ - استعفای بختیار ۲۳۲

۷ - آغاز روزی نو ۲۳۴

نتیجه ۲۳۹

گاهشمار ۲۴۳

منابع و مآخذ ۲۴۶

مقدمه

با فرار شاه از کشور انقلاب اسلامی با رهبری امام خمینی برای پیروزی و برکنندن نظام استبدادی و شاهنشاهی شتاب گرفت. تعویض پی در پی نخست‌وزیرها از اوائل سال ۱۳۵۷ نشان‌گر اوج بحران در تشکیلات رژیم بود که در نهایت نیز نتوانست سیل خروشان ملت ایران را مهار کند. با ورود امام خمینی به ایران و هدایت مردم سرانجام انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید.

فاصله زمانی بین ورود امام خمینی به ایران تا پیروزی انقلاب اسلامی که به طور شایسته‌ای دهه‌ی فجر نامیده شده است، سرآغاز طلوع انقلاب و طلیعه‌ی پیروزی بود. اقدامات و تصمیمات قاطع امام در این دهه در برابر رژیم پهلوی دستگاه حکومت بختیار را سردر گم کرد.

این پژوهش در چند فصل آغازین وقایع دهه‌ی سرنوشت‌ساز را با توضیح نحوه‌ی تشکیل شورای انقلاب و نقش هدایت‌گر آن در راهپیمایی‌ها شروع کرده و در نهایت به تکاپوها و اقدامات شاه برای مهار انقلاب پرداخته است.

فصول بعدی که عمده‌ترین مباحث کتاب به آنها اختصاص دارد، بازگشت امام به میهن و در پی آن هدایت حرکت مردم و پیوستن گروه‌های مختلف مردمی به نهضت تا پیروزی انقلاب اسلامی را دنبال می‌کند. در پایان نویسنده چگونگی تشکیل دولت موقت و عکس‌العمل‌های گوناگون در برابر آن، تشدید حکومت نظامی و اعلام بی‌طرفی ارتش را که از وقایع مهم دهه‌ی سرنوشت‌ساز هستند، مورد بررسی قرار داده است.

در پایان ضمن تشکر از تلاش محقق محترم، از آقایان دکتر منصور طبیعی معاون پژوهشی، علی کردی مدیر بخش تحقیق و همکاران پرتلاش معاونت انتشارات قدردانی می‌شود.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

پیش‌گفتار

بدون تردید، یکی از فرازهای مهم تاریخ معاصر ایران، پیروزی انقلاب اسلامی است، انقلابی که بر پایه‌ی آموزه‌های دینی و با رهبری فردی روحانی و با شرکت تمام قشرهای جامعه از هر قوم و مذهبی و طبقه‌ای به ساحل پیروزی رهنمون شد. این انقلاب، با وجود گذشت یک ربع قرن از تحقق آن، هنوز هم به‌عنوان موضوع تحقیقات و پژوهش‌ها در دانشگاه‌های معتبر جهان، تازگی خود را حفظ کرده و بازکاوی زوایای پنهان آن پژوهش‌های زیادی را می‌طلبد.

این انقلاب نیز به‌سان تمام انقلاب‌ها و رخداد‌های تاریخی دیگر از مقاطع حساس برخوردار بوده و تصمیم رهبر انقلاب در مقاطع گوناگون در پیروزی آن نقش بسزایی داشت و اگر رفتاری غیر از آنچه رخ داد از رهبر یا رهبران آن انقلاب در پیش گرفته می‌شد، چه بسا پیروزی آن تحقق نمی‌یافت.

ماه‌های آذر، دی و بهمن ۱۳۵۷ بدون تردید حساس‌ترین مقطع تاریخ انقلاب اسلامی است. تصمیمات درست و بجای رهبر انقلاب اسلامی - امام خمینی - در آن برهه، در پیروزی انقلاب اسلامی نقش زیادی داشت. در این دوره ملت به حرکت درآمده و بنیان‌های رژیم پهلوی متزلزل شده بود، قدرت‌های خارجی و در رأس آن آمریکا، که منافع‌شان در گرو حفظ رژیم پهلوی بود، سخت به تکاپو افتاده بودند تا پیشرفت انقلاب را متوقف سازند و با توسل به لطایف الحیلی مانع پیروزی انقلاب

شوند. برخی از مبارزان و انقلابیون نیز البته با نگاهی دلسوزانه و ناخواسته در جهت همان اهداف حامیان رژیم پهلوی قرار داشتند و با برخی از تصمیمات مسئولین موافق نبودند، ولی تصمیم و اراده‌ی راسخ رهبر انقلاب اسلامی، از یک طرف مبارزان انقلابی را به‌رغم مخالفت با تصمیم رهبر با خود همراه کرد و از طرف دیگر حامیان رژیم پهلوی را به چالشی جدی کشاند. رژیم شاه و حامیان آن که نتوانستند با توسل به شعارهای عوام‌فریبانه و سطحی، انقلاب را مهار کنند، در صدد حذف خود شاه بر آمدند، غافل از اینکه رهبر انقلاب به فراتر از این‌ها می‌اندیشید و آن تشکیل حکومتی بر پایه‌ی آموزه‌های اسلامی بود. تصمیم امام بر بازگشت، خط بطلانی بر تمام نقشه‌های حامیان شاه کشید و کشتی شاه و حامیانش را در میان امواج خروشان ملت به گرداب تاریخ سپرد و نظام مبتنی بر دین را در کشور بنیان نهاد. تصمیمات امام در این مقاطع در پیروزی انقلاب نقش بسزایی داشت و در این پژوهش به این تصمیمات و البته با عطف به رخدادهای تاریخی پرداخته خواهد شد.

این پژوهش در چند فصل مجزا تدوین شده است. در فصل اول به تشکیل شورای انقلاب و نقش آن در هدایت انقلاب پرداخته خواهد شد. فصل دوم به تکاپوهای شاه و حامیانش برای مهار انقلاب اختصاص یافته و در فصل سوم به بازگشت امام به کشور پرداخته خواهد شد. فصول بعدی به تبعات حضور امام در کشور از جمله پیوستن گروه‌های مختلف مردم به صفوف انقلاب، پیام‌های امام به قشرها و گروه‌ها، تشکیل دولت موقت و واکنش‌ها به آن پرداخته می‌شود و در فصل آخر نیز رخدادهای منتهی به پیروزی انقلاب بررسی خواهد شد.

فصل اول

از تشکیل شورای انقلاب
تا سقوط ازهارى

۱ - تشکیل شورای انقلاب

در پی شتاب گرفتن مبارزات مردم علیه رژیم شاه، وجود مرکزیتی برای سازماندهی این مبارزات، سو دادن آن در راستای نهضت اسلامی و جلوگیری از حرکت‌های انحرافی ضروری می‌نمود. رژیم شاه که در پی اوج‌گیری این مبارزات، تا حدودی مستأصل شده بود، با اقداماتی به ظاهر آشتی‌جویانه، در صدد مهار بحران و سو دادن افکار عمومی به برخی حرکت‌های انحرافی بود که مقابله با آن، مستلزم ائتلاف و اتحاد همه‌ی نیروهای مبارز با رهبری امام و توسط مرکزی متناسب و مرتبط به ایشان بود. علاوه بر آن، شتاب گرفتن مبارزات مردم علیه رژیم، نویدبخش پیروزی نهضت اسلامی بود که می‌بایست تدابیری برای اداره‌ی جامعه بعد از پیروزی بر رژیم شاه اندیشیده می‌شد. به این دلایل بود که حضرت امام به‌عنوان رهبر نهضت اسلامی ضرورت این مرکز را بیش از هر کسی احساس می‌کرد و با یاران خود آن را در میان می‌گذاشت. شهید بهشتی که در پاییز ۱۳۵۷ برای دیدار با امام به پاریس رفت، در این زمینه می‌گوید:

«در پاییز ۱۳۵۷، امکان ملاقات با امام در فرانسه فراهم آمده بود. دوستان مختلف به دیدار ایشان به پاریس می‌رفتند. یکی از مسائلی که ایشان با دوستان مطرح می‌کردند این بود که چه کسانی هستند که می‌توانند در ساماندهی به

نیروهای عظیم بسیج شده‌ی مردم ایران سهیم بوده و نقشی داشته باشند و چه کسانی هستند که می‌توانند پس از موفقیت در اداره‌ی جامعه مسؤولیتی بر عهده بگیرند. بنابراین برای ایشان دو مطلب مطرح بود: ۱. کسانی که بتوانند در ایران با حضورشان به همگانی تر و گسترده‌تر شدن حرکت اجتماعی شتاب بدهند. ۲. کسانی که پس از پیروزی بتوانند در اداره‌ی جامعه نقشی به عهده بگیرند».

حضرت امام در این زمینه با مبارزان سیاسی و مذهبی مشورت می‌کرد و آنان را در جریان تصمیمات خود قرار می‌داد. بعد از هجرت حضرت امام به پاریس، مبارزان و فعالان سیاسی از داخل کشور و نیز نقاط مختلف جهان به دیدار ایشان می‌رفتند و در این دیدارها بود که امام اداره‌ی مبارزات سیاسی داخل کشور و کادرسازی برای آینده‌ی نهضت اسلامی را، که دورنمای پیروزی آن روشن بود، با آنان در میان نهاد. تشکیل شورایی که بعدها به شورای انقلاب اسلامی موسوم شد، در این دیدارها مطرح شد. دکتر ابراهیم یزدی در این زمینه می‌گوید:

«امام تأکید می‌کردند که همه‌ی سیاسیون را نمی‌شناسم، ولی آقای مهدی بازرگان و دکتر [یدالله] سحابی را می‌شناسم. بنابراین کسانی را به عنوان مشاور من، سیاسیون را (به قول خودشان) به من معرفی کنند. سه نفر را اسم بردند: بهشتی، مطهری و هاشمی رفسنجانی [و گفتند] که این‌ها افراد مورد اعتماد را معرفی کنند و من آنها را به عضویت شورای انقلاب منصوب نمایم».

امام این موضوع را با شهید بهشتی، شهید مطهری و آقای هاشمی رفسنجانی در میان نهاد و از آنان خواست تا مشاوران و افراد معتمد را معرفی کنند. به همین منظور به شهید مطهری دستور دادند به پاریس بیایند تا در این زمینه به طور حضوری صحبت کنند. گویا سفر شهید مطهری به پاریس با تأخیر مواجه شده بود، چرا که حضرت امام در نامه‌ای در آبان ۱۳۵۷ به شهید بهشتی از تأخیر شهید مطهری اظهار نگرانی کرده بود. ایشان در این نامه قید کرده بود:

«وقت دارد سپری می‌شود و من خوف آن دارم که با عدم معرفی اشخاص،

مفسده پیش آید. بنا بود به مجرد آمدن ایشان (م.ط.) [به احتمال زیاد مرتضی مطهری] با اشخاص مورد نظر یکی یکی و جمعی ملاقات کنید و نتیجه را فوراً به این جانب اعلام کنید و نیز مرقومی که معرف باشد با خط و امضای عدد معلوم بفرستید. من در انتظار هستم و باید عجله بشود و نیز استفسار از بعضی آنها برای مسافرت به خارج. در هر صورت همه‌ی موضوعات که به شما و ایشان تذکر داده شده لازم است با عجله انجام گیرد و اگر اشخاص دیگری نیز پیدا شد ملحق شود».

به دنبال این تصمیم، شهید مطهری در آبان ۱۳۵۷ به پاریس رفت و با امام دیدار کرد. در این دیدار درباره‌ی ترکیب شورای انقلاب با امام مذاکره کردند و فهرستی از فعالان و مبارزان سیاسی برای عضویت در شورای انقلاب به امام ارائه شد. آقای هاشمی رفسنجانی ضمن اشاره به این موضوع و سفر شهید مطهری به پاریس می‌گوید که وقتی نامه‌ی امام در ۱۴ آبان ۱۳۵۷ خطاب به شهید بهشتی رسید، ما در حال بررسی دیدگاه‌های موردنظر برای پیشنهاد به امام بودیم. بنابراین فهرستی که شهید مطهری در پاریس به امام ارائه کرد، با هماهنگی شهید بهشتی و هاشمی رفسنجانی تهیه شده بود. درباره‌ی فهرست ارائه شده توسط شهید مطهری به امام اطلاعی در دست نیست، ولی مطمئناً با ترکیب اولیه‌ی شورای انقلاب نمی‌توانست تفاوت چندانی داشته باشد. شهید مطهری بعد از ارائه‌ی فهرست به امام و نیز کسب دستور از ایشان، در جریان کامل تصمیمات امام قرار گرفت و به کشور بازگشت. امام علاوه بر شهید مطهری، از دیگر مبارزان سیاسی - مذهبی نیز کمک و مشورت می‌گرفت. از جمله آن افراد، مهندس مهدی بازرگان از فعالان سیاسی مذهبی بود که جمعیت نهضت آزادی را در اواخر دهه‌ی ۱۳۳۰ ش همراه آیت‌الله طالقانی و دکتر یدالله سجابی تأسیس کرده در آن تشکل به مبارزات سیاسی خود تداوم می‌بخشید. دکتر ابراهیم یزدی در زمینه‌ی دستور امام به مهندس بازرگان برای عزیمت به پاریس می‌گوید:

«مرحوم مطهری با دستورات و برنامه‌ی معین از پاریس به ایران برگشتند.

سپس پیرو صحبت و درخواست [امام] خمینی، من به ایران زنگ زد و با مرحوم مهندس بازرگان صحبت و دعوت کردم که بیایند پاریس». متعاقب این دستور، مهندس بازرگان نیز برای دیدار با امام به پاریس رفت. امام وی را نیز در جریان تشکیل مرکزی برای هدایت نهضت و نیز معرفی نیرو برای اداره‌ی کشور پس از پیروزی، قرار داد. مهندس بازرگان در این زمینه می‌گوید:

«امام گفتند: شاه که رفت و به ایران آمدم، مردم، نمایندگان و بعد دولت را انتخاب خواهند کرد. منتها چون کسی را نمی‌شناسم از شما می‌خواهم افرادی را که مسلمان مطلع و مورد اعتماد باشند، علاوه بر خودتان و دکتر یزدی، معرفی کنید که مشاوران من باشند و آنها بگویند که چه کسی خوب است تا من به عنوان نامزد به مردم پیشنهاد نمایم. ایشان تأکید کردند که افراد، تنها از خودتان نباشند، نمی‌خواهم بگویند من طرفدار دسته‌ی خاصی هستم».

فهرستی که مهندس بازرگان به امام ارائه کرد، به قول ابراهیم یزدی، بالغ بر سی و هشت نفر بودند و مهدی بازرگان درباره‌ی این فهرست می‌گوید:

«پس از دستور حضرت امام با ابراهیم یزدی نشستیم و فهرستی از افراد را تهیه کرده و خدمت ایشان دادیم که عبارت بودند از:

- ۱- علما: مرتضی مطهری، سید ابوالفضل زنجانی، سید محمد حسینی بهشتی، علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، محمدرضا مهدوی کنی (حسینعلی منتظری و سید محمود طالقانی چون در زندان بودند در این فهرست گنجانده نشدند)
- ۲- از ملیون مبارز و مسلمان: دکتر یدالله سبحانی، علی سامی، مصطفی کتیرایی و ناصر میناچی
- ۳- از نهضتی‌ها: مهندس عزت‌الله سبحانی، احمد صدرحاج سیدجوادی، دکتر ابراهیم یزدی و خودم
- ۴- از بازاریان: حاجی کاظم طرخانی و عالی‌نسب
- ۵- از افسران: سرتیپ مسعودی و سرتیپ ولی‌الله قرنی».

امام بعد از دریافت این فهرست، آن را با دیگر یاران خود در میان نهاد. از جمله

کسانی که در جریان امر قرار گرفت، شهید بهشتی بود. ایشان در این زمینه می‌گویند:

«من در آبان ماه به پاریس رفتم. قبل از من، آقایان مهدی بازرگان و دکتر سنجابی و عده‌ی دیگری رفته بودند و با ایشان ملاقات کرده بودند. در اولین ملاقات، امام، بعد از مسائلی کلی این مطلب را مطرح کردند که یکی از دوستان، صورتی از اسامی افراد را داده است. امام آوردند و من اسامی را نگاه کردم. آن آقا عده‌ای از چهره‌های روحانیت مبارز داده بود، عده‌ای از تحصیل کرده‌هایی که سابقه‌ی فعالیت سیاسی و مبارزاتی داشتند و سابقه‌ی نوعی مدیریت که از ترکیب این‌ها می‌توان یک مجموعه‌ای به وجود آورد. من از صحبت امام استنباط کردم که تأکید ایشان بیشتر روی دسته‌ی دوم است، ولی من بیشتر تکیه‌ام روی دسته‌ی اول در روحانیت مبارز بود. من به ایشان گفتم که انقلاب و نهضت مردم به اوج، نزدیک می‌شود و این نقطه‌ی اوج، نقطه‌ی پیروزی فوری هم نیست و خطر یک مقابله‌ی شکننده‌ی کوبنده از طرف رژیم و آمریکای مدافع رژیم وجود دارد. بنابراین قبل از هر چیز باید هسته‌ای باشد تا برای تداوم بخشیدن و سامان‌دهی به این حرکت عظیم و توده‌ای آماده‌ی کمک باشد و این نیاز را فوری‌تر می‌یابیم و من فکر می‌کنم ایجاد هسته‌ای که بتواند تصمیم بگیرد و شما به آن هسته امکان این را بدهید که دعوت او سخن و در جامعه، برد و تأثیر فراوان خودش را حفظ کند قوی‌تر است. بنابراین ایشان یک گروه پنج نفری از روحانیت را معین کردند و گفتند این پنج نفر درباره‌ی مسائل تصمیم بگیرند و به وسیله‌ی تلفن یا مسافر اطلاع بدهند تا من در جریان باشم. این پنج نفر عبارت بودند از: مرحوم استاد مطهری، آقای هاشمی رفسنجانی، آقای موسوی اردبیلی، آقای باهنر و بنده».

بنابراین هسته‌ی اولیه‌ی شورای انقلاب با عضویت پنج نفر روحانی فو، تشکیل شد. به مرور، افراد دیگری هم به عضویت در شورای انقلاب دعوت شدند و تعداد آن بیشتر شد. بیشتر این افراد از طرف شهید مطهری به شورا دعوت می‌شدند. از جمله این افراد، مهندس عزت‌الله سحابی بود که از طرف شهید مطهری به شورای انقلاب دعوت شد.

او در زمینه‌ی عضویت خود می‌گوید:

«در روز هفتم آبان‌ماه ۱۳۵۷ از زندان آزاد شدم. آقایان مطهری، بهشتی و بزرگان در ایران نبودند. برای دیدار با امام به پاریس رفته بودند. روز بیست تا بیست و پنج آبان به کشور بازگشتند و شهید مطهری به دیدن من آمد. ایشان مطرح کردند که در پاریس نزد امام، صحبت شده که یک شورا به نام شورای انقلاب تشکیل شود. از جمله کسانی که قرار است در این شورا عضو باشد شما هستید».

این افراد از طرف شهید مطهری به صورت سربسته در جریان امر قرار می‌گرفتند و نظراتشان را جویا می‌شد. یکی دیگر از افرادی که برای عضویت در شورای انقلاب مدنظر بود، دکتر کریم سنجابی از رهبران جبهه‌ی ملی بود که در پاریس با امام خمینی دیدار کرده بود. وی در خاطرات خود در این زمینه می‌گوید:

«برخی از روحانیون متناوباً از طرف امام (ره) با من ملاقات می‌کردند که آقایان بهشتی، مطهری و منتظری بودند. مذاکرات آنان با من بر سر این بود که عضویت در شورای انقلاب را بپذیرم. ولی من جواب دادم که با اصل ایجاد شورای انقلاب مخالف هستم و عضویت در آن را نمی‌توانم قبول کنم».

علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی درباره‌ی چگونگی دعوت از اشخاص برای عضویت در شورای انقلاب می‌گوید:

«حضرت امام به ما پنج نفر (شهیدان بهشتی، مطهری، باهنر و آقای موسوی‌اردبیلی و بنده) اجازه داده بودند که افراد دیگر به اتفاقاً نظر این پنج نفر اضافه شوند و در جلسات ابتدایی تصمیم بر این شد که حتی‌الامکان ترکیب شورا از اعضای روحانی و غیر روحانی به نسبت مساوی و نزدیک به هم باشد. در این میان چون امام حرف‌ها را برای شهید مطهری زده بودند، طبعاً مرجع برای ما ایشان بودند و بیشتر نص امام را از ایشان می‌بایست می‌شنیدیم».

بنابراین شهید مطهری ابتدا با تک‌تک افرادی که قرار بود به عضویت شورای

انقلاب درآیند، مذاکره کرده پس از آگاهی از آمادگی آنان، اسم آنان را به امام ارائه می‌کرد و پس از تأیید شدن به شورای انقلاب دعوت می‌کرد. نکته‌ای که در این میان حائز اهمیت است، حساسیت شهید مطهری در مخفی ماندن اسامی اعضای شورای انقلاب بود. ایشان وقتی پیشنهاد عضویت در شورا را به یکی از افراد می‌داد، از بردن اسامی سایر اعضا خودداری می‌کرد و به این وسیله این اسامی پنهان می‌ماندند. از جمله این حساسیت، در دعوت از سنجابی بود که شهید مطهری با وجود آنکه در محظوریت قرار گرفته بود، ولی حاضر نشده بود از هویت اعضای این شورا اطلاعی بدهد و تنها به طور تلویحی به وی فهمانده بود که مهندس مهدی بازرگان، یکی از اعضای شورا است، چیزی که به قول مهدی بازرگان، دلیل اصلی کریم سنجابی در رد عضویت در شورای انقلاب بود.

پس از این دعوت‌ها و در پی آن تأیید امام، اعضای شورای انقلاب تعیین شده و در اوایل آذرماه جلسات خود را به طور رسمی برگزار می‌کرد. درباره‌ی ترکیب اولیه و نهایی این شورا در قبل از انقلاب، نظرهای گوناگونی ابراز شده است و با توجه به مخفی بودن اسامی اعضای آن، گمانه‌زنی‌ها درباره‌ی آن بیشتر است. شهید محمدجواد باهنر، از اعضای هسته‌ی اولیه‌ی شورا، در گفت و گویی که به مناسبت پایان کار شورای انقلاب در شهریور ۱۳۵۹ با جراید و رسانه‌های عمومی داشت، درباره‌ی ترکیب نهایی آن قبل از انقلاب می‌گوید:

«هسته‌ی اصلی این شورا پنج نفر از روحانیون بودند [که اسامی آنها پیش‌تر ذکر شد] چندی بعد آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای و آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی به این گروه پنج نفره پیوستند. پس از این افراد، افراد غیرروحانی هم تا حدود هفت نفر به عضویت شورای انقلاب درآمدند.»

در این فهرست به هویت افراد غیرروحانی اشاره نشده است، ولی تصریح شده که شش نفر از این مجموعه به دولت موقت پیوستند.

شهید بهشتی، دیگر عضو هسته‌ی اولیه‌ی شورای انقلاب، درباره‌ی اعضای شورای قبل از انقلاب می‌گوید:

«ترکیب شورای انقلاب با اضافه شدن آیت‌الله مهدوی کنی و سپس آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله خامنه‌ای به آن کامل شد و شورا دارای هشت عضو روحانی شد. با یک نوسان، چند نفر عضو غیرروحانی هم به شورا افزوده شدند که در مرحله‌ی اول عبارت بودند از: مهدی بازرگان، یدالله سبحانی، مهندس کتیرایی و احمد صدر حاج‌سیدجوادی».

علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، دیگر عضو شورای انقلاب، در زمینه‌ی هویت اعضای اولیه‌ی شورا اطلاعات کامل‌تری می‌دهد:

«پیش از پیروزی انقلاب علاوه بر هسته‌ی اولیه‌ی پنج نفره، دیگر اعضا عبارت بودند از: آقایان سیدمحمود طالقانی، سیدعلی خامنه‌ای، مهدوی کنی، احمدصدرحاج‌سیدجوادی، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، مهندس کتیرایی، سرلشکر قرنی و سرتیپ مسعودی».

مهندس مهدی بازرگان، دیگر عضو شورای انقلاب، در زمینه‌ی هویت اعضای شورای انقلاب، آماری تا حدودی متفاوت ارائه می‌دهد. با این توضیح که دکتر ابراهیم یزدی، مهندس عزت‌الله سبحانی و دکتر عباس شیبانی را نیز جزو اعضای اولیه‌ی شورای انقلاب می‌داند.

مهندس عزت‌الله سبحانی در ذکر اسامی شورای انقلاب می‌گوید که شورای انقلاب دو شاخه داشت: ۱. شاخه‌ی داخلی ۲. شاخه‌ی خارجی و بیان می‌کند که شاخه‌ی خارجی این شورا عبارت بود از آقایان دکتر یزدی، بنی‌صدر، قطب‌زاده و حبیبی. این در حالی است که هیچ‌یک از اعضای شورای انقلاب چنین تقسیم‌بندی از شورای انقلاب ارائه نکرده‌اند و حتی ابوالحسن بنی‌صدر که بعد از ورود به ایران در اسفند ۱۳۵۷ به عضویت شورای انقلاب انتخاب شد، صحبتی از این تقسیم‌بندی نمی‌کند و می‌گوید که من تا زمانی که عضو شورای انقلاب شدم، نمی‌دانستم اعضای شورای

انقلاب چه کسانی هستند.

بنابراین در یک جمع‌بندی کلی می‌توان اعضای اولیه‌ی شورای انقلاب را این‌گونه ذکر کرد: آیت‌الله مرتضی مطهری، آیت‌الله دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی، آیت‌الله موسوی اردبیلی، دکتر محمدجواد باهنر، حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله مهدوی کنی، آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، مهندس کتیرایی، مهندس سبحانی، احمد صدرحاج سیدجوادی، سرتیپ مسعودی و سرلشکر قرنی.

علاوه بر این افراد، اسامی تعداد دیگری از روحانیون و نیز سیاسیون به‌عنوان اعضای اولیه‌ی شورای انقلاب ذکر می‌شود که یا آنها از اعضای شورا نبودند یا اینکه بعدها به عضویت شورای انقلاب درآمدند. علت این اختلاف‌نظرها درباره‌ی اعضای شورای انقلاب به خاطر پنهان‌کاری شورا بود و چنانچه پیش‌تر گفته شد، غیر از حضرت امام و اعضای شورا هیچ‌کس از هویت آن مطلع نبود. شهید بهشتی رمز پنهان‌نگه داشتن اسامی اعضا را این‌گونه بیان می‌کند:

«قرار بر این بود که هیچ اسمی از این افراد برده نشود و اسامی آنها پنهان بماند. برای اینکه قطعاً در معرض تهدید دشمن قرار می‌گرفت و به آسانی دشمن می‌توانست آنها را از صحنه‌ی مبارزات بیرون ببرد. حتی در اوایل محرم، رژیم شاه از طریق نقش روحانیت مبارز حس کرده بود که چند نفر از روحانیون نقش بیش‌تری دارند، لذا این چند نفر را دستگیر کردند. بنده و حدود شش نفر از دوستان را گرفتند و به اوین و بعد به کمیته‌ها بردند. دلیل دیگر این پنهان‌کاری اسامی این بود که برخی از افراد به خاطر تخصص‌شان به شورا دعوت شده بودند. نه به خاطر هماهنگی فکری آنان با انقلاب. در این شورا برخی از افراد واقعاً به اعتبار [اینکه] تکنوکرات‌های درست‌کار [بودند] از آنها دعوت شده بود نه به اعتبار عناصر انقلابی که توانسته باشند روح انقلاب را بیابند و با آن هماهنگ باشند، بنابراین اعلان این‌ها به عنوان

شورای انقلاب به نظر می‌رسید دادن یک بهای اجتماعی غیرواقعی به آنهاست». جلسات این شورا با احتیاط کامل برگزار می‌شد و تقریباً غیر از امام و اعضای شورا، کسی از وجود آن اطلاعی نداشت، تا اینکه حضرت امام در اعلامیه‌ای در ۲۲ دی ۱۳۵۷ رسماً موجودیت شورای انقلاب را اعلام کرد. در این اعلامیه بیان شده بود:

«... اکنون که خون‌های پاک عزیزان بی‌گناهی که برای دفاع از حق و حقیقت به دست جلادان خون‌آشام بر زمین ریخته، بارور می‌گردد، لازم می‌دانم مراتب زیر را به اطلاع ملت ایران و جهان برسانم:

۱- به موجب حق شرعی و براساس رأی اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که به این جانب ابراز شده است، در جهت تحقق اهداف اسلامی، شورایی به نام شورای انقلاب اسلامی مرکب از افراد باصلاحیت، مسلمان و متعهد و مورد وثوق به طور موقت تعیین شده و شروع به کار خواهند کرد. اعضای این شورا در اولین فرصت مناسب معرفی خواهند شد. این شورا موظف به انجام امور معین و مشخص شده است و از آن جمله مأموریت دارد شرایط تأسیس دولت انتقالی را مورد مطالعه و بررسی قرار دهد و مقدمات اولیه‌ی آن را فراهم سازد».

اعلام رسمی موجودیت شورای انقلاب از سوی امام، رژیم پهلوی و رسانه‌های جمعی را به تکاپو انداخت تا از هویت اعضای آن اطلاع پیدا کنند، ولی پنهان‌کاری اعضای شورا باعث شد تا نه عوامل رژیم موفق به شناسایی آن شوند و نه رسانه‌های جمعی اطلاعی از آن به دست بیاورند. حسین فردوست، رئیس دفتر ویژه‌ی اطلاعات می‌گوید که اداره‌ی کل سوم ساواک گزارشی از اعضای آن و نیز محل جلسات آن تهیه کرده بود که این گزارش به محمدرضا شاه ارسال شد، ولی شاه در زیر گزارش نوشت که به ساواک دستور دهید کاری با آنان نداشته باشد. این موضوع نشان می‌دهد که اطلاعات در این زمینه ناقص بوده و گرنه دلیلی نداشت که شاه از اقدام برضد شورایی که سازماندهی تظاهرات، اعتصابات و اعتراضات را بر عهده داشت خودداری ورزد. از

آن گذشته، در خاطرات هیچ‌یک از افراد رده بالای نظامی - سیاسی رژیم مطلبی نیست که حکایت از آگاهی آنان از هویت این شورا داشته باشد. پس از انتشار اعلامیه‌ی تشکیل شورای انقلاب، جراید نیز به تکاپو افتادند تا اطلاعاتی از این شورا به دست آورند. از جمله روزنامه‌ی اطلاعات در مطلبی با عنوان «خبرنگاران تلاش گسترده‌ای برای اطلاع یافتن از هویت اعضای آن شورا آغاز کرده‌اند» در زمینه‌ی اعضای شورا می‌گوید:

«صبح امروز روزنامه‌های پاریس کم‌وبیش نام‌های مشابهی را از اعضای شورا انتشار داده‌اند که قطب‌زاده، یزدی، بنی‌صدر، بازرگان و مدنی از آن جمله هستند، ولی این نام‌ها بیشتر در حد یک شایعه است.»

این موضوع نشان می‌دهد که رسانه‌های جمعی نیز هیچ شناختی از اعضای شورا نداشتند و حتی اسامی‌ای را به‌عنوان عضو شورا ذکر می‌کردند که در داخل کشور نبودند. نکته‌ای که در این میان حائز اهمیت است این است که با توجه به اعلام امام مبنی بر تشکیل شورا، همگان فکر می‌کردند که این شورا در خارج از کشور تشکیل خواهد شد و این فرصتی را برای شورا پیش می‌آورد تا با سرعت بخشیدن به اقدامات خود و گسترش حوزه‌های فعالیت‌هایش سیر پیروزی انقلاب را تسریع بخشد.

در شورای انقلاب تصمیمات زیاد و حساسی گرفته می‌شد و این تصمیمات بلافاصله با امام در میان گذاشته می‌شد و پس از کسب تکلیف به مرحله‌ی اجرا درمی‌آمد. از جمله اقدامات مهم شورای انقلاب، گفت و گوهایی با مقامات نظامی، نیروهای مسلح و دیدارهای دیپلماتیک بود. از جمله این دیدارها، قرار دیدار اعضای شورای انقلاب با ژنرال قره‌باغی، رئیس ستاد ارتش وقت بود. شهید بهشتی در این‌باره می‌گوید:

«روزی قره‌باغی و چند نفر از کارگردانان ارتش گفتند که می‌خواهیم با اعضای شورای انقلاب مذاکره کنیم. این موضوع در شورا بحث شد و اعضا ضمن

توافق ، مرا به‌عنوان طرف مذاکره کننده مأمور کردند. موضوع را با امام مطرح کردیم، ایشان نیز تأیید کردند. قرار بود دیدار در منزل من باشد، ولی یک روز مانده به قرار، امرای ارتش آن را لغو کردند، با این بهانه که ما در منزل شما امنیت نداریم، ولی دو سه روز بعد، ژنرال مقدم به منزل من آمد. مهندس بازرگان هم بود و مذاکره حول و حوش ارتش و انقلاب صورت گرفت.»

در این میان نقطه‌ی عطف تصمیمات شورای انقلاب را می‌توان سازماندهی تظاهرات تاسوعا و عاشورا نامید که به مثابه‌ی رفراندومی، خواست و اراده‌ی مردم را به رژیم نشان داد.

۲ - تظاهرات تاسوعا و عاشورا

امام خمینی در سخنرانی‌ای که اول محرم در نوفل‌لوشاتو ایراد کرد، با اشاره به فلسفه‌ی قیام امام حسین (ع) و مسئولیت مردم ایران در این مقطع فرمودند:

«همان‌طوری که سیدالشهدا به تکلیف شرعی الهی می‌خواست عمل بکند، غلبه می‌کرد، تکلیف شرعی‌اش را عمل کرده، مغلوب هم می‌شد، تکلیف شرعی‌اش را عمل کرده. قضیه تکلیف است. قضیه این است که مقابل یک نفری که دارد همه‌ی حیثیات اسلام و مسلمین را می‌برد و سلطه پیدا کرده است بر مقدرات مسلمین و سلطه می‌دهد کفار را بر بلاد مسلمین، ارتش ایران را به دست مستشارهای آمریکایی می‌سپارد، مخازن ایران را به جیب این و آن می‌کند، فرهنگ ایران را ضایع کرده ایران را به یک شکل نمونه درآمده است. یک همچو آدمی که بر مسندی نشسته است، این استنکار لازم دارد؛ یعنی بر همه‌ی مردم لازم است که این را به او بگویند که بیا پایین از این مسند، همه مکلف هستند.»

به دنبال این سخنرانی و تمهیدات شورای انقلاب برای برگزاری هرچه باشکوه‌تر تظاهرات عزاداری ماه محرم، مقامات رژیم، روزهای پرتنش را پیش‌بینی می‌کردند.

دولت نظامی از هاری که تازه روی کار آمده بود، به مثابه‌ی آخرین تیر ترکش رژیم شاه بود و شاه امیدوار بود بتواند در سایه‌ی هراس از این دولت، اوضاع را آرام کند، ولی مبارزان مذهبی و در رأس آن شورای انقلاب اهمیت فرصت به وجود آمده در محرم را دریافته و آماده‌ی بهره‌برداری از این فرصت بودند. روز اول محرم، تظاهرات آرامی در اکثر نقاط کشور برگزار شد. مردم تهران شب تا صبح اول محرم بیدار ماندند و در بام‌های خود صدای تکبیر سردادند. در همان شب جمعیت کثیری در خیابان‌های تهران جمع شده بودند و علیه شاه شعار می‌دادند که به‌ناگاه سربازان سر رسیدند و آنان را به گلوله بستند. فردای آن روز، سراسر تهران تعطیل بود. مردم کارهای خود را تعطیل کرده بودند. عده‌ای از مردم کفن پوشیده، جلوی دانشگاه تهران در مقابل سربازان مسلح شعار می‌دادند. مأموران نظامی در سرچشمه‌ی تهران، تعدادی را به شهادت رساندند و سپس اجساد آنان را جمع کرده و با کامیون از محل بردند. مشابه همین حوادث در شهرهای شیراز، همدان، اصفهان و دیگر شهرهای کشور اتفاق افتاد. از هاری - نخست‌وزیر وقت - هشدار داده بود که دشمنان خارجی طراح این ناآرامی‌ها هستند و تأکید کرد حکومت نظامی اجازه‌ی برگزاری هیچ‌گونه تظاهراتی را نخواهد داد، ولی روحانیون و بعضی مراجع تقلید از مردم خواستند تظاهرات و عزاداری‌های خود را ادامه دهند و تأکید کردند که مردم برای انجام مراسم سوگواری به اجازه‌ی حکومت نیازی ندارند. پس از پیام مراجع، مردم بیش از پیش به صحنه آمدند و به تظاهرات خود ادامه دادند. در تظاهرات سه روز نخست محرم، حدود هفتصد نفر به شهادت رسیدند. در قزوین ۱۳۵ نفر زیر تانک‌ها ماندند و در مشهد مردمی که ممنوعیت تظاهرات را زیر پا گذاشته بودند، به گلوله بسته شدند.

ارتشبد از هاری در واکنش به این تظاهرات شبانه‌روزی و فریادهای الله‌اکبر اعلام کرد که صدای الله‌اکبر و شلیک تیر بر روی نوار ضبط شده و مخالفان با پخش آن قصد دارند جنگ روانی راه بیندازند، موضوعی که شاه نیز آن را باور کرده و در دیدار با

احسان نراقی - از مشاوران خود - آن را مطرح کرده بود. احسان نراقی در این دیدار پرده از اوهام شاه برداشت. این در حالی بود که روزه‌روز بر دامنه‌ی تظاهرات افزوده می‌شد. مردم با سر دادن شعارهایی چون: «ازهاری بی‌چاره، باز هم بگو نواره، نوار که پا نداره» پاسخ وی را می‌دادند و با شرکت گسترده در راهپیمایی‌ها، اعتراض خود را به شاه و رژیم وی نشان می‌دادند. شورای انقلاب که به مثابه‌ی مرکز فرماندهی انقلاب عمل می‌کرد با برگزاری جلسات خصوصی و محرمانه به ارائه‌ی طریق در این زمینه می‌پرداخت و نقش اصلی را در سازماندهی و شکل‌گیری این تظاهرات و اعتراض‌ها بر عهده داشت و مردم را برای تظاهرات گسترده‌ی روزهای تاسوعا و عاشورا آماده می‌کرد.

علاوه بر شورای انقلاب، دفتر آیت‌الله طالقانی نیز در پی برنامه‌ریزی برای برگزاری تظاهرات روزهای تاسوعا و عاشورا بود. آیت‌الله طالقانی که تازه از زندان آزاد شده بود، به‌عنوان مبارز برجسته‌ی انقلابی، ملجأ و مرجع مردم بود و بیت ایشان به یکی از مراکز فرماندهی انقلاب تبدیل شده بود. علاوه بر آن، روحانیت مبارز تهران نیز برنامه‌های خاصی برای برپایی تظاهرات در این روزها داشت. آنان که به طور عمده نفوذ شایانی در مساجد و بازار داشتند، سعی در بسیج مردم برای شرکت در این تظاهرات را داشتند و با صدور اعلامیه‌هایی از مردم برای شرکت در تظاهرات دعوت می‌کردند. لزوم وحدت‌نظر و فرماندهی جهت برگزاری منظم تظاهرات باعث شد تا این سه مرکز، پس از ترتیب دادن جلساتی، هیأت‌اجرائیه‌ای را برای سازماندهی تظاهرات انتخاب کنند که آیت‌الله موسوی اردبیلی و عزت‌الله سبحانی از جمله آنان بودند. ابتدا قرار بود تظاهرات به صورت شمالی - جنوبی برگزار شود، ولی در این جلسات مقرر شد تا تظاهرات به صورت شرقی - غربی [از میدان فوزیه (امام‌حسین) به طرف میدان شهید (آزادی)] انجام شود. ائمه‌ی مساجد هم مأمور شدند تا هر کدام در محل‌های خود مردم را بسیج کرده به صورت منظم به جمع تظاهرکنندگان بپیوندند.

خبر تدارک این راهپیمایی، مسئولان رژیم شاه را به تکاپو انداخت آنان بر آن شدند تا از برگزاری آن جلوگیری کنند. ژنرال قره‌باغی، از مقامات رده‌بالای نظامی وقت در این باره می‌گوید:

«روز پنج‌شنبه شانزدهم آذرماه، نخست‌وزیر، شورای امنیت ملی را به منظور بررسی این مسئله به نخست‌وزیری دعوت کرد. بعد از مطرح شدن موضوع راهپیمایی مخالفان، من اظهار داشتیم صحیح نیست که اجازه‌ی راهپیمایی در آن روزها داده شود و چند نفر از اعضا نیز با من موافق بودند، ولی چند نفر دیگر با این استدلال که برگزاری تظاهرات در روزهای تاسوعا و عاشورا معمول بوده، گفتند که مخالفت با این تظاهرات در این مقطع به‌عنوان مخالفت رژیم با مذهب تعبیر خواهد شد. در این جلسه نتیجه گرفته نشد و به‌خصوص هراس از این بود که در صورت اعلام ممنوعیت، مردم به صورت قهری دست به این کار بزنند که در آن صورت درگیری بین مردم و رژیم اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. از هاری - نخست‌وزیر - بعد از اینکه نتوانست تصمیمی بگیرد، تصمیم نهایی در این زمینه را به مشورت با شاه موکول کرد.... نخست‌وزیر در جلسه‌ی دیگری که از فرماندهان نظامی تشکیل شده بود، دستور شاه مبنی بر آزادی تظاهرات مخالفان را به ما ابلاغ کرد و سپس غروب همان روز، رسماً اعلان کرد که به منظور جلوگیری از خونریزی حرکت دسته‌جات در روزهای تاسوعا و عاشورا آزاد خواهد بود.»

بنابراین رژیم آشکارا عقب‌نشینی کرد. ساواک نیز در این زمینه دست به اقداماتی زد تا از حضور مردم در راهپیمایی‌ها بکاهد. در اطلاعیه‌ای که ساواک ۱۳۵۷/۱۹/۱۸ به کلیه‌ی مراکز مخابره کرد دستور داد تا آن را به صورت گسترده توزیع نمایند. در آن اطلاعیه قید شده بود که:

«شایع است که کمونیست‌ها در مراسم عزاداری تاسوعا و عاشورا در نظر دارند شخصیت‌های مذهبی و مخالفین را ترور و گناه آن را به گردن دولت

بیندازند. دستور فرمایید به کلیه آقایان تذکر داده شود که چنین نقشه‌ای در کار است و در حفاظت جان خودشان مراقبت کامل نمایند و شایعه من غیر مستقیم در شهر پراکنده شود».

ولی روحانیون و علماء، به‌ویژه مراجع، بی‌توجه به این شایعه سازی‌ها، مردم را به حضور گسترده در تظاهرات و بی‌اعتنایی به شایعه فراخواندند. در زمینه‌ی محتوای شعارهای این تظاهرات، بین سازمان‌دهی‌کنندگان اختلاف وجود داشت و برخی از گروه‌ها، سعی می‌کردند تا از دادن شعارهای تند خودداری کنند. شهید محلاتی که از طرف روحانیت مبارز از سازمان‌دهی‌کنندگان این تظاهرات بود، در این زمینه می‌گوید:

«یادم هست دکتر سبحانی گفته بود که بهتر است به همان ترتیبی که اروپایی‌ها اعتراض دارند، سکوت کنیم و هرچه می‌خواهیم بگوییم و خواسته‌هایمان را روی پرده بنویسیم و برداریم حرکت کنیم و این اثرش در دنیا بیشتر است. نهضت آزادی هم اعلامیه داده بود که شعار مرگ بر شاه داده نشود و این امر را منتسب به آیت‌الله طالقانی می‌کردند. من خیلی عصبانی شدم و شب یادم هست که جلسه گذاشتیم. من تلفن کردم به همان ستاد برگزاری مراسم، برادرانی که بالا بودند در نزدیکی حسینی‌ه‌ی ارشاد و برادر حاج مهدی عراقی و عسکراولادی آن‌جا بودند، گفتیم که این نمی‌شود و فردا باید شعار مرگ بر شاه داده شود. افراد را جمع کردیم و فرستادیم در بخش‌های مختلف، حتی از روحانیت مبارز، هر کدامان تقسیم می‌شدیم به یک منطقه‌ای که شعارهای آن منطقه را کنترل و هدایت کنیم».

این تدارکات و برنامه‌ریزی‌ها در صورتی بود که روزبه‌روز اخبار و گزارش‌هایی از شهرهای مختلف کشور می‌رسید و حکایت از گسترش اعتراض‌ها داشت. روز ششم محرم تظاهرات مردم زنجان، خوانسار و چند شهر دیگر به خشونت کشیده شد و مأموران رژیم به روی مردم آتش گشودند. در تهران که آن روز مصادف با روز

شانزدهم آذرماه و سالروز کشته شدن دانشجویان، شریعت رضوی، قندچی و بزرگ‌نیا بود؛ تظاهرات در جلوی دانشگاه تهران حالت گسترده به خود گرفت و در پی آن درگیری ایجاد شد و چند نفر شهید و نیز زخمی شدند. فردای آن روز شهرهای تبریز، آمل، اصفهان و کرمان یک‌پارچه اعتراض و تظاهرات بود و مردم دسته‌دسته به خیابان‌ها می‌ریختند و علیه رژیم شعار سر می‌دادند. هرچه از ماه محرم می‌گذشت، آتش انقلاب شعله‌ورتر می‌شد و حضرت امام با بیان این‌که:

«... این یک امر الهی است، خدا یک چنین کاری کرده، این آتش را خدا روشن کرده و این روشنی‌اش هست و مثل خورشید می‌ماند و تا آخر نتیجه، این مسئله هست ان‌شاءالله.»

حرکت‌های مردم را تأیید و رهبری می‌کرد.

تظاهرات روز تاسوعا

برنامه‌ریزی شورای هماهنگی تظاهرات، بر برگزاری تظاهرات گسترده در روز تاسوعا و عاشورا بود. روز تاسوعا، ساعت هفت صبح، دسته‌های عزاداری از نقاط مختلف شهر به طرف مسیر راه‌پیمایی، میدان امام حسین — میدان آزادی، به راه افتادند. آیت‌الله سیدمحمود طالقانی در رأس یکی از دسته‌های عزاداری، با پای پیاده در این تظاهرات شرکت داشت و دیگر گروه‌ها و نیز شخصیت‌های سیاسی در رأس تظاهرکنندگان حرکت می‌کردند و صفوف متراکم و به هم فشرده‌ی مردم از نقاط مختلف تهران به طرف مسیر تظاهرات سرازیر بودند. این تعداد عظیم، در دسته‌های منظم به طرف میدان فردوسی به راه افتادند و پیشاپیش این گروه بزرگ، یک مینی‌بوس مجهز به بلندگو حرکت می‌کرد و شعارهایی را که از قبل آماده شده بود برای مردم قرائت می‌کرد. هیأتی که جهت انتظام و سازمان‌دهی تظاهرات از قبل تشکیل شده بود، رعایت نظم و انضباط تظاهرکنندگان را بر عهده داشت و همه چیز را برای رعایت نظم

و جلوگیری از هر واقعه‌ی احتمالی پیش‌بینی کرده بود. گزارشگر ساواک نظم این تظاهرات را این گونه توصیف می‌کند:

«راهپیمایی از یک نظم خاص کنترل شده از سوی خود افراد انتظامات که آرم انتظامات را بر بازوی خود نصب کرده بودند برخوردار بود... در طول مسیر نان و پنیر و خرما بین مردم پخش می‌شد و تعدادی از ساکنان خیابان شاهرضا با بیرون انداختن شلنگ آب به راهپیمایان آب می‌دادند. هیچ گونه برخورد یا رد و بدل کردن حرف‌های ناشایست به چشم نمی‌خورد. جوانان که اطراف زنان حلقه زده بودند، با احترام و با گفتن کلمه‌ی خواهر رفتار می‌کردند»

لحظه‌به‌لحظه دسته‌های بیشتری از مردم از خیابان‌های اطراف چون نهرهایی به دریای خروشان ملت می‌پیوستند و بر تعداد آنان افزوده می‌شد. گستردگی جمعیت به حدی بود که وقتی طلایه‌داران گروه به میدان آزادی رسیدند، عقبه تظاهرکنندگان هنوز در میدان فردوسی بودند. شعارهای تظاهرکنندگان ابتدا چندان تند نبود، ولی به تدریج شعارهایی علیه رژیم پهلوی و شاه سر دادند. شهید محلاتی که دسته‌ای از راهپیمایان را سازمان‌دهی می‌کرد، در این باره می‌گوید:

«من خودم مسؤول بودم جمعیتی که از طرف خیابان ری حرکت می‌کند با آن جمعیت بیایم و کسی که با بلندگو شعارها را هدایت می‌کرد، خودم همراهش بودم. آمدیم نزدیک خیابان انقلاب که رسیدیم از خیابانی که به دروازه شمیران می‌رود ملحق به سایرین شدیم و آنجا شعار مرگ بر شاه را سر دادیم و تا غروب آن روز ملت تهران شعارشان مرگ بر شاه شد.»

از دیگر شعارهای آن روز «خمینی رهبر ماست» و «سگ‌های آمریکایی را بکشید»، «سکوت هر مسلمان، خیانت است به قرآن»، «اتحاد، مبارزه، پیروزی» و «مرگ بر این سلطنت پهلوی» بود، ولی این پایان کار نبود، چرا که فردای آن روز - یعنی عاشورای حسینی - به‌عنوان روز تظاهرات بزرگ علیه رژیم تعیین شد و گروه‌ها و افراد سیاسی با صدور اعلامیه از مردم خواستند تا در تظاهرات آن روز شرکت کنند.

در آن روز، قطعنامه در میدان آزادی خوانده نشد، ولی در چند نقطه‌ی تهران، قطع‌نامه‌ی ۱۷ ماده‌ای که قرار بود روز عاشورا خوانده شود برای تظاهرات‌کنندگان قرائت شد که از آن جمله می‌توان به قرائت آن قطع‌نامه توسط شهید بهشتی در مسجد امام زمان در خیابان آیزنهاور و شهید مفتاح در میدان ۲۴ اسفند اشاره کرد.

تظاهرات روز عاشورا

تظاهرات روز تاسوعا مقدمه‌ای بر تظاهرات گسترده و باشکوه روز عاشورا بود. در آن روز، مردم به‌سان روز قبل در دسته‌های عزاداری از محلات و خیابان‌های مختلف تهران به طرف مسیر میدان امام حسین - میدان آزادی به راه افتادند و سیل خروشان جمعیت در طول این مسیر و شعارهای کوبنده آنان، پاسخی شد برای سردمداران رژیم که «باید بروند»، موضوعی که در قطعنامه‌ی پایانی مراسم، میلیون‌ها نفر با تکبیر خود بر آن صحنه گذاشتند. شعارهای آن روز تندتر از روز قبل بود و اگر به قول قره‌باغی، «روز تاسوعا فقط گروه‌هایی در چند نقطه می‌خواستند شعار تند علیه اعلی‌حضرت بدهند»، ولی آن روز همه‌ی مردم یک‌صدا شعار مرگ بر شاه را سر دادند. علی‌اکبر ناطق‌نوری - از کسانی که در این تظاهرات عظیم شرکت داشت - در این‌باره می‌گوید:

«من هم روی مینی‌بوسی بودم که بلندگوها در آن بود و مرتب شعار می‌دادم. بعضی جاها که شعارها خیلی شل می‌شد می‌رفتم و بلندگو را می‌گرفتم و شعارها را تند می‌کردم. به میدان آزادی که رسیدیم، جمعیت موج می‌زد، ولی شعارهای بی‌روحو سر داده می‌شد. بلندگو را از دست فردی که شعار می‌داد گرفتم و یک مرتبه گفتم: بگو مرگ بر شاه، موج بگو مرگ بر شاه تمام میدان و خیابان‌های اطراف را گرفت و احساسات مردم حسابی تحریک شده بود، به طوری که مینی‌بوسی که روی آن قرار داشتم این طرف و آن طرف خم می‌شد.»

در این تظاهرات بین دو تا چهار میلیون نفر شرکت داشتند و پلاکاردهایی که بر آن

شعارهایی چون: «این شاه آمریکایی اعدام باید گردد»، «مردم را مسلح کنید» و «مرگ بر شاه» نوشته شده بود حمل می‌کردند. یکی از نکات برجسته‌ی این تظاهرات، حضور زنان و بانوان بود. در بین آنان زنان مسن و نیز بانوان فرزند در بغل نیز وجود داشت، در حالی که چادر به سر کرده بودند، در تظاهرات حضوری فعال داشتند. این تظاهرات هشت ساعت طول کشید و در پایان راه‌پیمایی، تظاهرکنندگان قطعنامه‌ای را قرائت کردند که در آن به رهبری امام صحنه گذاشته شده و سرنگونی شاه و رژیم پهلوی را خواستار شدند.

علی‌اکبر ناطق‌نوری که قرائت قطعنامه را بر عهده داشت، در این باره می‌گوید:

«قرار بود آیت‌الله موسوی اردبیلی قطعنامه را بخواند، بنابراین بالای مینی‌بوس حامل بلندگو آمد. بالا که آمد، نتوانست بخواند. آقای شیبانی گفت: «آقا، قطعنامه را بخوان، چون مینی‌بوس ممکن است چپ شود» من دیدم که وقت دارد تلف می‌شود قطعنامه را گرفتم و بدون اینکه قبلاً مطالعه کرده باشم و بدانم چند ماده است، شروع کردم و با صدای رسا خواندم. هر ماده‌ای را که می‌خواندم مردم سه بار می‌گفتند صحیح است.»

این قطعنامه شامل هفده ماده بود که عبارت بود از:

«۱- حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی رهبر امت و خواسته‌های ایشان خواست عموم ملت است و این پیاده روی رأی اعتمادی است که از دل و جان برای چندمین بار به ایشان داده می‌شود و قدردانی صمیمانه‌ای است که ملت مسلمان و مبارز ایران از رهبری ارزشمند مراجع عالی‌قدر می‌نماید .

۲- سقوط و برچیده شدن بساط شاه، رژیم سلطنتی استبداد و پایان یافتن همه گونه آثار استعمار خارجی که با استبداد داخلی پیوند بنیادی دارد و استقلال واقعی قدرت به مردم مسلمان و مبارز ایران.

۳- برقراری حکومت عدل اسلامی بر اساس آرای مردم و حفظ و پاسداری استقلال و تمامیت ارضی کشور و تأمین آزادی‌های فردی و اجتماعی با

معیارها و ضوابط اسلامی.

۴- تقارن این ایام مذهبی را با روز اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر غنیمت دانسته و اعلام می‌داریم که نه تنها تأمین حقوق فطری و طبیعی بشر از اساسی‌ترین هدف‌های جنبش ما است، بلکه اسلام خود مبتکر حقیقی حقوق بشر است.

۵- استثمار و استعمار بیگانه و وابستگی به امپریالیسم شرق و غرب و قدرت‌های سلطه‌گر اجنبی به هر شکل که باشد ریشه کن شود و به روابط حسنه‌ی متقابل با رعایت حقوق و مصالح طرفین با کشورهایی که در موضع خیانت و تجاوز به سرزمین و منافع ملت ایران نیستند مبدل گردد.

۶- حقوق اجتماعی و سیاسی کلیه‌ی افراد جامعه و اقلیت‌های مذهبی و اتباع دیگر کشورها که با مراعات مصالح ملی در ایران اقامت دارند، با رعایت همه‌ی جنبه‌های انسانی و اسلامی به‌طور کامل محفوظ و محترم باشد.

۷- آزادی واقعی و حیثیت و شرف و کرامت انسانی زنان که اسلام به آن‌ها داده و حقوق اجتماعی و امکان رشد و شکوفایی همه‌ی استعداد‌های بانوان به‌صورت کامل تأمین شود.

۸- اجرای عدالت اجتماعی و تأمین حقوق کارگران و دهقانان و امکان بهره‌وری کامل آنان از محصول کار و دسترنج خویش فراهم گردد.

۹- هر گونه تبعیض حقوقی و اجتماعی و استثمار انسان به‌وسیله‌ی انسان و سودجویی ظالمانه و سلطه‌گری اقتصادی که منجر به جمع ثروت‌های کلان از یک طرف و محرومیت و فقر از طرف دیگر باشد ریشه کن شود.

۱۰- استقلال شرافتمندانه‌ی اقتصادی و احیای کشاورزی و پیشرفت صنعتی مستقل تا حد خودکفایی و نجات از اسارت و وابستگی بیگانه به دست آید.

۱۱- اعتصابات شکوهمند کارکنان مؤسسات دولتی و بخش خصوصی که ضربه‌ی مهلکی بر پیکر پوسیده‌ی رژیم وارد آورده و در عین حال امکان نیازهای اولیه‌ی زندگی توده‌ی مردم را دچار تنگنا نکرده است، مورد تأیید و تجلیل ماست.

۱۲ - لازم می‌دانیم به مردم فداکار توصیه کنیم که با تحمل مختصر کمبودی که از این رهگذر به وجود می‌آید، همکاری‌های برادرانه‌ی لازم را در تأمین نیازهای ضروری دیگران به عمل آورده و از احتکار و گران کردن کالاهای مصرفی به شدت احتراز نمایند.

۱۳ - ما کشاندن ارتش را به خیابان‌ها و قرار دادن آن را در روی ملت خیانتی به ارتش و ملت می‌دانیم و ارتش ایران باید بداند که وظیفه‌ی اسلامی و انسانی و ملی او موضع‌گیری و دشمنی با دشمنان خارجی مردم است نه با خود مردم.

۱۴ - تبلیغات بی‌اساس رژیم در خصوص نفوذ کمونیسم بین‌الملل در جنبش اسلامی و ملی ایران و توسل نظام حاکمه به تخریب و آتش سوزی به منظور آلوده و بد نام کردن مبارزات مسلمانان نخواهد توانست ملت آگاه ما را که قرآن و اسلام و حب وطن محرک تلاش آن‌هاست در مبارزه‌ی بی‌امان خود سست نماید. ۱۵ - ما به روان پاک و پر افتخار شهدای جنبش اسلامی ایران و به خصوص شهدای مبارزات پانزده ساله‌ی اخیر که سهم شایانی در پیشبرد اهداف مبارزه دارند و با الهام از مکتب حسین بن علی (ع) بی‌دریغ خون خود را نثار کرده‌اند درود می‌فرستیم و یاد آن‌ها را همواره گرامی می‌داریم .

۱۶ - کلیه‌ی زندانیان سیاسی و تبعیدی‌ها که به جرم دفاع از حریم حق و اسلام و وطن از آزادی محروم شده‌اند باید به خانه‌های خود باز گردند .

۱۷ - به منظور رسیدن به هدف‌های فو، مبارزه‌ی آگاهانه‌ی ملت ما تا سر حد پیروزی به صورت‌های گوناگون ادامه خواهد یافت و هر گونه دسیسه و دروغ‌پردازی و اتهام و اخلال و شورش حکومت، ملت ما را از جنبش رهایی بخش باز نخواهد داشت».

«سر آنتونی پارسونز» - سفیر وقت انگلستان در ایران - که اِتا محل کارش مشرف

به مسیر تظاهرات بود، روایتی زنده و گویا از آن ارائه می‌دهد:

«راهپیمایی تاسوعا و عاشورا از نظر عظمت و انضباط و یک‌پارچگی نمونه و

بی سابقه بود. سفارت انگلیس که در مرکز تهران واقع شده مشرف بر خیابان فردوسی است که یکی از راه‌های اصلی عبور راه‌پیمایان از جنوب شهر به طرف میدان شهید (آزادی) بود. هر دو روز از ساعت ۹ صبح تا وقت ناهار من در پشت پنجره‌ی اتا خود صفوف راه‌پیمایانی را که از خیابان فردوسی می‌گذشتند نظاره می‌کردم. در مدت سه تا چهار ساعت عرض این خیابان و پیاده‌روها مملو از جمعیتی بود که برای پیوستن به صفوف سایر راه‌پیمایان در حرکت بودند. سیل جمعیت تا آنجایی که چشم آدم کار می‌کرد موج می‌زد. این خیابان فقط یکی از مسیرهای راهپیمایی بود و من ارقام یک تا یک‌ونیم میلیون را اغراآمیز نمی‌دانم. بیشتر تظاهرکنندگان از کسبه و بازاریان و افراد طبقه‌ی متوسط بودند و بسیاری از آنان، زنان و مردان خوش‌لباس و مرتب بودند. منظره‌ی آن را من هرگز فراموش نمی‌کنم و هنگامی که به سیل جمعیت نظاره می‌کردم پیش خود می‌اندیشیدم که دولت با رفع ممنوعیت این راهپیمایی چه کار عاقلانه‌ای کرده است. در خیابان‌ها حتی یک سرباز یا پلیس هم دیده نمی‌شد، ولی نظم جمعیت فوالعاده و بی نظیر بود».

بصیری، مأمور ساواک که مأمور تهیه‌ی گزارش از تظاهرات تاسوعا و عاشورا شده بود، در انتهای گزارش و ذیل عنوان «نظریه» نظر خود را درباره‌ی تظاهرات تاسوعا و عاشورا چنین به مقامات بالا ارسال کرده بود.

تظاهرات دو روزه، نشان‌دهنده‌ی چند واقعیت زیر می‌باشد.

الف) نمایش قدرت کمی و کیفی مخالفان مذهبی بدون اتکاء سایر احزاب و گروه‌های سیاسی

ب) رشد آگاهی مردم به منظور انجام تظاهرات

پ) خاتمه دادن شایعات گوناگون مبنی بر مسلح شدن مردم و قیام مسلحانه و

کشت و کشتار

ت) پاسخگویی به تبلیغات اخیر دولت در مورد نفوذ کمونیست‌ها و منحرف کردن

تظاهرات و ایجاد جنگ داخلی و یا حمله به کاخ نیاوران

ث) مشخص شدن نیت و خواست‌های واقعی آنان با توجه به مواد ۱۷ گانه‌ی

قطعنامه

ج) نشان دادن به مردم و خارجیان که این دولتیان هستند که ایجاد اخلال و ناامنی و آتش‌سوزی می‌کنند.

به نظر می‌رسد چنانچه بعد از این دولت با توجه به موارد بالا و مفاد هفده گانه‌ی قطعنامه آنان با برنامه‌ریزی دقیق تبلیغاتی و همچنین اقدامات اجرائی و عملی در خلع سلاح کردن خواست‌های مخالفان ضمن خودداری از درگیری‌های غیر ضروری و اعمال زور و فشار غیر لازم با گشایش باب مذاکرات توسط افراد با صلاحیت با گردانندگان مخالفان و به ویژه روحانیون طرفدار [آیت‌الله] خمینی اقدام شایسته معمول دارد نتیجه بهتری به دست خواهد آمد.

این گزارش به احتمال زیاد به مقدم - رئیس وقت ساواک - ارسال شده بود او در ذیل گزارش قید کرده بود که از زحمات آقای بصیری - مأمور ساواک و تهیه‌کننده‌ی گزارش - [تشکر می‌کنم] فقط خواهش می‌کنم با بی‌خبری از خود، ما را دچار دلهره و دلشوره نکنند، از گزارش جامع ایشان بهره‌برداری شود [مقدم] .

این تظاهرات به همان گونه که در تهران برگزار شد، در دیگر شهرهای کشور نیز برگزار شد و در برخی از شهرها به خشونت کشیده شد. مردم در شیراز به مرکز ساواک حمله کردند و مجسمه‌های محمدرضا شاه و پدرش را به زیر کشیده شد و در زنجان، تبریز و مشهد نیز این تظاهرات با خشونت توأم بود. در ساعت یک و سی دقیقه‌ی بعدازظهر همان روز (عاشورا) یک افسر، دو درجه‌دار و چهار سرباز مسلح به تالار غذاخوری پادگان لویزان تهران حمله کردند و افسران ارشد و درجه‌داران هوانیروز را به رگبار مسلسل بستند که طی آن بالغ بر هفتاد نفر از افسران و درجه‌داران کشته شدند. خدایاری - استاندار همدان - توسط محافظان خود به قتل رسید و اخبار درگیری‌های

پراکنده در اقصا نقاط کشور منتشر می‌شد.

۳ - سقوط دولت ازهارى

تظاهرات و راه‌پیمایی‌های تاسوعا و عاشورا، انعکاس وسیعی در روزنامه‌ها و رسانه‌ی جمعی جهان داشت و شخصیت‌های سیاسی جهان، به‌ویژه آمریکا، در قبال آن واکنش نشان دادند. روزنامه‌ی واشنگتن‌پست نوشت که این تظاهرات منظم و سازمان یافته به ادعای مخالفان رژیم، درباره‌ی برقراری حکومت جدید، وزن و اعتبار شایان توجهی بخشید و روزنامه‌ی نیویورک‌تایمز آن را نشانه‌ی عدم کارایی دولت فعلی اعلام کرد و نوشت که اکنون در ایران دولتی دیگر وجود دارد. روزنامه‌ی «کریستین ساینس مانیتور» نیز در گزارش خود از این تظاهرات بیان کرد که توده‌ی عظیم مردم با صدایی رساتر از هر گلوله و بمبی در سراسر پایتخت اعلام کردند که شاه باید برود. حضرت امام خمینی که با ارشادات خود و از طریق نمایندگان خویش در تهران - شورای انقلاب - این تظاهرات را رهبری می‌کرد، در سخنرانی‌ای که به فاصله‌ی چند روز بعد ایراد کرد آن را نشان پختگی و نیز عقلایی بودن نهضت اسلامی دانست که طی آن به دنیا اعلام کرد می‌تواند سرنوشت خود را به دست بگیرند. ایشان در این سخنرانی اذعان داشتند:

«روز نهم و دهم محرم - تاسوعا و عاشورا - مردم اعلام کردند ما این شاه را نمی‌خواهیم. اهالی مملکت می‌خواهد مستقل باشد، سرنوشت اهالی دست خودش باشد. ما همچو خدمت‌گزاری نمی‌خواهیم. می‌خواهیم ایشان بروند کنار، ما یک خدمت‌گزار دیگر جانشین می‌گذاریم. ما می‌خواهیم خودمان آزاد باشیم مستقل باشیم. خودمان مملکت‌مان را اداره کنیم. آیا حق ندارند اهالی یک مملکت، آرام این حرف را بزنند که ما نمی‌خواهیم ایشان را؟ اگر دنبال این معنا که مردم روز تاسوعا و عاشورا آرام گفتند ما این را نمی‌خواهیم و همه‌ی عالم دیدند که اکثریت قاطع قریب به اتفاق است که ایشان را

نمی‌خواهند، همه‌ی بازارهای ایران، همه‌ی مملکت ایران، همه‌ی شهرستان‌های ایران، همه‌ی دهات ایران فریاد زدند که ما نمی‌خواهیم شما را».

اگر شاه امیدوار بود تا با توسل به دولت نظامی از هاری، پایه‌های سلطنت خود را محکم کند، با این تظاهرات دریافت که این تدبیر نیز خیلی زود ناکارآمدی خود را نشان داد. میلیون‌ها نفر به خیابان‌ها ریختند و در نهایت نظم و انتظام، شعار مرگ بر شاه سر دادند و رسماً اعلام کردند که خواستار رهبری امام خمینی و کناره‌گیری شاه هستند. عوامل رژیم و در رأس آن‌ها خود شاه، مستأصل و درمانده شده و از دست زدن به هرگونه عملی ناتوان بودند. ارتشبد حسین فردوست در مورد استیصال شاه می‌گوید:

«در روزهای تاسوعا و عاشورا، محمدرضا شاه همراه با از هاری، با هلی‌کوپتر تمام سطح شهر را بازدید کرد. وقتی دید که همه‌ی خیابان‌ها پر از معترضین است و مملو از جمعیت، رو به از هاری پرسید: پس طرفداران من کجا هستند؟ از هاری اظهار داشت: در خانه‌هایشان و شاه بلافاصله جواب داد: پس فایده‌ی ماندن من در این مملکت چیست؟»

جیمی کارتر - رئیس‌جمهور وقت آمریکا - که همواره از پشتیبانان اصلی شاه بود، به این نتیجه رسیده بود که ماندن شاه بی‌فایده است. وی که چندی قبل از تظاهرات تاسوعا و عاشورا حمایت آشکار و علنی خود را از شاه اعلام کرده بود، چند روز بعد از تظاهرات عاشورا در مصاحبه‌ای مطبوعاتی اظهارداشت:

«نمی‌دانم آیا شاه می‌تواند با این آشوب‌های خونین در کشورش بماند یا نه. امیدوارم او بتواند از این توفان جان به سلامت ببرد. این چیزی است که به مردم ایران بستگی دارد. این با مردم ایران است و آنها هستند که باید در این مورد تصمیم بگیرند».

ویلیام سولیوان معتقد بود که دولت ژنرال از هاری، آخرین شانس بقای رژیم بود و با این راه‌پیمایی‌ها و تظاهرات، در واقع عمر دولت از هاری به سر آمد و به تبع آن وی توانست صحت دیدگاه را خود به کارتر در زمینه‌ی مذاکره با مخالفان شاه، اثبات کند.

محمدرضا شاه که پایگاهی میان مردم نداشت و تنها حامی‌اش آمریکا بود تا حدودی آن پایگاه را نیز از دست داد. در دستگاه دیپلماسی واشنگتن دو دیدگاه نسبت به نحوه‌ی برخورد با بحران ایران وجود داشت، اولین گرایش که از طرف زیگنو برژینسکی - معاون امنیت ملی کارتر - و نیز شلزینکر و چارلز دونکن - از مقامات نظامی آمریکا - حمایت می‌شد، معتقد به «حمایت از شاه به هر طریق ممکن» بود. آنان حفظ شاه را برای تمرکز و امنیت منافع آمریکا در منطقه و جهان ارزیابی می‌کردند. آبخخور این دیدگاه، افرادی از جمله اردشیر زاهدی، داماد سابق شاه و سفیر ایران در آمریکا بود که در ذهن خود، سودای نقشی را می‌پخت که پدرش فضل‌الله زاهدی در مرداد ۱۳۳۲ داشت. دیدگاه دوم که از طرف افرادی چون سایروس ونس - وزیر امور خارجه - وارن کریستوفر و نیوسام - از مقامات سیاسی آمریکا - و سولیوان - سفیر آمریکا در ایران - حمایت می‌شد، بیشتر روی دمکراتیزه کردن فضای سیاسی ایران و بر رجحان دادن منافع کشور آمریکا بر حفظ شاه تأکید داشتند. آنان نیز این دیدگاه را بهترین راه حفظ منافع آمریکا تشخیص می‌دادند. هر دو گروه سعی و تلاش می‌کردند تا کارتر - رئیس‌جمهور آمریکا - را با خود همراه سازند و اگر کارتر تا قبل از تظاهرات تاسوعا و عاشورا در این زمینه بی‌تفاوت بود، به طور قطع بعد از آن تظاهرات و راه‌پیمایی‌ها دیدگاه گروه دوم را به‌عنوان دیدگاهی مناسب مورد تأمل قرار داد، چرا که ایده‌ی گروه اول مبنی بر روی کار آمدن یک حکومت نظامی عملاً به شکست انجامیده بود و از هاری به‌عنوان نخست‌وزیر نظامی و ناکارآمدی آن، سطحی بودن نظرات آنان را به اثبات رسانده بود. ویلیام سولیوان - سفیر وقت آمریکا در تهران - بعد از این تظاهرات خواستار برقراری ارتباط با رهبران نهضت اسلامی شد و وزارت امور خارجه‌ی آمریکا در نامه‌ای به سفارت آمریکا در تهران، خواستار بررسی در زمینه‌ی امکان تشکیل شورای سلطنت در قوانین ایران شد و این‌گونه، در عمل بررسی راه‌هایی جهت کم‌رنگ کردن نقش شاه توسط آمریکا شروع شد. از طرف دیگر مردم بعد از این

تظاهرات و راه‌پیمایی‌ها دست از اعتراض برداشتند و روزبه‌روز بر دامنه‌ی اعتراضات خود افزودند. ۲۳ آذر، سه روز بعد از عاشورا، در دوازده شهر و بیش از بیست شهرک، جنگ‌های خیابانی و تظاهرات آغاز شد. آشوب شدید در اصفهان ادامه یافت و در شهر نجف‌آباد سربازان به مردم حمله کردند که چندصد کشته و بیش از هزار نفر مجروح شدند و دیگر شهرهای کشور نیز صحنه‌ی راه‌پیمایی‌های گسترده‌ی مردم بود. ادامه‌ی این تظاهرات بر روحیه‌ی پرسنل نظامی تأثیر فراوانی برجای گذاشت. وقتی آنان ابعاد تظاهرات تاسوعا و عاشورا را مشاهده کردند و فریاد پرحرارت مردم و سخنرانان و دعوت شوانگیز از آنان برای متوقف کردن تیراندازی‌ها را شنیدند، لطمات جدی بر روحیات آنان وارد آورد. روز ۲۷ آذر دو واحد ارتش بالغ بر ۸۰۰ سرباز در تبریز از تیراندازی به سوی مردم خودداری کردند و به صفوف تظاهرکنندگان پیوستند و گزارش‌های ارسالی از دیگر نقاط کشور نشان می‌داد که فرار انفرادی سربازان و افسران به‌ویژه در شهرهای بزرگ همچنان رو به افزایش است. آمار اداره‌ی دوم ارتش نشان می‌داد که میزان ترک خدمت نسبت به ماه‌های شهریور و مهر از سه درصد به هشت درصد افزایش یافته بود.

با ادامه‌ی این وضعیت ازهارای چاره‌ای جز استعفا نداشت، بنابراین به بهانه‌ی اینکه بیمار است و توانایی انجام خدمت در پست نخست‌وزیری را ندارد از قدرت کناره‌گیری کرد. ویلیام سولیوان در این‌باره می‌گوید:

«عصر روز بیستم دسامبر (۳۰ آذر) ازهارای شخصاً به من تلفن کرد و گفت می‌خواهم شما را ملاقات کنم. ساعت سه بعدازظهر بیست و یکم دسامبر به دیدار او رفتم. برخلاف معمول روزهای پیشین به اتاقی راهنمایی شدم که غیر از دفتر نخست‌وزیر بود. وقتی وارد شدم با کمال تعجب ازهارای را دیدم که با یک پیژامه‌ی راه‌راه روی یک تختخواب سفری دراز کشیده است. روی صندلی کنار تختخواب نشستم. با صدای خفیف و محزونی گفت که دچار حمله‌ی قلبی شده و پزشکان نظر داده‌اند که باید چند روزی استراحت کند. وی اضافه

کرد با این توصیف و در این شرایط کاری از من ساخته نیست. وی تأکید کرد که دولت نظامی به یک اسم بی‌مسما تبدیل شده، چرا که شاه با دستورات و تأکیدات مکرر خود مبنی بر خودداری از شدت عمل، توانایی را از آنان سلب کرده است».

این‌گونه بود که از هاری در عمل از قدرت کناره‌گیری کرد، ولی از او خواسته شد هم‌چنان تا تشکیل دولت بعدی، سمت نخست‌وزیری را ظاهراً داشته باشد. ویلیام سولیوان پس از استعفای از هاری در گزارشی که به آمریکا ارسال کرد تأکید کرد: «دولت نظامی شکست خورده است و سقوط شاه غیرقابل اجتناب به نظر می‌رسد. من تصمیم دارم با گروه‌های مخالف و فرماندهان نظامی وارد مذاکره شوم تا مقدمات توافقی را بین آنها فراهم کنم».

وی سپس به دیدار شاه رفت و موضوع کناره‌گیری از هاری را با وی در میان گذاشت. در این ملاقات، شاه اذعان کرده بود که آماده‌ی دادن امتیازات بیشتری به مخالفان است، ولی شخصیتی که آماده‌ی قبول مسئولیت خطیر نخست‌وزیری باشد را پیدا نمی‌کند. با این اظهارات، تکاپوها برای گزینش نخست‌وزیر از گروه مخالفان آغاز شد و این در حالی بود که وزارت امور خارجه و سفارت آمریکا در تهران در پی عملی کردن شورای سلطنت بودند؛ شورایی که بتواند جای شاه را پر کند، شاهی که دیگر هیچ کارکردی در مهار بحران و تأمین منافع آمریکا نداشت.

فصل دوم

تشکیل دولت ائتلافی و
خروج شاه از کشور

۱ - تلاش‌ها برای تشکیل دولت ائتلافی

جرج بال، از دیپلمات‌های کهنه‌کار دستگاه دیپلماسی آمریکا که در اوایل دسامبر (آذرماه) به ایران اعزام شده بود، گزارشی مفصل از اوضاع ایران تهیه کرده و طی آن وضعیت‌های احتمالی جانشینی شاه را برشمرد. در واقع اعزام وی به ایران و نیز تهیه‌ی گزارشی از اوضاع سیاسی ایران، نشانه‌ی چرخشی آشکار در سیاست آمریکا در ایران و به عبارت دیگر پیروزی گروه دوم دیپلمات‌های آمریکا (یاران ونس و سولیوان) بر گروه اول (برژینسکی) بود. در گزارش بال، اولویت اول جانشینی شاه، سلطنت شاه بود نه حکومت وی و تحقق چنین امری در گرو تشکیل دولت ائتلافی به رهبری سیاستمداران میانه‌رو بود. اولویت دوم، تشکیل شورای نیابت سلطنت بود تا پس از استعفای شاه و به سن قانونی رسیدن ولی‌عهد، اداره‌ی کشور را بر عهده بگیرد. گزینه‌های دیگر ایجاد یک جمهوری به رهبری گروهی از عناصر فعال تکنوکرات آموزش دیده در غرب بود و بدترین راه‌حل در این گزارش، ایجاد حکومت نظامی و نیز برقراری نظام جمهوری اسلامی بود. وقتی این گزارش به وزارت خارجه ارائه شد که از هاری شکست خورده بود و تلاش‌ها جهت بررسی آن گزینه‌ها شروع شده بود. گسترش تظاهرات، اعتصابات و راهپیمایی‌های روزانه با رهبری امام خمینی و نماینده‌ی

رسمی ایشان در ایران، شورای انقلاب، لزوم اقدامی عاجل در این زمینه را می‌طلبید. بنابراین تکاپوها برای بررسی راه‌حل‌های اول و دوم که از نظر غرب، مناسب‌ترین راه‌حل‌ها بود، شروع شد. پیش‌تر اشاره شد که فردای تظاهرات عاشورا، وزارت خارجه‌ی آمریکا با ارسال نامه‌ای به سفارت خود در تهران، خواستار بررسی راهکارهای قانونی برای تشکیل شورای نیابت سلطنت شده بود و سفارت آمریکا در تهران نیز اصول و مواد مربوط به قانون تشکیل چنین شورایی را به مرکز مخابره کرده بود، ولی شاه ابتدا قصد داشت تا فردی از مخالفان را به مقام نخست‌وزیری منصوب کند تا به وسیله‌ی آن بتواند بحران را کنترل کرده و مسیر انقلاب را متوقف سازد. اولین کسی که شاه از وی خواست تا دولت ائتلافی تشکیل دهد، دکتر کریم سنجابی - دبیر جبهه‌ی ملی - بود.

وی که از اعضای کابینه‌ی محمد مصدق بود و پس از آن به عنوان رهبر جبهه‌ی ملی شناخته می‌شد، در مهر ۱۳۵۷ به پاریس رفته و با امام خمینی دیدار کرده سپس اعلامیه‌ی سه ماده‌ای را منتشر کرده بود که بر اساس آن سلطنت محمد رضا شاه را غیر مشروع دانسته و اعلام کرده بود تا زمانی که سلطنت استبدادی کنونی باقی است، با آن همکاری نخواهد کرد و نظام آینده‌ی مملکت با مراجعه به آرای عمومی و بر طبق اصول دموکراسی معین خواهند شد. وی پس از ورود به کشور و پیش از برگزاری مصاحبه‌ی مطبوعاتی دستگیر شد و تا یکی دو روز مانده به تاسوعا و عاشورا در زندان ماند و پس از آزادی، در تظاهرات تاسوعا و عاشورا شرکت کرد. وی در زمینه‌ی چگونگی دعوت شاه از وی و نیز دیدارش با شاه می‌گوید:

«توسط سپهبد ناصر مقدم به کاخ نیاوران رفتم. مدت نیم ساعت با شاه مذاکره کردم. در این مذاکره، من ضمن تشریح اعلامیه‌ی سه ماده‌ای خود در پاریس گفتم: شما چند روز پیش اعلام کردید که انقلاب مردم را درک فرموده‌اید. در یک وضعیت انقلابی باید چاره‌هایی انقلابی کرد. ملت در حال انقلاب است.

شاه در جواب گفت: چه باید بکنیم؟ شما بیایید و حکومت را در دست بگیرید و هر اقدامی که لازم است انجام دهید. من متوجه بودم که کار اداره‌ی ایران با وضع انقلابی‌ای که در مملکت در جریان است بدون ارتباط با نیروی روحانیت و مخصوصاً شخص آیت الله خمینی که مردم روزها به نام ایشان شعار می‌دهند و شب‌ها ندای الله اکبر سر می‌دهند، غیر ممکن است و از طرف دیگر با وجود حضور شاه امکان هیچ گونه اقدامی نیست، بنابراین به ایشان گفتم: به نظر بنده، اولین اقدامی که در این باره باید بفرمایید این است که اعلی حضرت، برای مدتی نامعلوم از کشور خارج شوید و در غیاب شما شورای عالی دولتی تشکیل شود و بعد از آن دست به اقدامات اساسی بزنیم. شاه گفت: پیشنهاد شما قابل قبول نیست و من کشور را ترک نمی‌کنم و نمی‌توانم از مملکت خارج شوم، چرا که ارتش آرام نخواهد گرفت و علاوه بر آن نیازی به شور ندارم و خودم با هر کس و هر فرد یا هیأتی که لازم باشد مشورت می‌کنم. بنده گفتم: اختیار با اعلی حضرت است و در این صورت بنده از قبول مسئولیت معذور خواهم بود و با گفتن اینکه اساس سلطنت و مملکت در خطر است از پیش شاه بیرون آمدم».

محمدرضا شاه در این زمینه می‌گوید:

« [سنجابی در این دیدار] نه بحثی از این به میان آورد که پیش از رفتنم از ایران باید شورای سلطنت تشکیل شود و نه مسأله‌ی اخذ رأی اعتماد از مجلس. فقط وی ضمن اعلام وفاداری‌اش به شخص من، پذیرش مسئولیت تشکیل دولت را منوط به این کرد که ایران را برای استراحت ترک کنم. بنابراین من ناچار شدم این طریق را فرو بگذارم».

غلام حسین صدیقی، دیگر فردی بود که به عنوان نامزد نخست وزیری مطرح شد. صدیقی، فرزند صدیق‌الدوله مازندرانی، از رجال خوش‌نام عصر مظفرالدین شاه، سیاستمدار کارکننده‌ای بود که در کابینه‌ی محمد مصدق به مقام وزارت کشور رسیده بود و در تشکیل نهضت مقاومت ملی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نیز جبهه‌ی ملی

دوم و سوم، نقش داشت. وی اگرچه از فعالیت‌های سیاسی غافل نبود، ولی از ملیون‌بود که بیشتر وجهه‌ی علمی - دانشگاهی داشت تا سیاسی، بنابراین هم در جامعه‌ی سیاسی هم در جامعه‌ی علمی از محبوبیتی خاص برخوردار بود. بنابراین شاه وی را فردی مناسب دانست و خواستار ملاقات با وی شد.

کسانی که شاه را تشویق به ملاقات با صدیقی کرده و پیشنهاد تشکیل کابینه به وی دادند، علی‌امینی و عبدالله انتظام - از مشاوران ارشد شاه - بودند. مجله‌ی امید ایران که سلسله مقالاتی در این زمینه در ۱۳۵۸ منتشر کرده و احتمالاً خود صدیقی قبل از چاپ، آن مقالات را دیده و تأیید کرده است، درباره‌ی اولین ملاقات صدیقی با شاه می‌نویسد:

«اولین بار دکتر امینی در دیدار با شاه اسم دکتر صدیقی را بر زبان آورد. وزیر کشور مصدر که تا آخرین لحظه با پیشوا مانده بود، استادی که شاه سخت از او نفرت داشت. وقتی شاه اسم صدیقی را شنید با عصبانیت گفت: صدیقی؟ کار من به جایی رسیده است که از این میرزای جامعه‌شناس کمک بخواهم و امینی جواب داد که مملکت به او نیاز دارد. مسئله شما نیستید، مسئله وطن است، مردم هستند. شاه یک‌شب در این‌باره فکر کرد و عاقبت به دکتر امینی اطلاع داد حاضر است صدیقی را بپذیرد. دکتر امینی و عبدالله انتظام با دکتر صدیقی تماس گرفتند و بعد به دیدارش رفتند. استاد دل‌نگران برای ایران، با متر و معیار انسانی خودش حوادث را ارزیابی می‌کرد و وقتی صحبت از ملاقات شاه با او شد، با کمال آرامش گفت: او را می‌بینم تا حرف‌هایم را بزخم، ولی شرط این است که هر دوی شما - امینی و انتظام - باشید. در یک بعد از ظهر سرد، دکتر صدیقی به اتفاق علی‌امینی و عبدالله انتظام به دیدن شاه رفت.»

محمد رضا شاه که در کتاب پاسخ به تاریخ، خود به تشریح این دیدار پرداخته، سخنی از حضور علی‌امینی و عبدالله انتظام به میان نیاورده است. او این‌گونه به تشریح اولین دیدار خود با دکتر صدیقی می‌پردازد:

« [برای تشکیل دولت] نخست به سراغ دکتر صدیقی، از اعضای جبهه ملی

رفتم که معتقد بودم مرد وطن پرستی است. او بی آنکه کوچکترین شرطی بگذارد، اظهار داشت حاضر است دولت ائتلافی تشکیل دهد، ولی یک هفته فرصت خواست تا درباره اش فکر کند. با این تقاضا موافقت کردم، ولی او سرانجام به فشارهایی که از سوی حزیش بر وی وارد آمد، تسلیم شد و درخواست کرد که در مملکت بمانم و شورای سلطنت تشکیل دهم».

دکتر صدیقی در واقع شرایطی داشت که همکاری اش با شاه در گرو قبول آن شرایط بود. از آن گذشته وی جامعه‌شناسی زبده بود و مسیر تحولات کشور را می‌دید و پیش بینی می‌کرد که بر عهده گرفتن کار در این مقطع چه قدر دشوار است. در هر حال وی شرایط خود را به این صورت به شاه ارائه داد:

«۱) اجرای کامل مفاد قانون اساسی ۱۹۰۶ م؛

۲) موافقت پارلمان با انتصاب وی به نخست وزیری؛

۳) پلیس و ژاندارمری باید زیر فرمان دولت و تابع وزارت کشور باشند؛

۴) نقش ساواک به مقابله و مبارزه با تهدیدات و توطئه‌های خارجی علیه ایران

محدود شود.»

شاه همه‌ی شرایط فو را پذیرفت، ولی صدیقی شرایط تازه‌ای را عنوان کرد و خواهان لغو مقررات و حکومت نظامی و آزادی مطبوعات شد که شاه با آن نیز موافقت کرد. پس از این توافقات صدیقی دو هفته مهلت خواست تا درباره‌ی تشکیل کابینه و چگونگی اجرای برنامه‌ی کار خود مطالعه کند. این در حالی بود که شاه نسبت به موفقیت صدیقی تردید داشت.

صدیقی در تلاش‌های خود برای تشکیل دولت ائتلافی ناکام ماند، چرا که وقتی وی برای تشکیل دولتی مرکب از شخصیت‌های مورد احترام - که خارج از صحنه‌ی سیاست بودند - کوشش به عمل آورد، از طرف تمام سیاستمداران مخالف به طور علنی و غیر علنی منع شد؛ وقتی جبهه‌ی ملی ایران در اعلامیه‌ای به او هشدار داد که در صورت قبول چنین مسئولیتی انتظار کمک و همراهی از طرف آنها را نداشته باشد ،

انصراف خود را از تشکیل کابینه اعلام کرد.

۲ - دولت شاپور بختیار

پس از صدیقی نوبت به دیگر عضو جبهه‌ی ملی از حزب ایران، شاپور بختیار رسید. شاه که در انتخاب نخست‌وزیر سردرگم مانده بود، از یک طرف آن را ضروری دیده و به عنوان تنها راه‌حل خروج از بحران تلقی می‌کرد و از طرف دیگر همه‌ی شخصیت‌های سیاسی مخالف، فضای سیاسی کشور را برای تشکیل دولت مناسب نمی‌دیدند. از میان آنان شاپور بختیار تنها فردی بود که برای تشکیل دولت اعلام آمادگی کرد. محمدرضا شاه در این باره می‌گوید:

«آقای شاپور بختیار - یکی دیگر از اعضای جبهه‌ی ملی - به وسیله‌ی رئیس ساواک - مقدم - از من تقاضای ملاقات کرد. با توجه به اینکه وی رفتار احتیاط‌آمیز و خوددارانه - در قیاس با سنجابی - داشت وی را به حضور پذیرفتم. آقای بختیار وفاداری زیادی به سلطنت ابراز کرد و کوشید به من ثابت کند که فقط او می‌تواند در این اوضاع بحرانی که از سر می‌گذرانیم دولت تشکیل دهد».

شاپور بختیار در این زمینه می‌گوید:

«همین طور اوضاع مرتب خراب و خراب‌تر می‌شد. آقای ازهار می‌سکته کرده بود. دیدم یک روزی مقدم - رئیس ساواک - به من تلفن کرد که آقای دکتر، شما مایل به شرف‌یابی به حضور اعلی‌حضرت نیستید؟ گفتم اگر شاه خواست می‌توانم بروم و نصیحت محمد مصدق در این زمینه مبنی بر داوطلبانه نبودن مشاوره با شاه را گفتم. چندی بعد مقدم دوباره تلفن کرد و گفت: اعلی‌حضرت مایل است شما را ببیند و شاید هم شما دو نفر تنها باشید».

بنابراین شاپور بختیار در یک روز سرد زمستانی برای ملاقات با محمد رضا شاه به کاخ سعدآباد رفت. اولین ملاقات بین بختیار و شاه به بررسی فضای سیاسی کشور گذشت و به قول بختیار حقایق تلخی به شاه گفته شد. بعد از پایان دیدار، شاه به بختیار

گفت که اگر به وجودتان نیاز بود، به شما اطلاع خواهم داد. ده روز پس از اولین ملاقات، شاه دوباره بختیار را به دربار فرا خواند و به حضور طلبید و در گفت‌وگویی بیست دقیقه‌ای به وی گفت: وقت تنگ است، به من بگویید آیا حاضرید دولتی تشکیل دهید. بختیار نیز ضمن قبول تشکیل دولت، خواستار ده روز فرصت برای مطالعه در این زمینه شد.

او در جایی دیگر و در توجیه دیدارش با شاه می‌گوید:

«باید به شما عرض کنم که شاه مدت‌ها بود با ما تماس می‌گرفت با سنجابی، با بازرگان، با بنده، با صدیقی، با انتظام، با امینی و شاید با اشخاص دیگر. پس یک چیز فو العاده نبود. یکی از ما بالاخره باید این بار سنگین را بر دارد و یا قبول کند. اما بین ما همه، کسی به آقای خمینی تسلیم شده بود، آقای سنجابی بود ما که نبودیم. هیچ کدام از ما نبودیم. او [سنجابی] تسلیم شده بود.»

او در جایی دیگر در توجیه دیدار باشاه و قبول سمت نخست وزیریش می‌گوید:

«وقتی او [صدیقی] نشد، شاه مرا خواست و گفت صدیقی مثل اینکه موفق به تشکیل کابینه نمی‌شود و دوستان خود شما او را اذیت می‌کنند و خودش هم دودلی نشان می‌دهد و کار باید زودتر انجام بشود. حالا چه روزها و چه وقت‌هایی است. ... من گفتم: پانزده روز وقت می‌خواهم و یک شرایط مقدماتی هم من دارم. ایشان [شاه] گفت [پانزده روز] زیاد است. شرایط مقدماتی را گفتم... در نهایت قبول کرد.»

بختیار برای پذیرفتن نخست‌وزیری و تشکیل کابینه شرایطی را معین کرد که شاه اغلب آنها را پذیرفت. از جمله‌ی این شرایط، انتخاب انحصاری تمام وزرای کابینه با وی و نیز موافقت شاه با خروج از کشور بود. بعد از پذیرفته شدن این شرایط از سوی شاه، بختیار دست به کار شد و رایزنی‌های خود را برای تشکیل کابینه آغاز کرد. قبل از هر دسته و گروهی وی با جبهه‌ی ملی مشورت کرد و موضوع را با آنان در میان نهاد، موضوعی که منجر به اخراج وی از کمیته‌ی مرکزی جبهه‌ی ملی شد. کریم سنجابی در

این باره می گوید:

«بختیار در جلسه‌ی اول جبهه‌ی ملی که در منزل حق‌شناس برگزار شد، از تشکیل دولت جبهه‌ی ملی سخن گفت، ولی بعد شایع شد که خود قصد نخست‌وزیری دارد. در جلسه‌ی دوم این موضوع را علنی کرد و وقتی با واکنش تند همه روبه‌رو شد و همه‌ی اعضا وی را به خاطر این موضوع نکوهش کردند، با حالت قهر از جمع بلند شد و در را محکم کوبید. یک روز بعد تمام اعضای ملی تشکیل جلسه دادند و در آن جلسه به اتفاق آرا و تنها با یک رأی منفی حکم به اخراج شاپور بختیار از جبهه‌ی ملی دادند.»

سپس شورای مرکزی جبهه‌ی ملی ایران بیانیه‌ای در این زمینه صادر کرد، بیانیه‌ی جبهه‌ی ملی به این صورت بود:

«طبق گزارش‌های رسیده، آقای دکتر شاپور بختیار - عضو جبهه‌ی ملی ایران - بدون رعایت انضباط سازمانی مأموریت تشکیل دولت را پذیرفته‌اند. جبهه‌ی ملی ایران به آن سان که اعلام داشته نمی‌تواند با وجود نظام سلطنتی غیر قانونی با هیچ ترکیب حکومتی موافقت نماید. شورای مرکزی جبهه‌ی ملی ضمن تقبیح شدید اقدامات آقای دکتر بختیار، به آگاهی [عموم] می‌رساند که در این شرایط تشکیل دولت از طرف ایشان به هیچ روی با مصوبات آرمانی و سازمانی جبهه‌ی ملی ایران سازگاری ندارد و به همین دلیل [او] از عضویت جبهه‌ی ملی ایران برکنار می‌شود.

۱۳۵۷/۱۰/۹ شورای مرکزی جبهه‌ی ملی ایران «

بختیار بی‌اعتنا به این اقدام جبهه‌ی ملی، تکاپوی خود را جهت تشکیل دولت تداوم داد. وی معتقد بود که زمان برای تشکیل کابینه مناسب است، چرا که شاه برخلاف دیدار با سنجابی و صدیقی تمام شرایط وی را پذیرفته و راضی به ترک کشور شده است، بنابراین بهانه‌ای برای تشکیل ندادن دولت وجود ندارد. وی اعتقاد داشت که کشور در آن برهه‌ی حساس نیاز به دولتی دارد تا از یک طرف شاه را از صحنه بیرون

کند و از طرف دیگر از قدرت روحانیون بکاهد، ولی غافل از آنکه نه شاه آن اندازه بر تعهدات خود پای‌بند بود که فرصت کافی به بختیار بدهد و نه مبارزان مذهبی آن اندازه منفعل که شاهد روی کار آمدن وی باشند. وی اقدام جبهه‌ی ملی در طرد و نیز محکوم کردن اقدامات در تشکیل دولت را نوعی حسادت تلقی کرده و تلاش می‌کرد تا اقدام خود را نشان از شجاعت و تهور خود قلمداد کند. وی با اعتقاد و اعتماد به راهی که در پیش گرفته بود، با انجام سخنرانی‌ها و مصاحبه‌هایی سعی می‌کرد تا مردم را با خود همراه سازد و در این راه بیش از حد به خود اعتماد داشت. سایروس ونس، وزیر امور خارجه‌ی وقت آمریکا که گزارش‌هایی از تکاپوهای بختیار دریافت می‌کرد، درباره‌ی یکی از این گزارش‌ها درباره‌ی بختیار می‌نویسد:

«سولیوان در نامه‌ای خصوصی که برایم نوشت بختیار را مردی مصمم، اما دارای افکار دون کیشوتی نامید که در قمار خطرناکی وارد شده است و بیش از اندازه روی توانایی‌های خود حساب می‌کند».

این موضوعی بود که دیگر ناظران صحنه نیز به آن اشاره می‌کردند. وی اعتقاد بیش از حدی به توانمندی‌های خود داشت و با وجود اینکه از جبهه‌ی ملی اخراج شده بود و ارتش نیز تا حدودی نسبت به وی بی‌اعتماد بود و حضرت امام نیز با اعلامیه‌ای شدیدالحن تشکیل دولت توسط وی را محکوم کرده بود، ولی به قول ونس، دون کیشوت‌وار به تشکیل دولت اهتمام ورزید. اولین سخنرانی وی در یازدهم دی بود که طی آن ضمن تجلیل از دکتر محمد مصدق و یادآوری خدمت در کابینه‌ی او گفت که هدف وی تحقق خواست‌های ملت ایران برای نیل به آزادی و دموکراسی و ایجاد یک جامعه‌ی سوسیال دموکراسی است. ولی وقتی قصد داشت سراغ چهره‌های موجه برود و آنان را برای عضویت در کابینه ترغیب کند با شکست مواجه شد. مهم‌ترین پستی که در کابینه در نظر بختیار بود، وزارت دفاع بود که راه تسلط وی را بر ارتش و نیروهای مسلح هموار می‌کرد. پیش از آن انتصاب وزیر دفاع با شخص شاه بود و شاه مطیع‌ترین

فرد را به این سمت می‌گماشت و حالا که بختیار انتصاب تمام وزرا را به دست آورده بود، سعی داشت با برگزیدن فردی بی‌طرف، قدرت خود را به مردم نشان دهد. وی ابتدا به سراغ ارتشبد محمود جم رفت. وی که از ارتش بازنشسته شده بود، مقیم لندن بود و متعاقب خواست بختیار به تهران آمد و پس از مذاکره با بختیار و شاه انصراف خود را از قبول وزارت دفاع اعلام کرد. وی معتقد بود که شاه حاضر نشد اختیاراتی را که وزیر برای کنترل نیروهای نظامی می‌خواست به وی تفویض کند.

این اقدام شاه نشان می‌داد که در پای‌بندی به توافقات خود با بختیار چندان استوار نیست. تعلق شاه در خروج از کشور از دیگر دلایلی بود که امکان جذب نیروهای مخالف توسط بختیار را دشوار کرده بود، چرا که سیاسیون مخالف اعتقادی به قول شاه مبنی بر خروج از کشور نداشتند. محمدرضا شاه از همان ابتدا در خروج از کشور نیز تردید داشت و با وجود اینکه قبول کرده بود کشور را ترک خواهد کرد، ولی مدام در انتظار فرصتی بود تا از این کار طفره برود. سایروس ونس - وزیر امور خارجه‌ی وقت آمریکا - که اغلب تلگرافات خصوصی سولیوان را دریافت می‌کرد، در این زمینه می‌گوید:

«سولیوان در گزارشی به ما نوشت که به عقیده‌ی او شاه در اجرای تصمیم خود برای خروج از کشور طفره می‌رود و این امر کار بختیار را دشوارتر خواهد کرد. وی در گزارش خود تأکید کرده بود که عده‌ای از افسران و ژنرال‌های ارتش از شاه مصرانه می‌خواهند که بختیار را فراموش کند و سیاست مشت آهین را به اجرا بگذارد. وی اظهار نظر کرده بود که اگر رئیس‌جمهور مداخله کند و از شاه بخواهد که ایران را ترک کند، او دیگر مقاومت نخواهد کرد. این موضوع در جلسه‌ی کارتر با مشاوران خود مطرح و تصمیم گرفته شد که به نامه‌ی سولیوان جواب مثبت داده شود. من نیز بی‌درنگ پیامی از طرف کارتر به سولیوان مخابره کردم که طی آن از شاه خواسته شده بود از تردیدهای خود دست بردارد و شانس بختیار را برای توسعه‌ی کابینه‌ی خود و جلب همکاری

مخالفان افزایش دهد».

بختیار پس از رایزنی‌های گسترده، در نهایت موفق شد کابینه‌ی خود را تکمیل کرده برای کسب رأی اعتماد، به مجلس شورای ملی معرفی کند. اعضای کابینه‌ی وی عبارت بودند از: ۱) احمد میرفندرسکی، وزیر امور خارجه، سفیر سابق ایران در مسکو (۲) لطف‌علی صمیمی، وزیر پست و تلگراف و تلفن، بازرس سابق وزارت پست و تلگراف و تلفن (۳) محمد مشیرزیدی، معاون اداری و مالی نخست‌وزیر (۴) منوچهر کاظمی، وزیر کشاورزی (۵) عباس قلی بختیار، وزیر صنایع و معادن و تجارت (۶) رستم پیراسته، وزیر اقتصاد و امور دارایی (۷) سیروس آموزگار، وزیر اطلاعات و جهانگردی (۸) محمدمامین ریاحی، وزیر آموزش (۹)، منوچهر رزم‌آرا، وزیر بهداری (۱۰) جواد خادم، وزیر مسکن و شهرسازی (۱۱) منوچهر آریانا، وزیر کار و امور اجتماعی (۱۲) سپهبد جعفر شفق، وزیر دفاع.

مقام وزارت کشور را خود بختیار بر عهده گرفت. با نگاهی به سوابق مدیریتی - اجرایی افراد فو، این موضوع اثبات می‌شود که بختیار در جلب همکاری مخالفان چیزی که فلسفه‌ی تشکیل چنین دولتی بود، ناتوان بود، چرا که تقریباً همه‌ی مدیران فو در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در رده‌های بالای مدیریتی چون معاونت وزیر یا مدیرکل خدمت کرده بودند و در کابینه نه از عناصر جبهه‌ی ملی خبری بود و نه از دیگر گروه‌های مخالف رژیم.

حضرت امام که هدایت انقلاب را از نوفل‌لوشاتو بر عهده داشت، در مقابل تلاش‌های بختیار واکنش نشان داد و ضمن رد اقدامات وی اعلام کردند:

«ما با این دولت مخالف هستیم، برای اینکه دولت غیرقانونی است. چون شاه معرفی کرده و غیرقانونی است و مجلسین معرفی کرده یا می‌کنند غیرقانونی هستند. ما این دولت را خائن می‌دانیم، برای اینکه بالاتر [ین] خیانت این است که مجلس را فاسد بداند و از آن رأی اعتماد بگیرد. این خیانت به ملت

است. امر به تشکیل کابینه را از کسی می‌گیرد که ملت یک سال است که داد می‌زند مرگ بر این آدم و دارد با قلدری با مردم رفتار می‌کند. یک هم‌چو دولتی باطل است و هر کس و هر مقام ادنی موافقتی با این دولت بکند خائن است بر ملت ما و بر حسب حکم الهی هم فاسق است و کار حرام کرده، هر کس که می‌خواهد باشد».

حضرت امام خمینی که ترفند شاه از این اقدام را می‌دانست، به مردم هشدار داد که در دام توطئه‌های خطرناک شاه و حامیانش نیفتند و شجاعانه مبارزات خود را ادامه دهند. ایشان به کارمندان دولت و وزارت‌خانه‌ها هشدار دادند:

«اگر لحظه‌ای غفلت کنید تمام خون‌هایی که در راه اسلام و آزادی داده‌اید هدر می‌رود... کارمندان وزارت‌خانه‌ها، وزرای فاسد غیرقانونی را نپذیرند و از آنان اطاعت نکنند».

سیس روز نهم صفر (هجدهم دی‌ماه) را روز عزای عمومی اعلام کرد. در آن روز حدود نیم میلیون نفر در مشهد برای گرامی‌داشت قربانیان ماه گذشته مراسم ختم و سوگواری برپا کردند و بیست و سوم دی‌ماه میلیون‌ها نفر در شهرهای مختلف کشور تظاهرات کردند و ضمن شعار مرگ بر شاه، خواستار استعفای بختیار شدند.

۳ - کنفرانس گوادلوپ

یکی از نشست‌هایی که در آستانه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی توسط سران جهان غرب تشکیل و در آن موضوعات مختلف چون انقلاب اسلامی مطرح شد، کنفرانس گوادلوپ بود. این کنفرانس با ابتکار والری ژیسکاردستن، رئیس‌جمهور وقت فرانسه و با حضور وی و جیمز کالاهان، نخست‌وزیر وقت انگلستان، هلموت اشمیت، صدر اعظم وقت آلمان و جیمی کارتر و زیگنو برژینسکی، رئیس‌جمهور و مشاور امنیت ملی ایالات متحده در جزیره‌ی گوادلوپ در دریای کارائیب برگزار شد. البته هدف از تشکیل این کنفرانس صرفاً بررسی انقلاب ایران نبود، بلکه موضوعاتی چون اوضاع

کامبوج، خشونت‌های آفریقای جنوبی و از همه مهمتر نفوذ روز افزون شوروی در خلیج فارس و کودتای افغانستان نیز در دستور کار این کنفرانس بود. سران چهار کشور غرب از قدرت‌یابی کمونیست‌ها به طرفداری شوروی در افغانستان و یمن جنوبی هراسان شده بودند و بیم آن داشتند که اوضاع نابسامان ایران باعث روی کار آمدن حکومتی طرفدار شوروی در آن شود و در آن صورت منافع غرب به طور جد تهدید می‌شد. بر این اساس بود که کنفرانس مزبور در ۱۴ دی ۱۳۵۷ آغاز به کار کرد. اوضاع ایران، از محوری‌ترین بحث‌های این کنفرانس شد و به‌ویژه اینکه در آستانه‌ی تشکیل این کنفرانس، نمایندگان از سوی دولت‌های فرانسه (میشل پونیا توسکی)، ایالات متحده (جیمز بال) و انگلستان و آلمان به ایران رفته، اوضاع را از نزدیک بررسی کرده و گزارشی نیز در این زمینه تنظیم کرده بودند. اولین کسی که پس از شروع رسمی کنفرانس درباره‌ی ایران شروع به صحبت کرد، جیمز کالاهان بود. وی درباره‌ی اوضاع ایران و موقعیت شاه در کشور گفت:

«شاه از دست رفته و دیگر قادر به کنترل اوضاع نیست. راه حل واقعی برای جانشینی او هم وجود ندارد. مردان سیاسی که در میدان مانده‌اند توانایی‌های محدودی دارند، به علاوه بیشتر آنان با رژیم ارتباطاتی داشته‌اند و آلوده به مسائل و مشکلات این رژیم هستند. آیا ارتش می‌تواند در این میان نقشی ایفا کند؟ نه! ارتش فاقد تجربه‌ی سیاسی است و فرماندهان آن هم به شاه وفادارند.»

این سخنان در واقع نظر آنتونی پارسونز - سفیر انگلیس در ایران - بود و به طور قطع این سخنان کالاهان خلاصه‌ای از گزارشی بود که پارسونز به وی داده بود. پس از پایان صحبت‌های کالاهان، والرئ ژیسکاردستن که گزارش کامل و مفصل میشل پونیا توفسکی را در اختیار داشت، شروع به صحبت کرد. وی گفت:

«ما باید خودمان را برای مواجهه با دو خطر عمده آماده سازیم: ۱ - آشفستگی اوضاع سیاسی در ایران ۲- مداخله‌ی شوروی. شاه از ما خواسته است که اقدام

مشترکی در قبال شوروی‌ها به منظور کاستن از فشار آنان به ایران انجام دهیم و این اقدام مفید خواهد بود و اگر این اقدام را انجام دهیم، به نشانه‌ی نگرانی ما نسبت به ایران تلقی خواهد شد. ما در حال حاضر باید از شاه پشتیبانی کنیم هر چند او ضعیف است، ولی این نیز واقعیتی است که او تنها نیروی موجود، گذشته از نیروهای مذهبی، یعنی ارتش را حفظ کرده و آن را در اختیار دارد. گذشته از این، وی در برابر مشکلات فزاینده‌ی اقتصادی ایران که در مواضع طبقه‌ی متوسط تأثیر دارد، از نفوذ قابل توجهی برخوردار است. از این رو امکان تغییر و ابتکار تازه‌ی سیاسی را داراست.»

پس از اتمام سخنان ژیسکاردستن، کارتر سخن گفت و در واقع تصمیمی را اعلام کرد که پیش‌تر در کاخ سفید اتخاذ شده بود:

«اوضاع ایران بسیار آشفته است. شاه دیگر نمی‌تواند دوام بیاورد. مردم ایران دیگر او را نمی‌خواهند و دولت‌مرد توانایی در ایران باقی نمانده که حاضر به همکاری با او باشد، اما جای نگرانی نیست. نظامی‌ها هستند، آنجا قدرت را به دست خواهند گرفت. بیشتر فرماندهان و رؤسای ارتش ما را خوب می‌شناسند، آنها حتی یکدیگر را به اسم کوچک صدا می‌کنند.»

این سخنان برای ژیسکاردستن باورنکردنی بود، ولی جیمز کالاهان این سخنان را عادی دانست و اظهار تعجبی نکرده بود، اما هلموت اشمیت - دیگر فرد حاضر در آن کنفرانس - از این گونه اظهارات تعجب کرده بود؛ چرا که آمریکا که در انظار جهانیان قدرت‌مندترین حامی شاه شناخته می‌شد، به این راحتی از رفتن شاه و حتی جایگزین‌های وی حرف می‌زد و آن برای رؤسای دولت‌های فرانسه و آلمان تعجب برانگیز بود. کارتر وقتی با این اظهار تعجب‌ها رو به رو شد، به قول ژیسکاردستن «با خوش باوری طبیعی‌اش» گفت:

«بله... همین طور است که گفتم. اطمینان داشته باشید مطمئن باشید که آنها [افسران ارتش ایران] با یکدیگر [با فرماندهان ارتش آمریکا] صمیمی و

خودمانی هستند و من در این مورد از ژنرال‌هایمان تحقیق کرده‌ام، آنها همدیگر را به اسم کوچک صدا می‌کنند».

پس از این سخنان و در واقع اطمینان‌ها و استدلال‌های کارتر، ژیسکاردستن و دیگر اعضای کنفرانس با کارتر هم رأی شدند و در واقع با خروج شاه از ایران موافقت کردند. ژیسکاردستن که هراس از شوروی‌ها داشت، پس از رد و بدل شدن نظرات و گزارش‌ها به این نتیجه رسید:

«اگر اقامت شاه در ایران تداوم پیدا کند، خطر جنگ داخلی افزایش پیدا خواهد یافت و این وضع ممکن است به بهره‌برداری کمونیست‌ها و مداخله‌ی شوروی منتهی شود».

سپس سران هر چهار کشور این‌گونه توافق کردند:

«شاه ایران سرانجام باید تصمیم خود را بگیرد که یا در ایران بماند یا برای یک مرخصی که ممکن است سرانجام به پایان یافتن سلطنتش منجر شود، برود. آمریکا به خاطر مخالفت‌های فزاینده و همه‌جانبه‌ی ایرانیان نمی‌تواند از او حمایت کند».

به این ترتیب تصمیمی که پیش‌تر از آن در کاخ سفید گرفته شده بود به تصویب سران چهار دولت بزرگ غربی رسید. در این میان باید نکته‌ای را اذعان کرد و آن اینکه نباید نقش این کنفرانس را در بروز انقلاب اسلامی بیش از حد مؤثر جلوه داد؛ چرا که شاه دیگر یارای ماندن در کشور را نداشت و در توافقاتش با بختیار بر خروج از کشور متعهد شده بود و برگزاری تظاهرات‌های شبانه‌روزی که اغلب با حضور صدها هزار نفر تشکیل می‌شد، خط سیر انقلاب را روشن کرده بود و آن اینکه شاه باید برود. چنانچه پیش‌تر گفته شد، یکی از بندهای قطعنامه‌ی مردم تهران در تظاهرات چند میلیونی عاشورا، بازگشت امام خمینی به کشور و تشکیل حکومت اسلامی بود و طبیعتاً در چنین حکومتی نه تنها شاه جایی نداشت، بلکه باید از کشور نیز خارج می‌شد. بنابراین اگر سران دول غربی تصمیم به عدم حمایت از شاه و به تبع آن خروج وی از

کشور گرفتند، در پی مشاهده‌ی جایگاه شاه در ایران بود و گر نه آنان هیچ وقت راضی و حاضر به صحبت کردن درباره‌ی تغییر حکومت نبودند، ولی از یک طرف تأثیری که این کنفرانس داشت، بر روحیه‌ی خود شاه باز می‌گشت. محمدرضا شاه که به تخت نشستن را چه در شهریور ۱۳۲۰ و چه در مرداد ۱۳۳۲ مدیون حمایت‌های خارجی بود، آنان را محل اتکای دائمی خود می‌پنداشت و بیش از حد معمول به حمایت آنها وابسته بود و حالا که همه‌ی آن حمایت‌ها را از دست داده می‌دید، دیگر هیچ امیدی به ماندن در کشور نداشت و کار خود را تمام شده می‌پنداشت و این‌گونه به فراهم کردن مقدمات خروج از کشور پرداخت. ولی قبل از آن باید ارتش که تنها قدرت حامی شاه بود با این منظور همگام می‌شد، به این خاطر بود که آمریکا در صدد فرستادن فردی به این منظور به ایران برآمد.

۴ - مأموریت هایزر در ایران

ارتش و نیروهای مسلح از جایگاه ویژه‌ای در ساختار قدرت سلسله‌ی پهلوی برخوردار بود و ارتباط و پیوندی ناگسستنی با نهاد سلطنت داشت. در اساس سیمای غیرمذهبی سلطنت، حاصل قدرت نهادی ساختاری آن بود که به گونه‌ی ناگسستنی با تشکیلات نظامی ارتباط می‌یافت و پادشاهی پهلوی و ارتش هر دو دل‌بستگی ژرفی به تداوم یک‌دیگر داشتند.

این وابستگی و پیوستگی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ژرف‌تر شد و ارتش به صورت نیرویی فرمانبردار و مطیع شاه درآمد. این موضوع به‌ویژه در پی کشف شبکه‌ی افسران حزب توده در دهه‌ی ۱۳۳۰ بیشتر شد و موجب شد تا شاه به جنبه‌ی نظامی افسران تأکید ورزد و به خاطر آن اعتقاد داشت که «افسران من باید نظامی باشند نه چیز دیگر» و به شدت با سیاسی شدن بدنه‌ی ارتش مقابله می‌کرد. این امر باعث شده بود تا ارتش به طور کامل وابسته به شاه باشد و همه چیز خود را در شخص شاه ببیند و در

برابر هرگونه اقدامی علیه شاه مقاومت ورزد. در سال‌های پایانی عصر پهلوی - به‌ویژه در نیمه‌ی دوم ۱۳۵۷ که روند انقلاب شتابی افزون گرفت - افسران و ژنرال‌هایی در رأس تشکیلات نظامی بودند که از هر نظر مطیع شاه و نسبت به هرگونه اقدامی علیه شاه حساس بودند. به خاطر این بود که زمزمه‌ی خروج شاه از کشور با حساسیت ویژه‌ای نزد ارتشیان همراه بود و آنان تمام تلاش و تکاپویشان برای این بود تا از خروج شاه جلوگیری کنند. این موضوع آنقدر مهم و برجسته بود که اغلب صاحب‌نظران و نیز حامیان شاه که خواستار بقای سلطنت پهلوی بودند، از واکنش ژنرال‌های ارتش در مقابل خروج شاه نگران بودند و می‌ترسیدند تا مبدا اقدامی تند از سوی آنان صورت گیرد. شاه خود نیز به این موضوع اذعان داشت و در اغلب دیدارها با اشاره به آن، خروج خود از کشور را غیرعملی می‌دانست و تأکید می‌کرد که در صورت خروجش، ارتش دست به اقدام سرکوب‌گرانه بزند. ولی فشارهای داخلی و خارجی که احتمال هیچ‌گونه موفقیتی را در مهار بحران در صورت حضور شاه در ایران نمی‌دادند، باعث شد تا شاه به خروج از کشور رضایت بدهد. انتصاب بختیار به نخست‌وزیری و لزوم حمایت ارتش از وی در کنار جلب رضایت آنان با خروج شاه، باعث شد تا اقدامی برای توجیه افسران ارتش به عمل آید. علاوه بر آن، لزوم حفظ وحدت و یک‌پارچه بودن ارتش، دیگر دل‌مشغولی طرفداران شاه بود. آنان - به‌ویژه مقامات کاخ سفید - فکر می‌کردند که در صورت خروج شاه از کشور، شیرازه‌ی ارتش از هم گسسته خواهد شد و این امر برنامه‌ی و هرج‌ومرج خواهد افزود و نه تنها شانس دولت بختیار را برای تداوم حاکمیت خدشه‌دار خواهد کرد، بلکه باعث پیروزی هرچه سریع‌تر انقلابیون مذهبی خواهد شد. لزوم حفظ وحدت ارتش و دست زدن به اقدامی قاطع در صورت شکست بختیار، احتمال دیگری بود که مطرح بود و باید بررسی می‌شد. به این صورت که ارتش باید یک‌پارچه باقی می‌ماند تا در صورت موفق نشدن بختیار، به موقع دست به کار شده و از تسلط انقلابیون بر کشور جلوگیری کنند. مجموع

این عوامل باعث شد تا مقامات آمریکا درصدد برآیند ژنرالی آشنا به امور ایران را به کشور بفرستند تا بتواند ضمن جلب حمایت ارتش به خروج شاه و دولت بختیار و سپس لزوم حفظ وحدت و یکپارچگی ارتش، در موقع مقتضی دست به اقدامی قاطع بزند. این فرد، رابرت هایزر - معاون فرماندهی ناتو در اروپا - بود. وی که به قول محمدرضا شاه بارها در مقام معاون فرمانده نیروهای آتلانتیک شمالی (ناتو) به ایران آمده و با شاه دیدار کرده بود، شناختی نسبتاً جامع از ساختار قدرت در کشور به ویژه ارتش داشت و تقریباً بیشتر سران ارتش را می‌شناخت. بنابراین مقامات کاخ سفید وی را بهترین گزینه برای مأموریت فوق‌الذکر تشخیص دادند و او را به ایران بحران‌زده فرستادند. هایزر درباره‌ی دلیل اعزام خود به تهران و نیز نحوه‌ی اعزامش می‌گوید:

«وضع شاه بعد از اعتصابات و اعتراضات اوایل دسامبر کاملاً ناپایدار بود. سفرای آمریکا و انگلیس به این نتیجه رسیده بودند که حضور شاه در تهران باعث تداوم کشتار خواهد بود و خود شاه نیز به این نتیجه رسیده بود. موضوعی که در این میان مهم بود، رهبری ارتش بعد از خروج شاه بود. تا زمانی که شاه در کشور بود می‌شد به آنان اطمینان کرد، اما اگر می‌رفت، رفتار آنان چگونه می‌شد؟ با توجه به اینکه ملت هویت ارتش را با وفاداری آنها نسبت به شاه می‌شناختند، بنابراین با از بین رفتن پوشش شاه آنان هدف اول مخالفان قرار می‌گرفتند. مطمئناً عده‌ای از کشور فرار می‌کردند و فرار آنها نیز دروازه‌های کشور را به روی [امام] خمینی باز می‌کرد. عده‌ای دیگر ممکن بود بایستند و بجنگند و کودتای نظامی برپا کنند. رئیس‌جمهور کارتر برای مقابله با این رخدادها، در جست‌وجوی مأمور متخصص آشنا به امور ایران بود تا از طریق اعزام آن به ایران، بتواند سران ارتش را جلب کند. در یکی از روزهای آخر دسامبر (آذر - دی) در ستاد خود در اشتوتگارت آلمان نشستیم بودم و تلفن‌های متعددی در رابطه با اوضاع ایران دریافت می‌کردم، بنابراین در جریان امر قرار داشتیم. در سوم ژانویه، ژنرال جونز - رئیس ستاد مشترک ارتش

ایالات متحده - به من اعلام کرد که فرد مورد نظر برای اعزام به ایران تو هستی. با ژنرال هیگ - فرمانده ناتو که رئیس من بود - موضوع را در میان نهادم. او با وجود مخالفت اولیه، در نهایت و تحت فشار مقامات سیاسی آمریکا با عزیمت من به تهران موافقت کرد. موافقت خود را با مقامات وزارت دفاع در میان نهادم و ژنرال دونکن - معاون وزیر دفاع که گرداننده کارها بود - دستورات مفصلی به من داد و توصیه کرد که به صورت محرمانه به ایران بروم. متوجه شدم که واشنگتن قصد ندارد دستورات کتبی در مورد مأموریتم بفرستد. من اصرار داشتم که باید دستور کتبی به من در این زمینه داده شود. بعد از جروبحث زیاد در نهایت رئیس جمهور آمریکا دستورات کلی را به من داد و تأکید کرد که «از طرف او به سران ارتش اطمینان بدهم که وجود یک دولت قوی و پایدار در ایران که بتواند دوست آمریکا باشد، هم برای مردم ایران و هم دولت آمریکا از اهمیت حیاتی برخوردار است و دولت غیرنظامی بدون حمایت ارتش ایران به طور مؤثر نمی تواند حکومت کند و بی نهایت مهم است که ارتش ایران حداکثر تلاش خود را برای تقویت و انسجام خود به عمل آورد تا بتواند به یاری یک دولت غیرنظامی مسؤول شتافته و او را در انجام مؤثر وظایفش کمک کند». کارتر در پایان دستوراتش تأکید کرده بود که هرچه سریع تر باید به تهران بروم. من به محض دریافت این دستورات، با لباس غیرنظامی و محرمانه با پروازی که به تهران می رفت به تهران رفتم».

جیمی کارتر درباره ی سفر هایزر به تهران می گوید:

چون سولیوان قادر به دادن اطلاعات دقیقی که می خواستیم از وضع ارتش

ایران داشته باشیم نبود، با موافقت بروان، هایزر را به تهران فرستادیم.»

ویلیام سولیوان - سفیر وقت آمریکا در ایران - درباره ی این سفر می گوید:

«موضوع مأموریت هایزر در همان روز اول (۱۴ دی ماه) از طرف نیوسام - معاون وزیر امور خارجه - به من ابلاغ شد. وی جریان مخالفت ژنرال هیگ با این مأموریت و بحران و تشنجی را که بر سر این موضوع در کاخ سفید به

وجود آمد با من در میان نهاد و از من خواست در صورت مخالفت با این مأموریت چیزی نگویم. روز بعد هایزر با لباس شخصی در یک هواپیمای باری ۷۴۷ که وسایل نظامی به ایران حمل می‌کرد، وارد تهران شد و مستقیماً از فرودگاه به محل اقامت ما در سفارت آمد. وی سپس دستورالعملی را که درباره‌ی مأموریت خود در تهران به او داده شده بود به من داد. دستور کلی این بود: هایزر باید فرماندهان نظامی ایران را از ادامه‌ی پشتیبانی تدارکاتی آمریکا مطمئن سازد و از آن‌ها بخواهد که وحدت و هماهنگی خود را در مراحل حساس عزیمت شاه از ایران و استقرار حکومت بختیار حفظ کند. وظیفه‌ی مهم دیگر وی، ترک سوگند وفاداری افسران به شاه بود».

ورود هایزر به تهران چنان محرمانه و مخفی بود که تقریباً هیچ‌یک از مقامات ایران از ورود وی مطلع نبودند. محمدرضا شاه به‌عنوان فرد اول مملکت در این باره می‌گوید: «در اوایل ژانویه با تعجب با خبر شدم که چند روز است ژنرال هایزر در تهران به سر می‌برد. وی شخصیت کوچکی نبود. بارها در مقام معاون فرماندهی ناتو به تهران سفر کرده و همیشه هم قبلاً تقاضای شرف‌یابی می‌کرد. رفت‌وآمدهای قبلی همیشه از پیش برنامه‌ریزی شده بود، اما این سفر او در حاله‌ای از ابهام کامل فرورفته بود. از ژنرال‌هایم در مورد سفر او به تهران تحقیق کردم. آنها چیزی بیشتر از من نمی‌دانستند».

مسافرت فردی چون هایزر، چیزی نبود که برای مدت زیادی در پرده بماند. اولین بار روزنامه‌ی پراوادا، - ارگان حزب کمونیست شوروی - خبر ورود وی را اعلام کرد و سپس روزنامه‌های تهران نیز به انتشار مطلبی پیرامون آن مبادرت ورزیدند. روزنامه‌ی اطلاعات در هفدهم دی‌ماه - سه روز پس از ورود هایزر به تهران - خبر آن را منتشر کرد و به نقل از خبرگزاری‌های یونایتدپرس و فرانسه به تحلیل ورود وی به تهران و دلایل آن پرداخت. خبرگزاری یونایتدپرس نوشته بود که منظور از اعزام هایزر این است که یک نظامی بهتر می‌تواند بر نظامیان ایران که بعضی از آنها در حمایت از بختیار

مردد مانده‌اند، اعمال نفوذ کند. این خبرگزاری در ادامه آورده بود که این کار به معنی دخالت در امور داخلی ایران نیست، چرا که این کار به منظور حمایت از قانون اساسی است و اگر سرنگونی دولت بختیار به وی توصیه می‌شد، آن وقت مداخله بود.

در هر صورت هایزر بلافاصله بعد از ورود به تهران به تماس با ژنرال‌های ارتش پرداخت و آنان را در جریان مسافرت و مأموریت خود قرار داد. ژنرال‌های ارتش ابتدا در مقابل ورود هایزر به کشور واکنش نشان دادند و با توجه به اینکه کم و بیش در جریان مأموریت وی قرار گرفته بودند، آن را در راستای حمایت نکردن از شاه و چرخش در دیدگاه کاخ سفید نسبت به رژیم پهلوی می‌دانستند. اردشیر زاهدی از حامیان اصلی شاه و از مخالفان هایزر در این باره می‌گوید:

«هایزر یک ژنرال خارجی بود و حق نداشت که بدون اجازه‌ی رئیس مملکت و دولت و ارتش به کشور ما بیاید. بعضی از امرا [ارتش] آمدند پیش من و یکی از آنها می‌خواست او را توقیف کند، یکی دیگرشان حتی می‌خواست او را کتک بزند، ولی چون اعلی‌حضرت امر کرده بودند که حالا دیگر دیدن او مانعی ندارد، من از آنان [امرای ارتش] خواهش کردم به عنوان یک دوست، خونسردی خودشان را حفظ کنند».

ژنرال هایزر مأموریت داشت تا ابتدا با پنج فرمانده ارشد نظامی، ارتشبد طوفانیان، مسؤول خریدهای نظامی، تیمسار امیرحسین ربیعی، فرمانده نیروی هوایی، دریاسالار کمال‌الدین میرحبیب‌اللهی، فرمانده نیروی دریایی و ارتشبد عباس قره‌باغی، نامزد تصدی سمت ریاست ستاد ارتش و ارتشبد ازهاری که دیگر از کشور خارج شده بود، دیدار کند. وی ابتدا به صورت مجزا با آنان دیدار کرد و نظرات تک‌تک آنان را درباره‌ی دولت بختیار، کودتای نظامی و خروج شاه جویا شد و پیام کارتر و نظرات کاخ سفید را به تک‌تک آنان ابلاغ کرد. وی در این ملاقات‌ها ماهرانه نظرات هر چهار ژنرال ارشد شاه را درباره‌ی سرفصل‌های مأموریت خود جویا شد و با ذهنیت‌ها و دیدگاه‌های آنان آگاه شد. پس از این دیدارها هایزر به این نتیجه رسید که همه‌ی

ژنرال‌های ارشد شاه در این موارد اتفاق نظر داشتند:

۱- از رفتن شاه باید جلوگیری شود.

۲- اگر شاه برود، همه علاقه دارند با او بروند.

۳- آمریکا باید روی آیت‌الله [امام خمینی] فشار بیاورد.

۴- آمریکا باید با بی. بی. سی. کاری انجام دهد (جلوی پخش برنامه‌های آن علیه

ایران را بگیرد).

۵- ناآرامی کنونی ایران نتیجه‌ی توطئه کمونیست‌هاست.

هایزر برای هم‌فکری و رایزنی بیشتر با آنان و در واقع هم‌رأی کردن آنان با خود، تصمیم گرفت تا گروه کاری مرکب از ژنرال‌های فو تشکیل دهد، ولی جمع کردن این افراد مشکل بود و علاوه بر آن، برخی از آنان، روی خواست‌های خود اصرار زیادی داشتند. از جمله تیمسار ربیعی، فرمانده نیروی هوایی، در دیدار با هایزر در نوزدهم دی‌ماه، او را به شدت مورد حمله قرار داد که آمریکا هیچ اقدامی جهت کنترل اقدامات امام خمینی انجام نمی‌دهد و به طور مرتب به شاه فشار می‌آورد که کشور را ترک کند ، ولی بالاخره با تلاش‌های هایزر اولین جلسه‌ی مشترک ژنرال‌های نظامی شاه، روز نوزدهم دی‌ماه برگزار شد. اولین جلسه در دفتر ستاد ارتش تشکیل شد. هایزر در این جلسه ژنرال‌های ارتش را این‌گونه مورد خطاب قرار داد:

«اعلی‌حضرت به یک کشور احتیاج خواهد داشت تا اینکه مراجعت کند و

همه‌ی شما می‌توانید در این جا بمانید و کشور را برای این هدف آماده و باثبات

کنید. فکر می‌کنم راه‌هایی بتوانیم پیدا کنیم که با بختیار برای نیل به این هدف

کار کنیم.»

در این جلسه بعد از بحث و بررسی بیشتر که اغلب حول و حوش پنج محور

درخواستی قبلی ژنرال‌های ارتش بحث می‌شد، در آخر قبول کردند که برنامه‌ای را برای

اقدام تدوین کنند. این یک پیشرفت بود، چرا که ژنرال‌هایی که حتی حاضر به بحث

پیرامون خروج شاه نبودند، حالا در مورد زمان خروج شاه مباحثه می‌کردند. هایزر هر روز با گروه چهار نفره ژنرال‌های ارشد شاه که از آن با عنوان «کمیته‌ی بحران» یاد می‌شد، دیدار می‌کرد و سعی می‌کرد آنان را به اهداف مأموریت خود، یعنی موافقت با خروج شاه، حفظ انسجام ارتش، حمایت از دولت بختیار و دست نزدن به کودتای نظامی علیه بختیار متقاعد کند. وی هر روز با آنان جلسه داشت و به توضیح مأموریت خود به آنان مبادرت می‌ورزید و در همراه کردن آنان با خود موفق بود. در این جلسات علاوه بر آن کمیته‌ی پنج نفره، ژنرال‌هایی چون ایرج مقدم - رئیس ساواک - خسروداد - فرمانده هوانیروز - و... شرکت می‌کردند و هایزر دستورات آمریکا را به آنان ابلاغ می‌کرد. وی تأکید می‌کرد که نباید علیه امام خمینی وارد عمل شوند و گوشزد می‌کرد که اگر دست به کودتا بزنند، آمریکا از این عمل حمایت نخواهد کرد. در عوض به آنان توصیه می‌کرد که از دولت بختیار حمایت کنند. همچنین به آنان اطمینان می‌داد که اگر بختیار نتواند جلوی انقلابیون را بگیرد و در نظم‌دادن به امور کشور موفق نشود، آن وقت آمریکا از کودتای نظامی حمایت خواهد کرد. این جلسات تأثیر خود را بر جای گذاشته بود و ژنرال‌های ارتش بیشتر از قبل با وی همگام بودند. از جمله ژنرال خسروداد که از مدافعان سرسخت کودتا بود و بعد از ملاقات‌هایش با هایزر «مثل یک سرباز سر به زیر عادی» شده بود. بنابراین هایزر به هدف خود رسیده بود و توانسته بود ارتش را به حمایت از دولت بختیار، دست نزدن به اقدامی تندروانه و پاشیده نشدن انسجام ارتش وادارد و زمینه را برای خروج شاه از کشور فراهم سازد.

۵ - تشکیل شورای نیابت سلطنت

در ماده‌ی ۳۸ قانون متمم قانون اساسی که در ۹ شهریور ۱۳۴۵ اصلاح شد، جایگاه شورای سلطنت این‌گونه بیان شده بود:

«در صورت انتقال تاج و تخت، ولیعهد وقتی شخصاً به سن بیست‌سالگی

برسد (بر طبق سال شمسی محاسبه می‌شود) وظایف شاه را ایفا کند. اگر ولیعهد به این سن نرسیده باشد، شهبانو - مادر ولیعهد - سلطنت را به دست می‌گیرد، مگر اینکه شخص دیگری به وسیله‌ی شاه به آن مقام نامزد شده باشد. نایب‌السلطنه باید شورایی مرکب از نخست‌وزیر، رؤسای مجلسین (شورای ملی و سنا)، رئیس دیوان‌عالی کشور و چهار شخصیت دانا و مشهور دیگر را که به وسیله‌ی نایب‌السلطنه انتخاب می‌شوند تشکیل دهد و نایب‌السلطنه بر طبق قانون اساسی وظایف شاه در قانون اساسی را با تکیه بر شورا تا بیست‌سالگی ولیعهد انجام می‌دهد. در صورت مرگ یا استعفای نایب‌السلطنه، شورا به طور موقت وظایف نایب‌السلطنه را انجام می‌دهد تا زمانی که نایب‌السلطنه‌ی دیگری توسط شورا منصوب شود».

بنابراین راهکار قانونی برای تشکیل شورای سلطنت در قانون اساسی پیش بینی شده بود. تشکیل چنین شورایی از زمان روی کار آمدن شریف‌امامی مطرح شده بود. ابتدا دکتر علی امینی آن را مطرح ساخته بود که شاه از پذیرش آن خودداری کرده بود. امینی و نیز سنجابی در ملاقات‌های خود با شاه بعد از تظاهرات تاسوعا و عاشورا دوباره تشکیل چنین شورایی را مطرح کرده بودند که به شدت از طرف شاه رد شده بود. تصور اینکه با خروج شاه از صحنه، احساسات ضدشاهی مردم ایران تسکین پیدا خواهد کرد و به دنبال آن مجاب شدن شاه برای خروج از کشور، تشکیل چنین شورایی را ضروری نمود. در این هنگام خود شاه به علی امینی متوسل شد تا افرادی را مطالعه و جهت عضویت در شورای سلطنت معرفی کند و به این صورت شاه شخصاً به تشکیل چنین شورایی مبادرت ورزید. علی امینی که آن روز شاید تنها مشاور معتمد شاه بود، فهرستی از افرادی را که باید به عضویت در شورا برگزیده شوند به شاه ارائه کرد. این افراد عبارت بودند از محیط طباطبایی، یدالله سحابی، دکتر علی آبادی، دکتر ایزدی و مهندس مهدمینا.

علاوه بر این افراد، سنجابی، صدیقی و صالح نیز از افرادی بودند که برای عضویت

در این شورا مطرح بودند. علی امینی تلاش زیادی کرد تا آنان را به عضویت در این شورا متقاعد کند. کریم سنجابی در مصاحبه‌ای با مطبوعات در نوزدهم دی ماه گفت: «همان‌طور که ریاست دولت پیشنهادی توسط شاه را نپذیرفتم، شرکت در شورای سلطنت یا ریاست آن را نیز نمی‌پذیرم».

الهیاری صالح از رهبران باسابقه‌ی جبهه‌ی ملی نیز به خاطر کهولت سن و خستگی، پذیرش عضویت در شورا را رد کرد و علاوه بر آن، دلایل خاص دیگری نیز برای قبول نکردن داشت، صدیقی هم که معتقد به خروج شاه از کشور نبود، به این خاطر عضویت در شورا را نپذیرفت. خود علی امینی که رایزنی‌ها در این باره را انجام می‌داد نیز از عضویت در شورای سلطنت خودداری کرد. وی معتقد بود که بدون داشتن این مسئولیت (عضویت در شورا) بهتر می‌تواند ارتباط خود را با همه‌ی گروه‌ها و دسته‌های موجود حفظ کند و نقش میانجی را که نزدیک سه ماه است بر عهده گرفته هم‌چنان ایفا کند. دکتر یدالله سحابی نیز از پذیرفتن عضویت در شورا خودداری کرد. وی که از اعضای شورای انقلاب بود، بدون مشورت با دوستان خود عضویت در شورا را رد کرد و سپس این موضوع را با دوستان خود در میان نهاد که آنان نیز از این تصمیم وی حمایت کردند. دکتر یزدی معتقد است که سحابی با دستور امام عضویت در شورای سلطنت را رد کرد. وی می‌گوید:

«دکتر سحابی بحث عضویت در شورا را با شورای انقلاب مطرح می‌سازد. استاد مطهری در یک گفت و گوی تلفنی با پاریس در بیست و دوم دی ماه اطلاع دادند که آقای دکتر سحابی برای عضویت در شورای سلطنت پیشنهاد شده است، ولی خود ایشان نمی‌پذیرند. با این وجود، نظر امام را جویا شدند. من این پیام را به امام رساندم و ایشان در پاسخ استفسار شهید مطهری گفتند: هرگز، هرگز، مصلحت نیست و سپس توضیح دادند که چون آقای دکتر سحابی عضو شورای انقلاب است، قبول چنین سمتی صحیح نیست».

علی امینی سعی می‌کرد تا برخی از روحانیون را نیز به قبول عضویت در شورای

انقلاب تشویق کند که از آن جمله دکتر بهشتی و سید کاظم شریعتمداری بودند که آنان نیز از عضویت در شورا خودداری کردند. سپس تماس‌ها و گفت‌وگوها با دیگر رهبران انقلاب در داخل کشور جریان یافت و سعی شد تا افراد موجه و از گروه مخالفان را به عضویت در شورا ترغیب کنند، ولی این امر مورد موافقت قرار نگرفت و از این افراد کسی حاضر به عضویت در شورای سلطنت نشد. به دنبال این تلاش‌ها و لزوم تشکیل فوری این شورا پس از دو هفته رایزنی‌ها در نهایت روزنامه‌های بیست و سوم دی‌ماه اسامی اعضای شورا را منتشر کردند که عبارت بودند از: شاپور بختیار نخست وزیر، محمد سجادی، رئیس مجلس سنا، جواد سعید، رئیس مجلس شورای ملی، ارتشبد قره‌باغی، رئیس ستاد ارتش، سیدجلال‌الدین تهرانی، علی‌اکبر سیاسی و محمدعلی وارسته. ولی این ترکیب نهایی نبود. ارتشبد عباس قره‌باغی - از اعضای شورای سلطنت - در این باره می‌گوید:

«اخبار و شایعات زیادی درباره‌ی تشکیل و اعضای شورای سلطنت وجود داشت و در نهایت قبل از خروج شاه، اعضای شورا این‌گونه معرفی شد:

- ۱- شاپور بختیار ۲- محمد سجادی ۳- جواد سعید ۴- جلال‌الدین تهرانی
- ۵- محمدعلی وارسته، وزیر اسبق دارایی ۶- عبدالله انتظام، مدیرعامل شرکت ملی نفت ۷- علیقلی اردلان، وزیر دربار ۸- دکتر علی‌آبادی، دادستان سابق
- ۹- ارتشبد عباس قره‌باغی.»

پس از تکمیل ترکیب این شورا دفتر ویژه‌ی شاهنشاهی فرمانی دایر به عضویت اعضا در شورای سلطنت را صادر کرد و از طرف وزارت دربار برای تشکیل اولین جلسه‌ی شورا در ساعت چهار بعد از ظهر بیست و چهارم دی‌ماه در کاخ نیاوران دعوت به عمل آمد. اتاقی که برای تشکیل جلسات شورای سلطنت در نظر گرفته شده بود جنب دفتر محمدرضا شاه بود. در ساعت مقرر اعضای شورا در محل حاضر شدند و بعد از انجام مراسم معارفه، جلسه‌ی رسمی شروع شد. سپس محمدرضا شاه با حضور در جلسه در زمینه‌ی تشکیل شورا و وظایف آن گفت:

«برابر قانون اساسی لازم بود که شورای سلطنت تشکیل شود تا در مدت مسافرت ما، برابر قانون وظایفش را انجام دهد. امیدواریم به این ترتیب دولت موفق شود به اعتصابات و اغتشاشات خاتمه دهد [و] آرامش را در این کشور برقرار کند».

در این جلسه مقرر شد تا محمدرضا شاه پس از اخذ رأی اعتماد کابینه‌ی شاپور بختیار از مجلس شورای ملی و سنا از کشور خارج شود و روز اخذ رأی اعتماد کابینه، بیست و ششم دی‌ماه و خروج شاه بیست و هفتم دی‌ماه تعیین شد.

۶ - خروج شاه از کشور

مقدمات سفر شاه در روز ۲۴ دی ۱۳۵۷ فراهم شد. ژنرال هایزر - فرستاده‌ی آمریکا- نظامیان را با این رأی همراه کرد. شاپور بختیار نیز روز ۲۶ دی فهرست کابینه‌ی خود را که با چهل و نه رأی موافق و تنها یک رأی مخالف به تصویب مجلس سنا رسیده بود، به مجلس شورای ملی ارائه کرد. کابینه‌ی بختیار در مجلس شورای ملی نیز پس از بحث و بررسی، در نهایت با ۱۴۹ رأی موافق، ۳۴ رأی مخالف و ۱۳ رأی ممتنع، رأی اعتماد گرفت. قبل از اعلام خبر رأی اعتماد مجلس به کابینه‌ی بختیار و یک روز زودتر از موعد مقرر، شاه اعلام کرد که کشور را ترک می‌کند، بنابراین همراه با سه فرزندش (پسر بزرگش مدت‌ها قبل در خارج از کشور بود) و همسرش - فرح - کاخ سلطنتی را به سمت فرودگاه مهرآباد ترک کرد. از روزی که رفتن شاه از کشور قطعی شده بود، نیروی هوایی به دستور وی هواپیمایی نظامی رادر فرودگاه «تهران» آماده‌ی پرواز نگه داشته بود تا شاه هر زمان که اراده کرد، بدون تأخیر به خارج پرواز کند، بنابراین این هواپیما (جمبوجت ۷۲۷ ایران ایر) در فرودگاه با تمام تجهیزات آماده‌ی پرواز بود. ساعت یازده و چهل و پنج دقیقه‌ی صبح در حالی که هلی کوپتر شاه با شش هلی کوپتر نظامی دیگر اسکورت می‌شد، در فرودگاه مهرآباد تهران فرود آمد و شاه

بلافاصله به مقر ویژه در فرودگاه رفت و منتظر بازگشت بختیار و رئیس مجلس - جواد سعید - شد که در مجلس در حال بررسی کابینه‌ی بختیار بودند. پس از ساعتی انتظار، شاپور بختیار و جواد سعید به فرودگاه رسیدند و از طرف نظامیان نیز تیمسار قره باغی و ربیعی در جمع بدرقه کنندگان شاه در مهرآباد حاضر شدند. شاه در حالی که مضطرب به نظر می‌رسید در مصاحبه‌ای کوتاه با خبرنگاران درباره‌ی دلیل سفر خود به خارج گفت:

«همان‌طور که در موقع تشکیل این دولت گفته بودم، مدتی است که احساس خستگی می‌کنم و احتیاج به استراحت دارم. ضمناً گفته بودم پس از اینکه خیالم راحت شود و دولت مستقر شود به مسافرت خواهم رفت. این سفر اکنون آغاز می‌شود و تهران را به سوی آسوان ترک می‌کنم. امروز با رأی مجلس شورای ملی که پس از مجلس سنا داده است امیدوارم که دولت بتواند هم به جبران گذشته و هم در پایه گذاری آینده موفق بشود و برای کار، ما به همکاری و حس وطن پرستی به معنای اشد کلمه احتیاج داریم. اقتصاد ما باید راه بیفتد، مردم باید زندگی عادی شان شروع شود و پایه ریزی بهتری برای آینده بکنیم. سخن دیگری غیر از حفظ وضع مملکت و انجام وظیفه بر اساس میهن پرستی ندارم.»

وی سپس در پاسخ به پرسش خبرنگاران درباره‌ی مدت سفر خود تأکید کرد: «این بستگی به حالت من دارد و در حال حاضر نمی‌توانم آن را دقیقاً مشخص کنم.»

سپس لحظه‌ی خداحافظی فرا رسید. شاه در حالی که سخت مانع گریستن خود بود، با یک یک حاضران خداحافظی کرد. شاپور بختیار در حالی که خروج شاه را موفقیتی برای خود تلقی می‌کرد، بر اساس سنت معمول دست شاه را به نشانه‌ی اطاعت محض بوسید و سپس جواد سعید نیز این تشریفات را به عمل آورد. در پیرامون محل پرواز هواپیما، گارد سلطنتی و گارد فرودگاه آماده بود و این آمادگی برای شاه نشانگر و

یاد آور روزهایی بود که در اوج قدرت بود، ولی هم اکنون آخرین باری بود که چنین تشریفاتی را می دید. او این بار فقط شاه چند ژنرال قسم خورده بود و ملتی بزرگ علیه او و ظلم های چندساله اش قیام کرده بود. شاه خود هدایت هواپیمای جمبوجت (شاهین) را بر عهده گرفت و به سوی سرنوشتی مبهم روان شد . خبرگزاری بی. بی. سی. سی که در ایام انقلاب به شدت فعال بود، خبر خروج شاه را اعلام کرد و اندکی بعد اخبار سراسری ساعت چهارده ظهر، این خبر را اعلام کرد. با اعلام این خبر، شهر از خوشحالی منفجر شد، مردم با به صدا در آوردن بومتمد ماشین ها و اتومبیل ها و روشن کردن چراغ آنها خوشحالی خود را اعلام کردند و در کوچه و بازار و خیابان به پای کوبی پرداختند و فریاد می زدند: اکنون همه آزادند. آنان گل های گلایل و میخک و عکس های امام خمینی را تکان می دادند و شعار می دادند: به همت خمینی، شاه فراری شده. چندی طول نکشید که مجسمه های شاه و پدرش در میداين و مناطق مختلف کشور به زیر کشیده شد و شهر حالتی دیگر گونه به خود گرفت. روزنامه های اطلاعات که عصرها منتشر می شد، با تیتراژ درشت اعلام کرد: «شاه رفت» و بر خلاف رویه ی معمول که اسم شاه با القاب پرطمطرا قید می شد، این بار تنها واژه ی شاه قید شد. مردم در حالی که نسخه هایی از روزنامه را در دست داشتند به راهپیمایی پرداختند و شور و شوی همه جا را فرا گرفت. برخی از واحدهای نظامی در چند شهر به سوی مردم شادمان و معترض تیراندازی کردند و برخی دیگر به تظاهر کنندگان پیوستند و هزاران سرباز گریختند و به خانه های شان رفتند. فرماندهان ارتش نیز حالتی مضطرب داشتند. ژنرال هایزر در زمینه ی حالات فرماندهان ارتش می گوید:

«فضای دفتر (کمیته ی بحران) ملامال از احساس بود و این احساسات از حق هق گریه بود تا بازگو کردن لطیفه. یکی از افسران ارشد سرش را روی شانام گذاشت و شروع به گریه کردن نمود. نشانه های متفاوتی از ترس و درماندگی مشهود بود... تیمسار قره باغی که از طرف گروه ژنرال های ارشد

ارتش به بدرقه‌ی شاه رفته بود، چندی بعد بازگشت. رنگ پریده به نظر می‌رسید. او ناراحتی خود را بازگو کرد و گفت که شاه و شهبانو هر دو آشکارا گریه می‌کردند».

ارتش از همان لحظه در موضع ضعف و انفعال قرار گرفت و گرچه هایزر سعی می‌کرد آنان را متحد کند، ولی اوضاع بغرنج‌تر از آن بود که کاری از دست وی برآید. تظاهرات مردم گسترش می‌یافت و آنان با سردادن شعارهای انقلابی، به شادی و پای‌کوبی می‌پرداختند. در اهواز مردم تا صبح در خیابان‌ها ماندند و به سردادن شعار علیه شاه پرداختند. صبح این تظاهرات گسترش یافت و حوالی ساعت یازده صبح نظامیان به روی مردم آتش گشودند. در کازرون متجاوز از هزاران نفر دست به راهپیمایی خیابانی زدند و به سردادن شعارهای انقلابی پرداختند. آنان در حالی که از پیوستن چند تن از افسران به مردم شادمان بودند، آنان را روی دست بلند کرده فریاد می‌زدند: مجاهد ارتشی، مقدم‌تان مبارک و با این شعارها به آنان خوشامد می‌گفتند. در مسجد سلیمان مردم در دسته‌های چندهزار نفری به سوی میدان یاد بود شهر به راه افتادند و آن را به آتش کشیدند. در قزوین یک‌صد هزار نفر در مقابل فرمانداری به تظاهرات پرداختند و سربازان را گلباران کردند. در رامسر مردم معترض مجسمه‌ی شاه را پایین کشیدند و هر گونه همکاری با دولت بختیار را محکوم کردند. در سقز مردم معترض به خیابان‌ها ریختند و با وجود شدت برودت هوا، به سردادن شعارهای ضد رژیم پرداختند و در شهرهای دیگر نیز چنین تظاهرات هایی به وقوع پیوست و مردم به اعتراض علیه رژیم پهلوی، شادمانی از خروج شاه و حمایت از امام می‌پرداختند. شاپور بختیار که دن کیشوت وار فکر می‌کرد با خروج شاه از کشور موفقیت زیادی به دست آورده است، پیامی خطاب به ملت صادر کرد:

«وقت آن است که ما به جهانیان بفهمانیم که کشور ما می‌تواند یک کشور آزاد، مستقل و دموکرات باشد... من به اتکای قانون اساسی و به عنوان یک نخست‌وزیر مسؤول از تمام اختیارات و امکانات خود برای جلوگیری از هرج

و مرج و تجاوز به حق مردم عمل خواهم کرد. در عین حال که به شما اطمینان می‌دهم که در اسرع وقت متجاوزان به حق ملت، مجازات خواهند شد، از شما می‌خواهم که همان طور که آیات عظام انتقام شخصی و تخریب را محکوم کرده‌اند شما نیز به عنوان ایرانیان پاک نهاد و روشن دل گوش به تحریکات عناصر مشکوک و غیر مسؤول ندهید و همواره به فکر آینده‌ی خود و فرزندان‌تان باشید... اطمینان کامل دارم که مردم با ایمان و وطن دوست کشور، منطق مرا در این روزهای حساس درک نموده از همکاری با قوای انتظامی که حاکی و حافظ قانون هستند دریغ نخواهید کرد. در هر صورت من در انجام وظایف نخست وزیری که ثبات و موجودیت کشور را تضمین می‌نماید لحظه‌ای به خود تردید راه نخواهم داد و به عنوان یک ایرانی مبارز که وطن خود را در خطر یافته، قبول مسئولیت نمودم. باشد که دعای خیر شما و گذشت زمان مرا از بوت‌هی امتحان روسفید و سربلند بیرون آورد».

و به این وسیله خواست پیروزی خود را به مردم اعلام کند، غافل از آنکه مردم ایران چه در راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا و چه بعد از آن بر دو خواسته تأکید داشتند: ۱) خروج شاه ۲) تشکیل نظامی اسلامی به رهبریت حضرت امام. اکنون خواسته‌ی اول تحقق پیدا کرده بود و مردم در تکاپوی تحقق خواسته‌ی دوم خود بودند، ولی بختیار این موضوع را یا درک نمی‌کرد یا لجوجانه با خواست مردم مخالفت می‌کرد.

فصل سوم

از خروج شاه تا ورود امام به کشور

۱ - حضرت امام و خروج شاه

حضرت امام که آن روزها محل اقامتش در نوفل لوشاتو به قلب تپنده‌ی انقلاب ایران تبدیل شده بود، به خروج شاه از کشور واکنش نشان داد. امام در پیامی به ملت ضمن تبریک فرار محمد رضا شاه فرمود:

«شما ملت شجاع و ثابت قدم به ملت‌های مظلوم ثابت کردید که با فداکاری و استقامت می‌توان بر مشکلات، هر چه باشد غلبه کرد و به مقصد، هر چه دشوار باشد رسید.»

و سپس رئوس برنامه‌ها و دستوراتشان را این گونه بیان کردند:

«۱ - برجوانان غیور در سراسر کشور لازم است برای حفظ نظم با آن دسته از قوای انتظامی که اکنون به آغوش ملت بازگشته‌اند با تمام نیرو همکاری کنند و با کمال قدرت و جدیت نگذارند که بدخواهان و منحرفین آشوب و ناامنی ایجاد نمایند.»

۲ - به تظاهرات و شعارهای پر شور علیه رژیم سلطنتی و دولت غاصب ادامه داده (از درگیری) با منحرفین که در صدد بر هم زدن نظم و خواهان اخلال نیز جداً جلوگیری کنید.

۳ - دولت موقت برای تهیه‌ی مقدمات انتخابات مجلس مؤسسان به زودی

معرفی می‌شود. وزارتخانه‌ها با آن همکاری نمایند.

۴ - به جمیع نیروهای انتظامی، زمینی، هوایی، دریایی، صاحب منصبان، درجه داران ارتش، ژاندارمری و... توصیه می‌کنم که دست از حمایت محمد رضا پهلوی که مخلوع است و به کشور بر نمی‌گردد، بردارند».

در همان روز در مصاحبه‌ای مطبوعاتی که با خبرنگاران خارجی انجام دادند، به بختیار، قوای نظامی، ارتش و ژنرال‌های شاه درباره‌ی ایستادگی مقابل خواست مردم اخطار و تأکید کردند:

«باید همه‌ی اشخاصی که می‌خواهند در ایران برای منفعت‌طلبی یک خطایی بکنند، یک شلوغی بکنند، یک تبلیغاتی بکنند، باید همه بدانند که وقت این‌ها گذشته، دیگر ملت ایران آن ملت سابق نیست که در آن بتوانند نفوذ بکنند. همه‌ی تبلیغات سوء بر کنار باید بشود و ملت آن چیزی را که می‌خواهد، آن چیز عمل بشود».

۲ - راهپیمایی اربعین

حضرت امام در ۲۶ دی ۱۳۵۷ در پیامی به ملت ایران در آستانه‌ی اربعین حسینی اعلام کردند:

«امسال اربعین امام امت در خلال اربعین پیروان آن بزرگ مرد اسلام واقع شده و گویی خون شهیدان ما امتداد خون پاک شهیدان کربلاست و اربعین اخیر برادران ما بازتاب اربعین آن دلاوران است . ملت بزرگ سراسر ایران با راهپیمایی و تظاهرات خود این نظام را دفن می‌کند و مخالفت خود را با شورای سلطنت غیر قانونی اعلام می‌کند و پشتیبانی خود را برای چندمین بار از جمهوری اسلامی اعلام می‌کند».

در پی این فرمان امام، شهرها جنب و جوش و صف‌ناپذیری به خود گرفت و گروه‌های سیاسی به تدارک راهپیمایی بزرگ روز اربعین حسینی پرداختند. شورای

انقلاب اسلامی و جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران بیشتر از همه‌ی گروه‌ها در تدارک این راهپیمایی بود و با صدور اطلاعیه‌ای مردم را به حضور در این انتخابات دعوت کرد. در این اطلاعیه قید شده بود:

«راهپیمایی روز اربعین حسینی (ع) مقارن با تحقق یافتن نخستین آرمان جامعه‌ی مسلمان و مبارز؛ یعنی تسلیم اضطراری طاغوت در برابر ملت است، بنابراین از همه‌ی اقشار و طبقات می‌خواهیم با حضور پرشور خود بر آن صحنه بگذارند.»

انجمن اسلامی معلمان، جامعه‌ی هیأت علمی دانشگاه تهران، جامعه‌ی یهودیان، کربلایی‌های مقیم تهران، کمیته‌ی مبارزات سیاسی بارفروشان تهران، جامعه‌ی داروسازان ایران و ده‌ها گروه سیاسی دیگر با انتشار اطلاعیه‌های مشابه ضمن اعلام شرکت در تظاهرات اربعین حسینی (ع) مردم را دعوت به لبیک گفتن به پیام امام و حضور در تظاهرات کردند. آیت الله طالقانی، ضمن دعوت مردم به حضور گرم در انتخابات، از مردم خواست از ابراز خشونت در تظاهرات و دست زدن به تخریب و کارهای بی‌رویه و یا حمله به مؤسسات خودداری کنند و جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران ضمن تأکید بر نظم و خودداری از بی‌نظمی، تأکید کرد:

«...با عمل خود نشان دهید ملتی هستید هشیار، پیشرفته، لایق آزادی و استقلال و مقید به اطاعت انقلابی از رهبر انقلاب داشته باشید.»

و در پایان تأکید کرد:

«این راهپیمایی به جهت تأیید و تحکیم خواست ملت ایران (از تأمین استقلال و تمامیت ارضی و آزادی‌های فردی و اجتماعی و برقراری جمهوری اسلامی تحت رهبری آیت‌الله العظمی امام خمینی) تدارک دیده شده، بنابراین آوردن هر گونه پلاکارد و دادن شعارهای کمونیستی که در جهت ضد این خواست‌هاست، اخلال در نظم و انضباط به حساب می‌آید، بنابراین تقاضا می‌شود از دست‌زدن به چنین کارهای تحریک‌آمیز خودداری شود.»

موضوع این تظاهرات در جلسه‌ی شورای امنیت ملی مطرح شد و سپس ژنرال‌های شاه و بختیار و دیگر مقامات مسؤول به اظهار نظر پیرامون آن پرداختند و در نهایت با اعلام این‌که:

«با توجه به وضعیت فعلی و با توجه به احساسات مردم از راهپیمایی آنها نمی‌توان جلوگیری کرد، بنابراین با راهپیمایی روز اربعین (بیست و نهم دی‌ماه) موافقت می‌شود».

و موافقت خود را با راهپیمایی اربعین اعلام کردند.

روز بیست و نهم دی‌ماه، یک بار دیگر مردم به خیابان‌ها ریختند و با سردادن شعارهای ضدشاهی، به پیام امام لیبیک گفتند. در سلماس، مردم معترض، شب پنج‌شنبه با وجود محدودیت‌های ایجاد شده توسط نظامیان، به طرف میدان ششم بهمن (هفده شهریور فعلی) حرکت کردند و مجسمه‌ی شاه را پایین کشیدند و صبح با حضور در خیابان‌های اصلی شهر به گلباران کردن نظامیان پرداختند. در میناب، زنان و مردان معترض در حالی که تصاویری از امام خمینی و دکتر شریعتی را در دست داشتند، به راهپیمایی پرداختند. در بابل، مجسمه‌های شاه و انقلاب سفید به پایین کشیده شد و در دامغان، یک‌صد هزار نفر از اهالی شهر و روستاهای اطراف، راهپیمایی اعتراض‌آمیزی کردند. در تبریز، مردم در گروه‌های چند هزار نفری و سپس با اجتماع در میدان اصلی شهر به سردادن شعارهای انقلابی پرداختند و ضمن غیرقانونی اعلام کردن شورای سلطنت و تحریم همکاری با بختیار، حمایت خود را از نهضت اسلامی بیان کردند. در این تظاهرات، آیت‌الله شیخ جعفر اشراقی برای مردم سخنرانی کرد و سپس قطعنامه‌ی ده ماده‌ای تظاهرکنندگان توسط آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی قرائت شد. در شیراز، صدها هزار نفر با اجتماع در شاه‌چراغ (ع) و مسجد عتیق به حمایت از امام و مخالفت با رژیم پهلوی پرداختند. در این تظاهرات پیشاپیش مردم، آیات عظام عبدالحسین دستغیب و شیخ بهاءالدین محلاتی حرکت می‌کردند. در کرمانشاه مردم در

اجتماعی عظیم ضمن حمایت از امام خمینی مخالفت خود را با رژیم پهلوی اعلام کردند. در این مراسم آیت الله عبدالجلیل جلیلی سخنرانی کرد و خواستار بازگشت امام خمینی به کشور شد. تظاهرات در تهران نیز هم‌زمان با دیگر شهرها از ساعت هشت و سی دقیقه صبح آغاز شد.

مردم از طریق مسیرهای تعیین شده به طرف میدان آزادی به راه افتادند و در حالی که پیشاپیش مردم، روحانیون برجسته‌ای چون آیت الله طالقانی حرکت می‌کردند، به اعتراض علیه رژیم پهلوی و حمایت از امام پرداختند. در پیشاپیش مردم، تصویری از حضرت امام که در قطع بزرگ و به طرز استادانه‌ای نقاشی شده بود قرار داشت و علاوه بر آن، تصویری از دکتر علی شریعتی، محمد مصدق، جهان پهلوان تختی، دکتر کامران نجات‌اللهی و جمعی از شهدای انقلاب اسلامی به چشم می‌خورد. چیزی که در این تظاهرات مشهود بود، مشخص شدن محل حرکت گروه‌ها و نیز سازمان‌های مختلف از نقاط مجزایی بود که این جمعیت‌ها و گروه‌ها در نهایت در خیابان‌های اصلی، چونان جوی‌های روان، به رودخانه‌ی خروشان ملت می‌پیوستند و در میدان آزادی به دریایی خروشان و جوشان مبدل می‌شدند؛ درحالی که اسم گروه‌ها و سازمان‌ها در پلاکاردهایی که در صف جلوی جمعیت حمل می‌شد مشخص می‌شد. علاوه بر گروه‌ها، اهالی محلات گوناگون تهران نیز در دسته‌هایی در حالی که اسم محله‌ی خود را در پلاکاردی نوشته بودند، به جمعیت می‌پیوستند. ورزشکاران نیز دسته‌ای خاص تشکیل داده بودند و از ورزشگاه امجدیه (شهید شیرودی) به طرف خیابان اصلی حرکت کردند و به مردم پیوستند. از شعارهای مردم در آن روز می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

«تا خون در رگ ماست، خمینی رهبر ماست / حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله / نظام شاهنشاهی، عامل هر فساد است، جمهوری اسلامی مظهر عدل و داد است / فرموده خمینی: این حیل‌ه‌ی یزید است، کابینه‌ی بختیار یک حیل‌ه‌ی جدید است / ما همه سرباز توایم خمینی، گوش به فرمان توایم خمینی

/ خمینی خمینی، تو وارث حسینی و...»

مردم به این وسیله مخالفت خود را با کابینه‌ی بختیار و حمایت خود را از امام خمینی اعلام کردند. سرآنتونی پارسونز - سفیر وقت بریتانیا در ایران - درباره‌ی این تظاهرات می‌گوید:

«این راهپیمایی با همان نظم و ترتیب راهپیمایی گذشته برگزار شد و قریب یک میلیون نفر در این راهپیمایی از خیابان‌های مرکزی شهر تا میدان شهید (آزادی) در نزدیکی فرودگاه تهران شرکت کردند. نیروهای نظامی هیچ مداخله‌ای نکردند و هیچ گونه بی‌نظمی به چشم نمی‌خورد.»

هایزر نیز که در آن روز با گروه پنج نفره‌ی ژنرال‌های ارشد ارتش جلسه داشت می‌گوید:

«ما در جلسه بودیم که دیدیم تظاهرات اوج گرفت. ما می‌توانستیم مشاهده کنیم که خیابان‌های اطراف ما پر از جمعیت است. همه چیز آرام و منظم به نظر می‌رسید. سرو صدا معمولی بود و همه جا پوستر و عکس آیت‌الله خمینی دیده می‌شد.»

حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی که از اعضای جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران - از گروه اصلی سازماندهی‌کننده‌ی تظاهرات - بود در این باره می‌گوید:

«راهپیمایی از آن جهت که اولین تظاهرات بزرگ بعد از فرار شاه بود از اهمیت خاصی برخوردار بود. تقریباً از همه‌ی اقشار در آن شرکت کردند و به قولی آن روزها، دیگر کسی تماشاچی نبود. همه در حرکت بودند. میلیون‌ها انسان متشکل و منظم با مشت‌های گره کرده و فریادهای انقلابی، تهران را زیر گام‌های استوار خویش به لرزه در آوردند.»

مردم در پایان تظاهرات میلیونی خود، با صدور و قرائت قطعنامه‌ای ده ماده‌ای اعلام کردند:

« ۱ - ما غیر قانونی بودن سلطنت خاندان پهلوی و خلع شاه را از مقام سلطنتی که او و پدر، با قوه‌ی قهریه غصب کرده بودند، اعلام می‌داریم.

۲ - ما رژیم ارتجاعی شاهنشاهی را مردود می‌دانیم و خواهان برقراری حکومت جمهوری اسلامی در ایران هستیم. جمهوری آزاد اسلامی که با رأی ملت بر سر کار آید و مملکت را بر مبنای تعالیم حیات بخش اسلام اداره کند.

۳ - باتشکیل شورای انقلاب اسلامی ایران از طرف مرجع عالی قدر و رهبر مبارزات ملت، امام خمینی که به موجب رأی اعتماد مکرر قبلی ملت به ایشان صورت گرفته، تأیید و از ایشان درخواست می‌کنیم هر چه زودتر اعضای شورای انقلاب و حکومت موقت را معرفی کنند تا زمام امور مملکت را به دست بگیرند و مقدمات مراجعه به آرای عمومی را برای تعیین مسیر آینده‌ی ایران فراهم سازند.

۴ - ما دولت بختیار را که از طرف سلطنت غیر قانونی و یا رأی مجلسین غیر قانونی بر سر کار آمده به رسمیت نمی‌شناسیم.

۵ - سربازان، درجه داران و افسران ارتش که در کنار مردم و پشتیبان انقلاب اسلامی ملت باشند مورد علاقه و احترام ملت هستند و ما از همه‌ی ارتشیان می‌خواهیم که خود را از ملت و اراده‌ی ملت جدا نکنند و اجازه ندهند از آنها به عنوان وسیله‌ای برای تهدید ملت و سرکوب مبارزان آزادی‌خواه استفاده شود.

۶ - قیام و مبارزه‌ی اسلامی ملت ایران ماهیت کاملاً اسلامی دارد و همه‌ی قشرهای ملت در آن صمیمانه شرکت دارند و به هیچ عاملی بیگانه کم‌ترین وابستگی‌ای نداشته و ندارد. ملت ما همواره پاسدار اصالت اسلامی و یکپارچگی مبارزه‌ی خود خواهد بود و همه‌ی قشرها و گروه‌های آزادی‌خواه را از اختلاف و پراکندگی بر حذر می‌دارد.

۷ - ما خواستار روابط حسنه با همه‌ی ملت‌ها هستیم، به شرط آنکه دولت‌هایشان در مبارزه‌ی ملت قهرمان ما کارشکنی نکنند که هر نوع توطئه‌ی

آنان در کار نهضت بر روابط سیاسی و اقتصادی ایران با آنان لطمه‌ی جبران ناپذیری وارد خواهد کرد.

۸- مبارزه‌ی ملت ما در شکل‌های مختلف، تظاهرات، اعتصابات و نظایر آن تا پیروزی نهایی و استقرار حکومت حق و عدل اسلامی [ادامه] خواهد یافت و ملت ما در عمل ثابت کرده است که در این راه در تحمل مشکلات مبارزه، پرتوان و شکیبا و به وعده‌ی نصر و پیروزی الهی امیدوار است.

۹- ما از وکلای غیرقانونی مجلسین می‌خواهیم که از رفتن به خانه‌ی ملت خودداری کنند و به صفوف ملت بپیوندند.

۱۰- ما از کسانی که در شورای سلطنتی غیرقانونی به عنوان عضویت داخل شده‌اند، می‌خواهیم که غیرقانونی بودن سمت خود را اعلام کنند و بدانند که از نظر ملت همه‌ی مسؤولیت‌های کشور باید در دست شورای انقلاب اسلامی باشد که امام خمینی تعیین خواهند کرد».

این تظاهرات، پاسخی محکم به بختیار بود که می‌پنداشت با خروج شاه اقبال عمومی متوجه او خواهد شد و خواهد توانست به حکمرانی خود ادامه دهد.

وی که پیش بینی نمی‌کرد مردم به گستردگی به مخالفت با او پردازند، به حالتی پریشان دچار شده بود و نمی‌توانست صدای واضح و رسای میلیون‌ها ایرانی را بشنود که یک‌صدا غیرقانونی بودن وی را اعلام می‌کردند. وی در نامه‌ای که به روزنامه‌ی اطلاعات نوشت - که در واقع پاسخ به مطلبی مندرج در آن روزنامه بود - برحرف‌های قبلی خود تأکید کرد که «با کمال استواری بر جای خود خواهم ماند».

امام خمینی که در نوفل لوشاتو انقلاب را رهبری می‌کرد در گفت و گویی که با تلویزیون فرانسه انجام داد، تحلیل خود را از این راهپیمایی این‌گونه بیان کردند:

«این تظاهرات نظر من این است که برای چندمین بار رفتار مردم عمومی است به اینکه نه شاه - یعنی شاه سابق را - و نه حکومت او را و نه شورای سلطنتی را ملت نمی‌پذیرند و ملت ایران حکومت اسلامی می‌خواهد و همین رأی

عمومی است بر اینکه حکومت اسلامی را طالب است و چیز دیگر را غیر از این طالب نیست، حکومت دیگری نمی‌پذیرد».

۳ - تصمیم امام به بازگشت و واکنش‌ها

امام بعد از فرار شاه در ۲۶ دی ۱۳۵۷ در پیامی خطاب به ملت ایران، اعلام کردند که در وقت مناسب به کشور باز خواهند گشت و سپس در مصاحبه‌ای که با تلویزیون فرانسه داشتند تأکید کردند که هر وقت صلاح دیدم و دیدم که رفتنم در آنجا صلاح است خواهم رفت. ایشان دو روز بعد از برگزاری با شکوه تظاهرات اربعین در پیامی خطاب به ملت ایران، بازگشت خود به کشور را اعلام کردند. در این پیام امام تأکید کردند:

«ملت شریف و شجاعی که با وحدت کلمه خواست خود را به برچیده شدن نظام شاهنشاهی و استقرار حکومت جمهوری است، در اربعین امام امت (سلام‌الله علیه) برای چندمین بار اعلام کردند. نهضت مقدس اسلامی شما اگر چه با خون پاک شهیدان و مصیبت‌های جان‌گداز توأم بود، لیکن آزادی خواهی و استقلال‌طلبی شما بر جبین تاریخ ثبت شد... شاه رفت و رژیم شاهنشاهی فرو ریخت. دزدان بیت‌المال سرمایه‌ها را خارج کردند و یکی پس از دیگری گریختند... اینجانب با تقدیر و تشکر صمیمانه به ملت عزیز تذکراتی را لازم می‌دانم:

اینجانب ان شاء... تعالی به زودی به شما می‌پیوندم تا در خدمت شما باشم و با همت شجاعانه‌ی شما به دفع مشکلات کوشا بوده و با همصدا و هم‌قدم شدن با همه‌ی اقشار ملت بر فسادها غلبه کنیم... من به توفیق خداوند تعالی پس از چند روزی در خدمت شما خواهم بود و پشت سر شما به سربازی خود ادامه خواهم داد».

خبرگزاری فرانسه نیز متعاقب صدور این پیام، در تماسی که با نزدیکان امام در

نوفل لوشاتو برقرار کرد، اعلام نمود که امام خمینی نماز جمعه را که هر جمعه در نوفل لوشاتو برگزار می‌کرد این هفته در تهران برگزار خواهد کرد. روزنامه‌ی اطلاعات نیز همان روز به نقل از حجت‌الاسلام شهاب‌الدین اشراقی - داماد امام - اعلام کرد که حضرت امام خمینی ساعت یازده صبح روز جمعه با دویست نفر همراه که اغلب آنان خبرنگاران خارجی خواهند بود وارد تهران خواهند شد.

در پی اعلام این اخبار، جنب و جوش و شادی سراسر کشور را فرا گرفت و مردم که در راهپیمایی اربعین خواستار بازگشت امام بودند، از اعلام این خبر شادمان شدند. یاران امام و کسانی که از فعالان در صحنه بودند نیز ضمن خوشحالی از خبر آمدن امام نگران سلامتی امام و نیز خطراتی که متوجه ایشان بود، شدند و برخی از آنان به تکاپو افتادند تا امام را قانع کنند سفرشان را به تأخیر بیندازد و از اطرافیان امام خواستند تا ایشان را متوجه این خطرات نکنند. شورای انقلاب اسلامی که رهبری مبارزات مردم در کشور را در دست داشت، از کسانی بودند که به خاطر خطراتی که در پیش‌رو بود، با آن تصمیم موافق نبودند و حتی خواستار فرستادن نماینده‌ای برای دیدار با امام در این زمینه بودند.

آیت‌الله موسوی اردبیلی در این زمینه می‌گوید:

«این مسئله (رجعت امام) بررسی شد و به نظر شورای انقلاب رسید که امام اگر بشود حداقل سفرش را یکی دو روز به تأخیر بیندازد بهتر است. دقیقاً یادم نیست همه‌ی اعضا این رأی را دادند یا اکثریت این رأی را داد. با پاریس تماس گرفتیم که امام اجازه دهند یکی دو نفر از شورای انقلاب آنجا برسند خدمت ایشان. بعد صحبت شد که دو نفر بروند، [افرادی] هم معین شدند و هم قرار شد بروند».

ولی امام با قاطعیت اعلام کردند که به کشور بازخواهند گشت. بنابراین اعضای شورای انقلاب نیز درصدد تدارک ورود امام به کشور برآمدند. آیت‌الله فضل‌الله مهدی‌زاده محلاتی که در جریان این کار قرار گرفته و از مخالفان تشریف‌فرمایی امام

به کشور بود در این زمینه می‌گوید:

«به شهید مطهری گفتم، امام در شرایط فعلی مصلحت نیست تشریف بیاورند. برای اینکه مبارزه را که دارند ادامه می‌فرمایند و در تمام جریانات مملکت هم که هستند. پیام‌هایشان هم که می‌رسد، اوامرشان هم که اجرا می‌شود. اگر الان بیایند، خدای ناکرده امام را از بین می‌برند. شهید مطهری در جواب فرمودند: دیگر امام تصمیم خودشان را گرفته و دیگر حرف ما در ایشان اثر ندارد. امام تشخیص داده که تشریف می‌آورند.»

بنابراین، یاران امام با وجود نگرانی‌ها، اطاعت محض از امام را بهترین اقدام دیدند و در تدارک مقدمات ورود ایشان بر آمدند.

۴ - تشکیل کمیته‌ی استقبال از امام

بلافاصله بعد از قطعیت یافتن تشریف فرمایی امام به کشور، یاران امام و در صدر آنان شورای انقلاب درصدد تدارک استقبال از امام و تدارک مقدمات ورود معظم‌له به کشور بر آمدند. برای این منظور، تشکیل گروه یا کمیته‌ای ضروری می‌نمود تا با برنامه‌ریزی بهتر این استقبال صورت گیرد و از بی‌نظمی و اغتشاش و نیز تهدید و نا امنی جلوگیری شود. این عوامل باعث شد تا شورای انقلاب و روحانیت مبارز و دیگر گروه‌های سیاسی به تشکیل کمیته‌ای به نام کمیته‌ی استقبال از امام مبادرت ورزند. شهید محلاتی که آن روزها از اعضای اصلی جامعه‌ی روحانیت مبارز بود، درباره‌ی قدم‌های اولیه‌ی تشکیل این کمیته می‌گوید:

«یک روز صبح بعد از اذان در منزل در حال استراحت بودم. تلفن زنگ زد. مرحوم مطهری بود گفتند: دیشب حاج احمد آقا از پاریس تلفن کردند و گفتند: امام تصمیم گرفته‌اند بیایند ایران. شما رفقا را خبر کنید و به منزل ما بیایند. من به بعضی از افراد تلفن کردم و رفتم صبح اول آفتاب منزل مرحوم شهید مطهری، ایشان پیام امام را به ما ابلاغ کردند و بعد فرمودند: باید اول فکر

محلی برای استقرار امام باشیم و سپس کمیته‌ی استقبال از امام را تشکیل بدهیم.»

این در حالی بود که شهید بهشتی نیز همراه با برخی از روحانیون و گروه‌های سیاسی دیگر در تدارک کمیته‌ی دیگری با همین عنوان بود. شهید محلاتی در این زمینه می‌گوید: «(از منزل شهید مطهری) تلفن کردیم به مرحوم شهید بهشتی که بیایند آنجا. گفتند که بعضی از دوستان این‌جا هستند و دارند مذاکره می‌کنند. دیدیم که دو تا کار می‌شود... برای اینکه هماهنگ کنیم به اتفاقاً مرحوم مطهری رفتیم منزل شهید بهشتی، بقیه‌ی افراد جامعه‌ی روحانیت مبارز را هم خبر کردیم و شورای مرکزی تشکیل شد.»

در همین جلسه مقرر شد تا کمیته‌ی مرکزی استقبال از امام، به رهبری روحانیت مبارز تهران و شورای انقلاب برای برگزاری هر چه بهتر مراسم استقبال از امام تشکیل شود. در آن جلسه تأکید شد که باید از همه‌ی گروه‌ها و دسته‌های سیاسی مبارز، نماینده‌ای برای هماهنگی بیشتر گروه‌های سیاسی با کمیته حضور داشته باشند. برای این منظور، نمایندگانی از گروه‌های سیاسی و مذهبی معرفی شد و اولین جلسه‌ی کمیته‌ی استقبال از امام در مدرسه‌ی رفاه که متعلق به نیروهای مذهبی بود، تشکیل شد. نمایندگان گروه‌های سیاسی که به عضویت کمیته‌ی مرکزی استقبال از امام انتخاب شدند عبارت بودند از:

- ۱ - شهید بزرگوار استاد مرتضی مطهری، رابط باشورای انقلاب اسلامی
- ۲ - شهید بزرگوار دکتر محمد مفتاح، رابط با جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران
- ۳ - شهید بزرگوار فضل‌الله مهدی‌زاده محلاتی، رابط با جامعه‌ی روحانیت مبارز

تهران

- ۴ - هاشم صباغیان، رابط نهضت آزادی ایران
- ۵ - اسدالله بادامچیان، رابط هیأت‌های مؤتلفه‌ی اسلامی

۶ - دکتر کاظم سامی، رابط جاما (جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران)

۷ - آقای شاه حسینی، رابط جبهه‌ی ملی ایران

۸ - آقای تهرانچی، رابط بازار

۹ - علی دانش منفرد، رابط انجمن اسلامی معلمان.

بعد از معرفی این افراد، اولین جلسه‌ی کمیته‌ی استقبال از امام به صورت رسمی و با حضور اعضا منعقد شد و در این جلسه، شهید مرتضی مطهری به عنوان رئیس جلسه و رئیس کمیته‌ی استقبال از امام انتخاب شد و مهندس هاشم صباغیان به عنوان معاونت کمیته برگزیده شد. سپس شاخه‌ها و گروه‌های کاری‌ای تشکیل شد که شامل پنج گروه: تبلیغات، انتظامات، تدارکات مالی، برنامه ریزی و تشریفات، برنامه ریزی داخلی و پذیرایی بودند. روابط عمومی کمیته‌ی استقبال از امام نیز با حضور یک نفر از هر شاخه تشکیل شد. مسئولیت و محدوده‌ی کاری این شاخه‌ها عبارت بود از:

۱ - شاخه‌ی تبلیغات: انجام کلیه‌ی امور تبلیغات شامل تکثیر اعلامیه‌ها، حضور در راه‌پیمایی‌ها، ابلاغ نقطه نظرات لحظه به لحظه‌ی امام و کمیته‌ی استقبال به مردم و تهیه شعارها.

۲ - شاخه‌ی انتظامات: مراقبت و تأمین امنیت همه‌جانبه‌ی کمیته‌ی استقبال و اطراف کمیته‌ی استقبال و تنظیم انتظامات راه‌پیمایی‌ها و انتظامات مسیر حضرت امام از فرودگاه تا بهشت زهرا با یاری جستن از مساجد و ائمه‌ی جماعات و نیروهای مؤمن مساجد.

۳ - شاخه‌ی تدارکات: تأمین کلیه‌ی نیازهای تدارکاتی کمیته‌ی استقبال شامل: تأمین مواد غذایی، تأمین کلیه‌ی امکانات مالی، تهیه بلندگو و... برای کلیه‌ی واحدهای فعال کمیته‌ی استقبال از امام.

۴ - شاخه‌ی برنامه‌ریزی تشریفات: تهیه و تنظیم برنامه‌ریزی برای ورود امام به کشور تا استقرار در مدرسه‌ی رفاه، مسؤل برنامه‌ریزی از لحظه‌ی نشستن هواپیما در فرودگاه و اینکه چه کسی برای استقبال و خیر مقدم از امام وارد

هوایما بشود، تهیهی برنامه‌های داخل سالن فرودگاه، تنظیم و استقرار نیروهای داخل سالن، تهیهی ماشین برای بردن امام از فرودگاه تا بهشت زهرا و...
۵ - شاخه‌ی برنامه‌ریزی داخلی: مشخص کردن فرد یا افراد مسؤول برای کلیه‌ی امور، تعیین و برنامه‌ریزی تیم‌های انتظامات داخل، تهیهی کارت برای افراد و...»

سپس مسؤلان هر یک از شاخه‌های فوق‌معین شد و همراه با رئیس کمیته، ستاد مرکزی کمیته‌ی استقبال از امام به این صورت تکمیل شد:

- ۱ - آیت الله مرتضی مطهری، رئیس
- ۲ - آیت الله دکتر محمد مفتاح، سخن‌گو
- ۳ - علی تهرانچی، مسؤل شاخه‌ی انتظامات
- ۴ - هاشم صباغیان، مسؤل شاخه‌ی برنامه‌ریزی و تشریفات
- ۵ - حسین شاه حسینی، مسؤل شاخه‌ی تدارکات
- ۶ - محمد توسلی، مسؤل شاخه‌ی تبلیغات
- ۷ - علی دانش منفرد، مسؤل شاخه‌ی برنامه‌ریزی داخلی

این شاخه‌ها برای تسهیل در اقدامات خود، گروه‌های کاری را تشکیل دادند که از آن جمله می‌توان به گروه‌های تبلیغات داخلی با عضویت افرادی چون مهدی سعیدمحمدی، محمود مرتضایی‌فر، عباس عطری، مرتضی لاجوردی، محمد واحدی، مهدی غیوران، عباس یزدان پناه و گروه شعار با عضویت اسدالله بادامچیان، مهندس هزاوه‌ای، کاظم نیکنام، حسن راستگو، مرتضی بهرامی و... اشاره کرد. دیگر گروه‌های کاری که هر یک به یکی از پنج شاخه‌ی اصلی مربوط بودند عبارت بودند: از گروه تأسیسات با عضویت مهدی فقیهی، دانشیان و رحیم رضایی و... گروه صوت و تصویر با عضویت علی خوانساری، مهدی توکلی، عباس افراشته، مهین اعراب و... گروه مطبوعات با عضویت عباس چمران، مهدی جعفری، عبدالعلی بازرگان و... گروه

انتشارات با عضویت حسین بنی اسدی، صالح خو، مهندس توسلی، کریمیان و... گروه تلویزیون با عضویت مهندس هاشمی، گروه پزشکان با عضویت دکتر موسوی زرگر، فیاض بخش، عالی، عارفی و... گروه تلکس با عضویت افرادی چون عالیه مهدوی فرد، اقدس حبیبی سرابی، حسن علاقه بند، فخرالدین حسینی و... اشاره کرد.

این شاخه‌ها و گروه‌ها با وجود محدودیت زمانی به صورتی منسجم و متحد شروع به کار کردند و به تدارک مقدمات استقبال از امام مشغول شدند. محل استقرار کمیته‌ی مرکزی استقبال از امام نیز در مدرسه‌ی رفاه بود که توسط هیأت امنای آن مدرسه چون شهید بهشتی، شهید باهنر و هاشمی رفسنجانی در اختیار کمیته قرار گرفت. انتخاب این مدرسه که اولین اقدام کمیته‌ی مرکزی استقبال از امام بود، به خاطر شرایطی که امام تعیین کرده بود انتخاب شد. امام در دستوری که داده بودند تأکید کرده بودند مکانی که به عنوان مقر ایشان تعیین می‌شود باید:

۱- در یکی از نقاط مردمی تهران واقع شده باشد، یعنی در محلات شمال تهران و یا دور از مرکز نباشد.

۲- این مکان متعلق به شخص خاصی نبوده و جنبه‌ی عمومی و مردمی داشته باشد.

۳- نوع فعالیت این مرکز با اهداف نهضت اسلامی نزدیکی داشته باشد».

بنابراین با توجه به اینکه مدرسه‌ی رفاه در مکانی مردمی بود و به روحانیون تعلق داشت و در راستای نهضت اسلامی قرار داشت، به عنوان مقر کمیته‌ی استقبال و مقر امام بعد از تشریف فرمایی به کشور انتخاب شد. با توجه به اینکه این مدرسه کوچک بود و امکانات اندکی داشت، مدرسه‌ی علوی، که در کنار مدرسه‌ی رفاه بود و اتفاقاً آنجا هم به دست نیروهای مذهبی چون علی اصغر کرباسچیان (علامه) و یارانش با اهداف مذهبی تأسیس شده بود و اداره می‌شد، نیز به عنوان مقر امام معین شد؛ بنابراین مشکل مکان حل شد. موضوع دیگری که در این میان باعث نگرانی می‌شد، کمبود

امکانات از قبیل تلفن و نیز بر بود. مدرسه‌ی رفاه در مجموع دو خط تلفن داشت و سیستم برقی آنجا هم جوابگوی اقدامات کمیته نبود، بنابراین، از این بابت مشکلاتی پیش بینی می‌شد، علی‌دانش منفرد در این زمینه می‌گوید:

«تمام علمای بزرگ تهران به تهران آمده بودند تا رهبر انقلاب و کمیته‌ی استقبال را یاری دهند. همه‌ی سیاسیون هر روز به مدرسه‌ی رفاه می‌آمدند تا باین مرکز ارتباط داشته و هم از سرنوشت این نهضت بزرگ اسلامی جویا شوند. مجبور بودیم که امکانات مدرسه‌ی رفاه را بیشتر کنیم. دو خط تلفن مدرسه‌ی رفاه پاسخگوی ارتباطات سریع مردمی نبود. مجبور بودیم در مدرسه سیستم‌های ارتباطی با جهان را ایجاد کنیم. سیل خبرنگاران داخلی و خارجی به سوی کمیته‌ی استقبال روان بود. به همین خاطر باید از مردم کمک می‌گرفتیم. با تقاضای ما از مردم، ده‌ها تلفن به صورت رایگان در اختیار کمیته‌ی استقبال قرار گرفت و بلافاصله شرکت مخابرات سیستم‌های لازم ارتباطی را در مدرسه‌ی رفاه مستقر ساخت. با همکاری کارمندان اعتصابی مخابرات، به تدریج کار این مرکز گسترش یافت و ما ظرف چند روز توانستیم برای آن مرکز تلکس تهیه کنیم. با همکاری آنان سیستم تلویزیون مدار بسته نیز در مرکز استقبال از امام (مدرسه‌ی رفاه) نصب شد.»

کمیته‌ی استقبال از امام برای تسهیل خدمات و نیز تحت پوشش قرار دادن کل تهران یک شبکه‌ی ارتباطی منظم را به وجود آورده بود که از طریق آن تمام تهران را زیر پوشش خود داشت. شهید محمد کچویی در این زمینه می‌گوید:

«شهر تهران را به مناطق دوازده گانه تقسیم کرده بودیم و در هر منطقه دو نفر رابط با ستاد داشتیم و سپس این مناطق به بیست منطقه افزایش یافت. بیست نفر از افراد را که قادر به انتقال سریع مطالب و سازمان‌دهی بود انتخاب می‌کردیم و به مناطق بیست گانه می‌فرستادیم. هر یک از این بیست نفر در محدوده‌ی خود پانزده نفر از افراد موردا اعتماد را انتخاب و این پانزده نفر نیز هر یک پانزده نفر را انتخاب می‌کرد. به این ترتیب بالغ بر سه هزار نفر در

ارتباط با کمیته‌ی استقبال از امام بودند. دستورات ستاد بعد از جلسات به کمیته‌ی انتظامات می‌رسید و کمیته‌ی مذکور نیز به صورت رابطی دستورات را به شاخه‌های دیگر و گروه‌های پایین‌تر منتقل می‌کرد و در حقیقت ظرف یک ساعت قادر بود با سه هزار نفر تماس برقرار کند».

بنابراین در اندک زمانی تصمیمات کمیته‌ی مرکزی استقبال از امام به تمام نقاط تهران ابلاغ می‌شد و آنان در جریان تصمیمات کمیته‌ی مرکزی استقبال قرار می‌گرفتند. یکی از حساس‌ترین کارهای کمیته‌ی استقبال از امام، حفاظت از جان امام و تأمین جانی امام از ورود به کشور تا ورود به مدرسه‌ی رفاه بود. گروه‌های زیادی از سازمان مجاهدین خلق تا گروه‌های صف، موحدین و... همه خواهان به عهده گرفتن مسئولیت حفاظت از امام بودند. این امر در کمیته‌ی استقبال بحث شد و در نهایت، انتخاب مسئولان حفاظت از جان امام به شاخه‌ی تدارکات و انتظامات کمیته‌ی استقبال سپرده شد. محسن رفیق‌دوست از اعضای کمیته‌ی استقبال در این زمینه می‌گوید:

«مسئولیت حفاظت از جان امام به ما واگذار شده بود، ولی یک روز هنگامی که ما داشتیم گروه محافظان امام را تشکیل می‌دادیم، از پاریس تماس گرفتند و گفتند که محافظت از امام را به مجاهدین خلق واگذار کنید. این در حالی بود که ما برنامه ریزی کرده بودیم و حتی از شهید محمد بروجردی که مسئولیت گروه توحیدی صف را بر عهده داشت دعوت کرده بودیم تا در این کار ما را یاری کند، بنابراین ما با این قضیه مخالفت کردیم. از واگذاری حفاظت امام به مجاهدین خلق خودداری کردیم. یکی از دلایل این مخالفت شناخت من از این گروه بود. من که در زندان بودم با افکار و عقاید و دیدگاه‌های آنان آشنا بودم و می‌دانستم که آنان اصلاً امام را قبول نداشتند. ولی مجاهدین خلق بر این موضوع اصرار داشتند و تأکید می‌ورزیدند که حفاظت از جان امام به آنان واگذار شود. بنابراین شورای انقلاب که آن روزها در مقر کمیته‌ی استقبال از امام مستقر شده بود، برای اینکه این اختلاف را حل کند کمیته‌ای را به این

منظور تشکیل داد تا در این زمینه تصمیم‌گیری شود. ابوالفضل توکلی بینا و مهندس هاشم صباغیان از اعضای این کمیته بودند. ما دلایل مخالفت خودمان را به این کمیته در میان نهادیم و مجاهدین خلق نیز دلایل خود را مطرح کردند تا اینکه کمیته‌ی مزبور دلایل ما را پذیرفت و قانع شد که حفاظت از امام را به مجاهدین خلق واگذار نکند».

مهندس هاشم صباغیان نیز در این باره می‌گوید:

«مجاهدین خواستار حفاظت از جان امام بودند و اصرار داشتند که کل مسئولیت حفاظت و امنیتی را به عهده داشته باشند. برای این امر قرار شد تا من با موسی خیابانی از سران مجاهدین خلق دیدار کنم. آنان اصرار می‌کردند که چون مشی مسلحانه داشته‌اند، بنابراین برای این کار از آمادگی کافی برخوردارند و حتی موسی خیابانی وقتی برای مذاکره به مدرسه‌ی رفاه آمده بود، همراه چند محافظ آمده بود. گروه مقابل سازمان مجاهدین خلق نیز استدلال می‌کردند که نیروهای آنان در زندان بوده‌اند و از آمادگی برخوردار نیستند و در نتیجه کمیته با واگذاری کار حفاظت از امام به آنان مخالفت کرد».

به این ترتیب مسئولیت حفاظت از حضرت امام و نیز کنترل مسیر امام از فرودگاه تا بهشت زهرا و مدارس علوی و رفاه، به انتظامات کمیته‌ی استقبال واگذار شد و آنان هم شهید محمد بروجردی را به عنوان فرمانده گروه و تیم حفاظت از امام برگزیدند. تیم حفاظت نیاز به سلاح و نیز آموزش داشتند تا ضمن هماهنگی با هم و تقسیم مسئولیت‌ها از بروز هرگونه خطری علیه امام خودداری کنند. به این منظور ابتدا افراد تیم حفاظت به گروه‌های پانزده نفری تقسیم شدند و هر گروه جداگانه به آموزش پرداخت. همچنین هر گروه موظف شد تا بخشی از کار حفاظت را بر عهده بگیرد. اکبر براتی - از اعضای تیم حفاظت - در زمینه‌ی برنامه‌ی کاری تیم حفاظت کمیته‌ی استقبال می‌گوید:

«اولین جلسه‌ی آموزش نیروهای مردمی که به تیم حفاظت کمیته‌ی استقبال

پیوسته بودند در حسینیه‌ی انصار و با حضور آقایان عراقی و رفیق‌دوست آغاز شد. وظایف و مأموریت‌های ما به قرار زیر مقرر شد: ۱- به نیروها در منازلی که در اختیار ما قرار می‌گیرد آموزش دهیم. ۲- افراد آموزش دیده را در گروه‌های منظم سازمان بدهیم. ۳- آنها را در مکان‌های حساس مستقر کنیم. برای این منظور حدود شش تا هشت تیم تشکیل شد. هریک از تیم‌ها در کلاس‌های جداگانه آموزش می‌دیدند و حتی برای رعایت مسائل امنیتی، مجبور می‌شدیم مکان‌های آموزشی را هر چند یک بار عوض کنیم.

برای هریک از تیم‌ها ماشینی اختصاص یافته بود که اغلب این ماشین‌ها توسط آقای رفیق‌دوست تهیه می‌شد. در هر ماشین هم یک راننده و سه نفر دیگر بودند که فرمانده تیم در صندلی جلو کنار راننده قرار می‌گرفت و دو نفر اعضای تیم در صندلی‌های عقب ماشین قرار می‌گرفتند... من و محمد بروجردی مأمور حفاظت و برخورد‌های نظامی بودیم. قرار شد یک شب من سرپرستی نیروها و تیم‌ها را بر عهده بگیرم و شب دیگر محمد بروجردی».

تهیه‌ی سلاح، دیگر دغدغه‌ی اعضای تیم حفاظت بود. این مشکل نیز از طریق واگذاری سلاح‌هایی که در دست مردم بود تأمین شد؛ مثلاً مردم قم در روز تظاهرات اربعین، با حمله به پست‌های نظامی که در کنار چهارراه‌ها استقرار یافته بودند تعدادی سلاح به دست آورده بودند و این سلاح‌ها در اختیار تیم حفاظت کمیته‌ی استقبال قرار گرفت. بنابراین مشکل حفاظتی کمیته‌ی استقبال نیز حل شد. برقراری سیستم صوتی و رادیویی کمیته‌ی استقبال و به طور اخص تیم حفاظتی با یکدیگر، از دیگر مشکلات حفاظتی بود. برخی از افراد اداره‌ی بر و رادیو و تلویزیون در این زمینه به تدارک بی‌سیم و نیز تنظیم سیستم صوتی محل‌های توقف امام، فرودگاه و بهشت‌زهرا پرداختند. مهندس پویان از اداره‌ی بر و حسین شیخ‌عطار از کارمندان انقلابی که در آن زمان از رادیو و تلویزیون اخراج شده بود، چند دستگاه بی‌سیم در اختیار تیم حفاظت قرار داد و برخی دیگر از کارمندان صداوسیما چون مهندس حیدری، پوشش صوتی

بهشت‌زهرها را بر عهده گرفت.

کمیته‌ی استقبال از امام، تصمیم گرفت با تشریفات خاصی از حضرت امام استقبال کند، به این صورت که خیابان‌ها را چراغانی کرده، امام از طریق هلی‌کوپتر از فرودگاه به بهشت‌زهرها منتقل شود؛ ولی حضرت امام که صرفاً به اهداف والای الهی می‌اندیشید و از هرگونه تجملات خودداری می‌ورزید، با این تصمیم کمیته‌ی استقبال مخالفت ورزید. اسماعیل فردوسی‌پور، از یاران امام در پاریس در این باره می‌گوید:

« یک روز شهید بهشتی از تهران تماس گرفتند. فرمودند که کمیته‌ی استقبال برای ورود امام برنامه‌هایی تدارک دیده که این‌گونه است: (۱) استقبال بسیار عظیم و گسترده خواهد بود و فرودگاه مهرآباد را قالی پهن خواهیم کرد. (۲) شهر را چراغانی می‌کنیم. (۳) امام را به خاطر ازدحام زیاد جمعیت با هلی‌کوپتر به بهشت‌زهرها خواهیم رساند. وقتی این موارد را به امام انعکاس دادیم ناراحت شدند و فرمودند: مگر می‌خواهند کورش را وارد ایران کنند؟ یک طلبه‌ای از کشور خارج شده و حالا همان می‌خواهد به کشور برگردد، ضمن اینکه من با ماشین از فرودگاه تا بهشت‌زهرها خواهم رفت ولو اینکه زیر دست و پای مردم له شوم.»

به این ترتیب کمیته‌ی استقبال مجبور شد تا با کمترین تجمل مراسم استقبال را برگزار کند و صرفاً استقبال و در حد کنترل مسیرها و انتظام امور باشد.

علاوه بر کمیته‌ی استقبال تشکیل شده در تهران، کمیته‌ی استقبال دیگری نیز در شهر قم تشکیل شده بود. روحانیون و علمای مقیم قم فکر می‌کردند که امام بلافاصله بعد از ورود به کشور به قم خواهند رفت، بنابراین کمیته‌ی استقبال از امام در قم نیز تشکیل شد. آیت‌الله مسعودی خمینی از اعضای کمیته‌ی استقبال از امام در قم در این زمینه می‌گوید:

«خیال می‌کردیم امام در بدو ورودشان به ایران، مستقیماً به قم خواهند آمد، بنابراین قبل از ورود امام به ایران، کمیته‌ی استقبال از ایشان در قم تشکیل شد

و مرکز آن ظاهراً در منزل آیت‌الله محمد یزدی بود. بعداً خبر رسید که امام فعلاً در تهران اقامت خواهند کرد. بی‌درنگ کمیته‌ی استقبال به تهران منتقل شد». بنابراین، کمیته‌ی مزبور با اطلاع یافتن از تصمیم امام به اقامت در تهران و نیز تشکیل کمیته‌ی استقبال در تهران، کمیته‌ی استقبال از امام به تهران منتقل شد.

۵ - تلاش‌های آمریکا برای جلوگیری از ورود امام به کشور

دولت آمریکا تمام اهتمامش بر این بود تا دولت بختیار تثبیت شود. آنان با فرستادن هایزر به تهران سعی کرده بودند تا ارتش را با بختیار هماهنگ سازند و آنان را به خروج شاه از کشور راضی کنند. از طرف دیگر سعی کرده بودند تا با خروج شاه از کشور زمینه را برای موفقیت بختیار فراهم سازند، ولی هدف آنان صرفاً موفقیت دولت بختیار بود و این صورت قضیه بود. آنان در سودای اقدامی بودند که در مرداد ۱۳۳۲ انجام داده بودند، یعنی خروج شاه از کشور، تثبیت اوضاع و بعد بازگشت شاه، با این تفاوت که این بار نه با کودتایی نظامی بلکه با صورتی قانونی این اقدام را انجام دهند. این نقشه‌ها امکان پیدا نمی‌کرد مگر با تأخیر و جلوگیری از ورود امام به کشور. آنان در هدف اول موفق شده بودند و دست یافتن به گام‌های بعدی این جریان، جلوگیری از ورود امام به کشور بود، بنابراین در زمینه‌ی جلوگیری از ورود امام به کشور نیز دست به کار شدند تا با اتخاذ راه‌کارهایی مانعی در ورود امام به کشور ایجاد کنند. یکی از این راه‌کارها مذاکره با امام بود. آنان که پیش‌تر از اعلام امام به بازگشت، پیش‌بینی آن را می‌کردند، مقامات فرانسوی را واسطه قرار دادند تا مطالب خود را از طریق آنان به سمع امام برسانند. در اولین دیدار، نمایندگان دولت فرانسه نامه‌ی کارتر به امام را قرائت کردند. در نامه‌ی کارتر به امام آمده بود:

«آیت‌الله [باید] همه‌ی نیروی خود را برای جلوگیری از مخالفت نکردن با بختیار به کار برد. حملات به بختیار خطرات زیادی دارد و قمار خطرناکی است که به تلفات زیادی منجر خواهد شد و مخالفت نکردن با بختیار، احتراز

از هرگونه انفجاری در ایران است که به نفع همه خواهد بود. خروج شاه قطعی است و در آینده‌ی نزدیک رخ خواهد داد و مناسب است که وضعیت را به تمامی زیر کنترل خود بگیرند. سکوت و آرامش باشد. آنچه لازم است بگویم این است که خطر ارتش [کودتای نظامی] هست و این اوضاع را بدتر خواهد کرد. آیا بهتر نخواهد بود یک دوره سکوت و آرامش به وجود آید».

کارتر در انتهای نامه‌اش خواسته بود تا محتوای این پیام به طور کامل مخفی و محرمانه بماند. حضرت امام که به نامه‌ی کارتر به دقت گوش می‌داد، پس از آن شروع به سخن گفتن کردند و فرمودند:

«پیام آقای کارتر دو جهت دارد؛ یکی راجع به موافقت کردن با حکومت فعلی که دولت بختیار باشد یا حداقل سکوت در این شرایط و حفظ آرامش در این فترت و یکی هم راجع به احتمال کودتای نظامی و یا پیش‌بینی کودتای نظامی، پیش‌بینی کودتای نظامی، پیش‌بینی کشتار وسیع مردم که ما را از آن می‌ترسانید. در مورد دولت بختیار، شما سفارش می‌کنید که بر خلاف قوانین خود عمل کنیم. به فرض که من چنین خطایی بکنم، ملت ما حاضر نخواهد بود... ملت حاضر نیست که تمام خون‌ها هدر برود و شاه به سلطنت باقی باشد یا برود و بدتر از اول برگردد و نه حاضر است که شورای سلطنت را قبول کند و آن هم بر خلاف قانون اساسی است که من مکرر تشریح کرده‌ام و اما آرامش، ما همیشه می‌خواهیم مملکت آرام باشد و مردم با آرامش زندگی کنند، ولی به دست آوردن آرامش با وجود شاه امکان ندارد و ما نمی‌توانیم با وجود شاه آرامش را برگردانیم».

امام سپس با اشاره به کودتای نظامی به طور تلویحی به آمریکا فهماند که:

«در آن صورت مردم از من خواسته‌اند کالاهای آمریکایی را تحریم کنم و به آمریکا اخطار می‌کنم که در صورت وقوع چنین کودتایی، مردم آن را از چشم شما می‌بینند و اگر شما حسن نیت دارید، باید جلوگیری کنید... اگر کودتای نظامی بشود، حکم جهاد مقدس باید داد».

سپس تأکید فرمودند:

«... تأکید می‌کنم اگر بخواهید آرامش در ایران حاصل شود، راهی جز این نیست که رژیم شاهنشاهی که قانونی نیست کنار برود و ملت را به حال خود باقی بگذارد تا من یک شورای انقلاب تأسیس کنم و از اشخاص پاکدامن برای نقل قدرت تا امکانات مناسب برای حکومت مبعوث ملت انجام گیرد و در غیر این صورت امید نیست و اگر کودتایی بشود... انفجاری بشود که در ایران کسی نتواند جلوی آن را بگیرد».

و در پایان تأکید فرمودند:

«مردم ایران از کودتا نمی‌ترسند... من به شما توصیه می‌کنم از کودتا جلوگیری کنید که اگر بشود ملت ایران از شما می‌دانند و برای شما ضرر دارد. این تمام پیغام من است به کارتر»

و سپس به نمایندگان دولت فرانسه که حامل پیام کارتر بودند توصیه کرد:

«... میل دارم که کارتر را نصیحت کنید که دست از پشتیبانی این شاه و این رژیم و این دولت که همه بر خلاف قوانین است بردارد و این کودتای نظامی را تأیید نکند و جلوگیری کند تا ایران آرامش خود را به دست بیاورد و چرخ‌های اقتصاد به گردش در آید و آن وقت است که می‌شود نفت را به غرب و هر کجا که مشتری هست صادر کند».

پس از پاسخ امام به پیام کارتر، نمایندگان آمریکا خواستار دیدار حضوری با امام شدند. اولین ملاقات نماینده‌ی آمریکا «گری سیک» در شانزدهم ژانویه (۲۶ دی‌ماه) با دکتر ابراهیم یزدی از مسئولان دفتر امام در نوفل لوشاتو و محل اقامت امام در رستوان برگزار شد. در این دیدار، گری سیک پیامی را که نوشته شده بود به دکتر یزدی قرائت کرد که چنین بود:

«بر اساس اطلاعات و گزارشات سولیوان، سفیر آمریکا در تهران، نظامیان ایران مسأله‌ی کودتا را به طور جدی بررسی کرده‌اند. ژنرال‌هایزر مطمئن است که او

آنها را از این امر منصرف کرده است. آنها - نظامیان ایران - در این دوره ساکت و آرام خواهند بود، به شرطی که سربازان تحریک نشوند. به علاوه دولت من (یعنی آمریکا) معتقد است که بیانی‌ی آیت‌الله دائر بر این که ارتش را محافظت کنند خیلی خوب بوده است. ارتش ایران خیلی خوب آگاهی دارد که توده‌ای‌ها دعوت به عملیات مسلحانه کرده‌اند، و ارتشی‌ها ترس آن را دارند که عملیات حساب شده‌ای توسط توده‌ای‌ها برای تحریک و درگیری بین ارتش و طرفداران آقا وجود داشته باشد. نیروهای نظامی وقوع این امر را بعد از خروج شاه از ایران و در صورت بازگشت فوری و ناگهانی [آیت‌الله] خمینی احتمال می‌دهند. به هر حال ژنرال هایزر مطمئن نیست که عکس العمل ارتش در صورت برگشت فوری و ناگهانی آقا به ایران چه خواهد بود. رهبران نظامی، علائم و نشانه‌های جدیدی داده‌اند که در صورت برگشت ناگهانی آقا به تهران برای «محافظت قانون اساسی» ممکن است وارد عمل شوند.

به این دلیل است که دولت من معتقد است ضرورت اساسی دارد که نمایندگان صلاحیت دار آیت‌الله خمینی با رهبران نظامی ملاقات کنند که به یک تفاهم اساسی برسند. بنا به قضاوت دولت من، نظامی‌ها و مذهبی‌ها موضوعات مشابه زیادی دارند که نباید با تحریکات توده‌ای‌ها نادیده گرفته شوند و یا از بین بروند. علاوه بر این، نظامی‌ها آماده هستند که با نمایندگان صلاحیت دار آیت‌الله ملاقات کنند. این نظامیان عبارتند از ژنرال قره باغی و فرماندهان نیروهای سه‌گانه. من به نمایندگی از جانب دولت من می‌گویم که تأکید کنم که این عمل بسیار اساسی بوده و ضرورتی فوری دارد. در این میان، دولت من امید و اصرار دارد که شما برنامه‌ی بازگشت به ایران را به تأخیر بیندازید تا زمانی که (مذاکرات تهران) در نتیجه به یک تفاهم برسد که امکان بازگشت توأم با نظم و آرامش (Orderly) آیت‌الله فراهم شود.

سولیوان گزارش داده است که سعی و کوشش برای ترتیب ملاقات بین بهشتی و سران ارتش نتیجه‌ای نداده است و از امام درخواست می‌شود که این

امر را توصیه کنند. دولت من همچنین امیدوار است که آیت الله از هر گونه عملی که منجر به سقوط بختیار می شود خودداری کنند. به نظر دولت من، بروز چنین وضعیتی (یعنی سقوط بختیار)، ممکن است باعث شود که نظامیان عصبانی شده و برای در دست گرفتن قدرت سریعاً وارد عمل شوند».

جواب امام به پیام آمریکایی ها این بود:

«اول اینکه گفته‌اید توده‌ای‌ها را برای برخورد مسلحانه تحریک می‌کنند. چه سند یا مدرکی دارید؟ این تحریکات از جانب خود ارتش است... به نظر ما یک ائتلاف اعلام نشده بین ارتش و کمونیست‌ها دیده می‌شود تا این بهانه دست ارتش داده شود و هدف، لطمه زدن به اعتبار جنبش اسلامی است. دوم اینکه روشن کنید منظور از حرمت ارتش برای «محافظت از قانون اساسی» چیست؟ آیا حفظ سلطنت است یا حفظ ارتش برای آینده. آیا نگرانی و هدف‌شان «حفظ سلطنت است یا حفظ ارتش»، در صورت فرض دوم مسئله فر می‌کند. سوم اینکه آیا درست است که آمریکا همه‌ی وسایل نظامی فنی را از بین می‌برند یا از کشور خارج می‌سازند».

بعد از ابلاغ این پیام، دومین دیدار نمایندگان آمریکا با دکتر یزدی در همان مکان سابق برگزار شد. در این دیدار نماینده‌ی آمریکا این گونه پیام دولتش را ابلاغ کرد:

- ۱ - تلاش دولت آمریکا برای پیدا کردن راه حل سیاسی بحران ایران است.
 - ۲ - جلوگیری از برخورد بین نظامیان و غیر نظامیان در ایران.
 - ۳ - ائتلافی بین ارتش و کمونیست‌ها نیست و ارتش بیشتر از آنان هراس دارد، چرا که تعدادی از آنان در صفوف مبارزان رخنه کرده‌اند.
 - ۴ - آمریکا می‌تواند به مذاکرات بین ارتش و امام خمینی کمک کند و از آن حمایت می‌کند و فوریت دارد که چنین مذاکراتی صورت گیرد.
- و اما پاسخ به سه سؤال امام:

۱ - در مورد جهت‌گیری ارتش باید از خود آنان پرسید، ولی ارتش از خطر

رشد و پیروزی توده‌ای‌ها نگران است.

۲- در مورد سؤال دوم مبنی بر «محافظة ارتش از قانون اساسی» ابتدا باید از خود ارتش پرسید، دوم اینکه نه ارتش و نه مخالفان نباید خلاف قانون اساسی رفتار کنند. ترس ما این است که اگر چارچوب قانون اساسی به هم بخورد، راه برای توده‌ای‌ها باز می‌شود.

۳- در مورد سؤال سوم در مورد از بین بردن یا انتقال وسایل نظامی فنی ایران توسط آمریکا، جواب مطلقاً منفی است.

وی سپس ضمن توضیح درباره‌ی بیانات ساندرز از مقامات آمریکا در کنگره‌ی آمریکا درباره‌ی ایران گفت که وی ضمن تأکید بر تعیین سرنوشت ایران توسط خودشان، از امام برای مذاکره با ارتش دعوت می‌کند. دوم اینکه دولت آمریکا جریانات قانونی را تأیید می‌کند و دیگر آنکه آمریکا از گسترش نفوذ توده‌ای‌ها نگران است.

وی سپس سؤالاتی را در مورد روابط سیاسی ایران با آمریکا، روسیه، فروش نفت به غرب و آینده‌ی سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در ایران مطرح کرد.

پاسخی که امام به این پیام آمریکا داد در نوع خود از اهمیت بالایی برخوردار است و از سیاست و کیاست و نیز روشن‌بینی امام حکایت می‌کند. امام در این پیام ضمن تشریح برنامه‌ی سیاسی خود فرمود:

«در مرحله‌ی اول تأسیس شورای انقلاب، دوم، معرفی دولت موقت، سوم، تنظیم و تصویب قانون اساسی جدید و در ادامه تأکید کرد که عقب‌انداختن کارها دست توده‌ای‌ها را باز می‌گذارد و شما (آمریکایی‌ها) با حمایت از این دولت یا شلوغی ارتش باعث تعویق و در نتیجه رشد توده‌ای‌ها و باعث زحمت بیشتر ما می‌شوید. کنار بروید و بگذارید خود ما کارهایمان را بکنیم. ارتش را هم وادار به سکوت و دخالت نکردن کنید. سپس به سؤالات آمریکایی‌ها پاسخ داد. در مورد سرنوشت سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در ایران گفت که این امر بستگی به برنامه‌ریزی‌های دولت آینده دارد. در مورد فروش

نفت به غرب که کماکان ادامه خواهد یافت و ما فقط به آفریقای جنوبی و اسرائیل نفت نخواهیم فروخت. سپس در رابطه‌ی سیاسی ایران و آمریکا تأکید کرد که در صورت تغییر رویه‌ی آمریکا و احترام به استقلال و دخالت نکردن در امور کشور، با آنها رابطه‌ی دوستانه خواهد داشت. درباره‌ی رابطه‌ی ایران و شوروی هم تأکید کرد که روابط ما با آنان نیز عیناً نظیر آمریکاست.»

پس از ابلاغ این پیام امام به آمریکا، نمایندگان آمریکا بار دیگر با دکتر یزدی دیدار کردند که در نهایت از امام تعویق سفرشان را به کشور خواستار شدند و تأکید کردند: ما فکر می‌کنیم که در شرایط کنونی هنوز زود است که آیت الله در این زمان به ایران برگردند. حضرت امام در جواب آنان فرمودند:

«کارها و عملیات بختیار و سران کنونی ارتش نه تنها برای ملت ایران، بلکه برای دولت آمریکا هم به‌خصوص آینده‌ی آمریکا هم در ایران سخت ضرر دارد و من ممکن است مجبور شوم دستور جدیدی درباره‌ی اوضاع ایران بدهم. بهتر است شما به ارتش توصیه کنید که از بختیار اطاعت نکند، دست از این حرکات بردارند. ادامه‌ی این عملیات توسط بختیار و سران ارتش ممکن است فاجعه‌ای بزرگ به بار آورد. اگر او و ارتش در امور دخالت نکنند و ما ملت را ساکت کنیم ضرری برای آمریکا ندارد. این گونه حرکات و رفتار، ثبات و آرامش منطقه را باعث نخواهد شد. ملت از من حرف شنوی دارد و ثبات به دستور من و با اجرای برنامه‌ی من به وجود خواهد آمد. وقتی من دولت موقت را اعلام کنم، خواهید دید که رفع بسیاری از ابهامات خواهد شد و خواهید دید که ما با مردم آمریکا دشمنی خاصی نداریم و خواهید دید که جمهوری اسلامی که بر مبانی فقه و احکام اسلامی استوار است، چیزی نیست جز بشر دوستی و به نفع صلح و آرامش همه‌ی بشریت است. بستن فرودگاه‌ها و جلوگیری از رفتن ما به ایران ثبات را بیش از پیش بر هم می‌زند، نه آنکه اوضاع را تثبیت کند. از جانب نیروهای طرفدار من خواسته شده است که اذن بدهم بروند فرودگاه را باز کنند با زور، اما من هنوز چنین اذنی نداده‌ام.

همچنین نیروهای مسلح از نظامی و غیرنظامی از جمله عشایر درخواست عمل برای پایان دادن به وضع کنونی کرده‌اند. اما من هنوز اذن نداده‌ام و ترجیح می‌دهم که کار با مسالمت تمام شود و سرنوشت مملکت به دست ملت سپرده شود».

و به این ترتیب عزم خود را به بازگشت به کشور اعلام کردند.

۶- تلاش‌های عوامل رژیم پهلوی برای جلوگیری از ورود امام به کشور

در حالی که یاران حضرت امام و مبارزان مذهبی، با وجود تمام نگرانی‌ها در تدارک برگزاری مراسم استقبال باشکوهی از امام بودند، اعلام این خبر مسئولان و سردمداران رژیم پهلوی را سخت به تکاپو و تقلا انداخت. آنان که به شدت از تظاهرات خیابانی و دائمی مردم علیه رژیم پهلوی هراسناک شده بودند و راه‌پیمایی‌های میلیونی مردم در تاسوعا، عاشورا و اربعین را به عینه دیده بودند و از خواست مردم آگاهی داشتند، ورود امام به کشور را پایانی بر تمام امیدهایشان می‌پنداشتند و یقین داشتند که با ورود امام به کشور طومار سلطنت پهلوی برچیده خواهد شد. البته برخی از آنان نمی‌توانستند و یا نمی‌خواستند در مقابل واقعیت ملموس و عینی سیر انقلاب تسلیم شوند و آن را باور کنند، بنابراین درصدد مقابله با ورود امام به کشور یا مانع‌تراشی در مقابل تصمیم امام برمی‌آمدند. امرای ارتش، بختیار، سفیر آمریکا در ایران و فرستاده‌ی ویژه‌ی آمریکا در ایران - ژنرال هایزر - همگی از خبر ورود امام شوکه شده بودند و می‌دیدند که امام چگونه بر خلاف تمام پیش‌بینی‌های آنان تصمیم قطعی خود را گرفته است. ژنرال‌های ارتش که هنگام خروج شاه از ایران در اثر وعده و وعیدهای هایزر و سولیوان به خروج شاه از کشور و حمایت از دولت بختیار متقاعد شده بودند، نیک می‌دانستند که با ورود امام به کشور شاه هرگز نخواهد توانست به کشور برگردد؛ چیزی که آنان سخت به آن امیدوار بودند. آنان می‌پنداشتند شاه پس از

فروخوابیدن توفان انقلاب دوباره به کشور بازگشته بار دیگر در کشور حکومت خواهد کرد. از طرف دیگر آنان می‌دیدند که هر روز از آمار نظامیان کاسته می‌شود و سربازان و درجه‌داران به صفوف ملت می‌پیوندند و هنوز سایه‌ی هراسی که از عاشورا و تیرباران شدن درجه‌داران هوانیروز توسط چند سرباز و دو درجه‌دار از آنان وجود داشت، رفع نشده بود. آنان بر جایگاه و نیز پایگاه اجتماعی خود خوب واقف بودند و می‌دانستند که با ورود امام به کشور هیچ جایگاهی نخواهند داشت و باید به خاطر اقدامات سرکوب‌گرانه‌ی خود پاسخگو باشند. بختیار نیز که پیش‌تر اعلام کرده بود امام هر وقت خواستند می‌توانند به کشور بازگردند، این بار به تکاپو افتاد تا به هر طریق ممکن از ورود امام به کشور خودداری کند. ژنرال هایزر نیز که وظیفه داشت تا ژنرال‌های ارتش را به حمایت از بختیار ترغیب کند، آمدن امام خمینی را پایان همه‌ی تلاش‌ها ارزیابی می‌کرد و تأکید می‌کرد که امام نباید به کشور بازگردد. وی در خاطرات خود درباره‌ی اتفاقات روز اربعین ۱۳۵۷ می‌نویسد:

« [امام] خمینی گفته بود من به یاری خدا به زودی به شما می‌پیوندم و تا چند روز در خدمت شما خواهم بود. ظاهراً آقای یزدی - از مشاوران ایشان - روزی را تعیین کرده است. همه‌ی اعضای گروه [کمیته‌ی بحران] استدلال می‌کردند که اگر [امام] خمینی جمعه، یعنی تا پنج روز دیگر به کشور برگردد، همه چیز تمام است. لحظه‌ای که او قدم به خاک ایران بگذارد رژیم شاهی پایان می‌یابد و زندگی افراد متعلق به آن نیز تمام می‌شود و ارتش نیز از هم پاشیده خواهد شد.»

وی سپس در گزارشی که به کاخ سفید ارسال کرد تأکید کرد:

«احتمال بازگشت [امام] خمینی خطر بالقوه‌ای برای سقوط کامل رژیم به شمار می‌رود و [در صورت بازگشت امام خمینی] بختیار در زیر موجی که پس از بازگشت وی برخواهد خواست، دفن خواهد شد.»

زیگنو برژینسکی - مشاور امنیت ملی کارتر - و از مدافعان سرسخت «حمایت از

شاه به هر نحو ممکن» درباره‌ی بازگشت امام به کشور و تبعات آن می‌گوید:

«دورنمای بازگشت آیت‌الله خمینی متضمن فاجعه‌ی عظیم کامل و بالقوه‌ای برای ماست و مراجعت او خروج بختیار را از صحنه تسریع خواهد کرد... به رئیس‌جمهور در یک یادداشت خصوصی و مفصل نوشتیم که این احتمال وجود ندارد که در ایران فقط حالت دوگانه‌ی سیاه و سفید در مقابل ما قرار بگیرد، بلکه با وخامت تدریجی مواجه هستیم که در پایان برای ایالات متحده مصیبت بین‌المللی به بار خواهد آورد. موقعیت ما در خلیج فارس تضعیف خواهد شد، مقام ما را در سراسر جهان عرب متزلزل خواهد کرد. اسرائیلی‌ها بیشتر نگران امنیت و از این رو کمتر مایل به سازش خواهند شد. متحدانمان ما را بی‌تفاوت خواهند شمرد... من طرح کلی اقدامات آلترناتیو را ریختم و آن را اساساً به این صورت تعریف کردم: ادامه‌ی تلاش در حال حاضر با فعالیت بیشتر برای ایجاد یک ائتلاف و یا انجام یک کودتای نظامی...»

این در حالی بود که بختیار به قول «ونس» «دون‌کیشوت‌وار خروج شاه از ایران را موفقیتی برای خود محسوب می‌کرد و می‌پنداشت با این کار، نیروهای اپوزیسیون رژیم و حداقل جبهه‌ی ملی، پشت سر وی خواهد ایستاد. بنابراین در فکر آن بود که دست به مصالحه‌ای با امام بزند. به همین منظور وی، سیدجلال‌الدین تهرانی، از چهره‌های کمتر سیاسی و تا حدودی علمی را که به ریاست شورای سلطنت رسیده بود، به پاریس اعزام کرد تا ضمن دیدار با امام، نظر ایشان را درباره‌ی دولت بختیار جویا شود. خبرگزاری آسوشیتدپرس در بیست و هشتم دی ماه این خبر را این‌گونه مخابره کرد:

«دولت جدید ایران نماینده‌ای جهت دیدار با آیت‌الله خمینی خطرناک‌ترین دشمن خود برای صلح با وی به پاریس فرستاد.»

سیدجلال‌الدین تهرانی سفر خود به پاریس را «کار شخصی» قلمداد کرد، ولی به طور قطع این امر در پی تصمیم شورای سلطنت بود. تهرانی در سی‌ام دی‌ماه از مقامات دفتر امام در نوفل‌لوشاتو درخواست دیدار با امام را نمود. این موضوع به اطلاع امام

رسید و حضرت امام نیز اجابت درخواستش را منوط به استعفایش از عضویت شورای سلطنت کرد، چرا که شورای سلطنت غیرقانونی است. امام یک گام دیگر فراتر رفت و عنوان کرد که باید سیدجلال‌الدین تهرانی شورای سلطنت را غیرقانونی اعلام کند. اول بهمن، تهرانی به این وسیله استعفایش از شورای سلطنت را اعلام کرد:

«قبول ریاست شورای سلطنت ایران از طرف این‌جانب فقط برای حفظ مصالح مملکت و امکان تأمین آرامش احتمالی آن بود، ولی شورای سلطنت به جهت مسافرت من به پاریس که برای نیل به هدف اصلی بود تشکیل نشد. در این فاصله اوضاع داخلی ایران به سرعت تغییر یافت به طوری که برای احترام به افکار عمومی مصلحت در آن بود که کناره‌گیری کنم و کناره‌گیری کردم.»

این استعفا وقتی به رؤیت امام رسید مورد قبول قرار نگرفت، چرا که در آن به غیرقانونی بودن شورای سلطنت اشاره نشده بود. مرحوم حاج‌سیداحمد خمینی، برای اصلاح متن استعفانامه با تهرانی مذاکره کرد تا اینکه استعفانامه به این شکل اصلاح شد: «... برای احترام به افکار عمومی و با توجه به فتوای حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی دامه‌برکاته مبنی بر غیرقانونی بودن آن، شورا را غیرقانونی دانسته و کناره‌گیری کردم.»

به این‌گونه رئیس شورای سلطنت تنها ده روز بعد از تشکیل، آن را غیرقانونی اعلام کرد و ضربه‌ای دیگر بر پیکر دولت بختیار وارد آمد. بختیار پس از آن نیز به تلاش‌هایش ادامه داد و سعی داشت با راه‌های مختلف ورود امام به کشور را با تأخیر همراه سازد. او به این منظور مهندس مرزبان را به پاریس فرستاد. مهندس مرزبان که حامل نامه‌ی بختیار به امام بود، با حاج‌سید احمد خمینی دیدار کرد و نامه را به او داد، ولی پس از چند روز انتظار، جوابی دریافت نکرد. پس از آن بود که بختیار به قول خودش «به فکر آمدن خودم [به پاریس] افتادم.» بختیار که قصد داشت با امام به توافقی دست یابد پس از این شکست، مذاکره‌ی مستقیم با امام را پیش کشید و خواستار ملاقات با امام شد. ابراهیم یزدی در این باره می‌نویسد:

«در بیست و ششم دی ماه بازرگان به من تلفن کرد و گفت: بختیار تماس گرفته و پیغام داده است که آقا چه امری دارند؟ بروم یا بمانم. این موضوع را با امام مطرح کردم. چیزی نگفتند، من هم پی گیری نکردم. دوم بهمن ماه دوباره بازرگان مجدداً یادآور شد، به او گفتند: در تهران در شورای انقلاب راجع به پیغام بختیار صحبت و موافقت شده است که بختیار به پاریس بیاید. اگر آقا مسئله را بپذیرند، او مایل است همراه با برخی از وزرای خود بیاید. این مطلب را به امام گفتم. ایشان فرمودند: پذیرش بختیار منوط به استعفای او خواهد بود. آن هم حالا صلاح نیست حالا بماند.»

حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر هاشمی رفسنجانی - از اعضای شورای انقلاب -
در زمینه مذاکرات صورت گرفته بین شورای انقلاب و بختیار می گوید:

«مهندس بازرگان و جمعی از اعضای شورای انقلاب، از جمله خود من با افرادی که به عنوان نمایندگی از دولت بختیار می آمدند مثل عباس امیرانتظام و احمد مدنی، دیدار می کردیم و ضمن رعایت سیاست مذاکره با بختیار، مذاکره با چند نفر از امرای ارتش را نیز با هدف جلوگیری از خونریزی بیشتر و انتقال مسالمت آمیز قدرت با جدیت پی گیری می کردیم. در جریان همین مذاکرات بود که پیشنهاد استعفای بختیار هم مطرح شد.»

وی می گوید بختیار به ظاهر موافقت کرد استعفا دهد. عباس امیرانتظام که نقش رابط بین بختیار و شورای انقلاب را بر عهده داشت، درباره ی استعفای بختیار می گوید:
«او (بختیار) استعفانامه اش را نوشت و به من داد. متن استعفانامه را برای مهندس بازرگان به شورای انقلاب بردم. این شورا در اتاقی در حدود ۸*۵ متر در مدرسه ی رفاه تشکیل شده بود. از اعضای شورا فقط آیت الله طالقانی را می شناختم. آنها تغییرات اندکی در متن دادند تا به بختیار بدهم و او هم متن اصلاح شده را با خط خود بنویسد. بختیار در ضمن نوشتن خواسته بود که با مسافرت او به پاریس موافقت شود و پس از ملاقات با آیت الله خمینی در پاریس استعفایش را به ایشان تسلیم کند. من شرایط بختیار را به مهندس

بازرگان اطلاع دادم. ایشان هم از طریق دکتر یزدی به امام مطرح کرد و جواب مساعد امام را گرفته بود. من این موافقت را به اطلاع بختیار رساندم.»
ارتشبد قره‌باغی که به طور مرتب با بختیار دیدار و در قضایای مختلف با وی مشورت می‌کرد، از قول بختیار می‌نویسد:

«نمایندگان ایشان [امام خمینی] در تهران به من پیشنهاد می‌کنند که من استعفا بکنم و اطمینان می‌دهند که مجدداً آیت‌الله خمینی مرا به نخست‌وزیری منصوب نماید.»

این موضوع که امام، بختیار را خواهند پذیرفت، باعث تعجب یاران امام شده بود. مقام معظم رهبری که آن روزها عضو شورای انقلاب و از روحانیون متحصن در مسجد دانشگاه تهران بود، درباره‌ی انعکاس این خبر بین یاران امام و نظرات آنان و ردّ این خبر از سوی امام می‌نویسد:

« [وقتی شهید مطهری و بهشتی اصلاحات مورد نظر را در نامه‌ی بختیار به عمل آوردند و آن را به سمع امام رسانده، موافقت امام را با سفر بختیار به پاریس گرفتند. آن نامه را در جلسه‌ای که با حضور آیت‌الله منتظری و علمای قم تشکیل شده بود خواندند. برادرانی که در آن جلسه بودند از جمله آیت‌الله منتظری گفتند که «نه، امام قبول نکرده» و این همان نظر ما بود. یعنی ما هم فکر می‌کردیم که این برای امام غیر قابل قبول است. دوستان گفتند که ما با پاریس تماس گرفتیم و امام قبول کرده‌اند. اما آقای منتظری گفتند «من تا خودم با پاریس صحبت نکنم باور نخواهم کرد» بالاخره سر این قضیه بگومگو شد که آیا امام متن اصلاح شده را قبول می‌کنند یا خیر. همه معتقد بودیم که اگر امام متن را قبول بکنند، کار عجیبی صورت گرفته است، اما ما تلفن کرده بودیم [و از قبول شدن آن از طرف امام] مطمئن بودیم. منتها چون دوستان حاضر در آن جلسه تصمیم گرفتند خودشان مستقیماً با پاریس تماس بگیرند. به نظر آقای منتظری تلفن کرد به پاریس و گفت که «این را می‌گوییم بنویسید و خدمت امام بگویید و جوابش را به من بدهید» [و متن نامه‌ی بختیار را خواند

[ما به مدرسه‌ی رفاه برگشتیم منتظر جواب بودیم. نیمه شب بود که اعلامیه‌ی امام مبنی بر قبول نکردن نامه‌ی بختیار و رد عزیمت او به پاریس منتشر شد.]
ابراهیم یزدی درباره‌ی علت بر هم خوردن این قرار می‌گوید:

«قرار شد بختیار بیاید پاریس و استعفایش را به امام بدهد. متن اصلی استعفا به خط اصلی دست آقای صدر حاج سیدجوادی است. منتهای در این جا اتفاقی افتاد که موضوع را به هم زد. بعضی‌ها می‌گویند آقای خلخال‌ی ولی بعضی‌ها می‌گویند کسان دیگری بوده‌اند و خلخال‌ی آلت دست آنها بوده است، ولی در هر حال موضوع این بود که [به امام] خمینی در ساعت ده و سی تا یازده شب زنگ می‌زنند که گفته شده است که شما بختیار را به‌عنوان نخست‌وزیر می‌پذیرید. امام خمینی هم پیامی دادند و این موضوع را تکذیب کردند و گفتند من بختیار را به‌عنوان نخست‌وزیر نمی‌پذیرم.»

امام در واقع همان شب پیامی خطاب به روحانیون تهران و شهرستان‌ها صادر کردند و طی آن بیان فرمودند:

«آنچه ذکر شده است که شاپور بختیار را به سمت نخست‌وزیر من می‌پذیرم دروغ است، بلکه تا استعفا ندهد او را نمی‌پذیرم چون او را قانونی نمی‌دانم. حضرات آقایان به ملت ابلاغ فرمایید که توطئه‌ای در دست اجراست و از این امور گول نخورید. من با بختیار تفاهمی نکرده‌ام و آنچه سابق گفته است که گفت و گو بین او و من [بوده] دروغ محض است. ملت باید موضع خود را حفظ کنند و مراقب توطئه‌ها باشند.»

به این شکل تلاش‌های بختیار در این زمینه نقش بر آب شد و بر هراس او از عزیمت امام بر کشور افزوده شد. این ترس و هراس‌ها باعث شد تا دولت بختیار دست به اقدامات ایزدایی زده و درصدد جلوگیری از ورود امام به کشور برآید، موضوعی که یاران امام را به شدت نگران می‌کرد و دلیل اصلی مخالفت آنان با ورود امام به کشور در آن مقطع بود. بختیار چند طرح داشت تا با توسل به یکی از آنها مانع ورود امام به

کشور شود. وی که ابتدا از شورای انقلاب خواسته بود مدت دو ماه از مراجعت امام به کشور خودداری شود و این موضوع از طرف امام رد شده بود، متوسل به این شیوه‌ها شده بود. یکی از این راه‌کارها، انفجار هواپیمای امام‌خیمینی بود. ارتشبد فردوست - رئیس دفتر ویژه‌ی اطلاعات وقت - در این باره می‌گوید:

«از روزی که بختیار نخست‌وزیر شده بود، هر روز ساعت شش تا هشت بعدازظهر کمیسیون با حضور مقدم یا ثابتی - نماینده‌ی ساواک، سپهد جعفری - نماینده‌ی شهربانی، سپهد محقق - نماینده‌ی ژاندارمری، سپهد قره‌باغی - رئیس ستاد ارتش، تیمسار بدره‌ای - فرمانده نیروی زمینی، ربیعی - فرمانده نیروی هوایی و حبیب‌اللهی - فرمانده نیروی دریایی تشکیل می‌شد و در این کمیسیون از مسائل انتظامی و اطلاعاتی و امنیتی صحبت می‌شد و بخش قابل توجهی از این جلسات مصروف طرح نقشه برای جلوگیری از ورود امام به کشور می‌شد. در همین کمیسیون، طرح انفجار هواپیمای حامل امام مطرح شد.»

راه‌کار دیگر بختیار برای جلوگیری از ورود امام به کشور، منحرف کردن مسیر هواپیمای حامل امام و سپس دستگیری ایشان بود. وی این موضوع را با مقامات آمریکا نیز در میان نهاد و توانست حمایت کارتر را نیز به دست آورد. برژینسکی - مشاور امنیت ملی وقت کارتر - در این زمینه می‌گوید:

«تصمیم بختیار برای دستگیری [امام] خیمینی در جلسه‌ای مطرح شد. من و براون از طرفداران این طرح بودیم و استدلال می‌کردیم حالا که بختیار تصمیم به این کار گرفته است باید از او حمایت کنیم ولی ونس [که اطلاعات خود در زمینه‌ی ایران را از سولیوان می‌گرفت] از مخالفان جدی این طرح بود و این باعث اختلاف شدید ما با ونس شده بود. در بیست و سوم و بیست و چهارم ژانویه پس از چند جلسه، این مسئله را با رئیس‌جمهور کارتر در میان گذاشتیم. واکنش اولیه‌ی کارتر در برابر برنامه‌ی بختیار فوآلعاده مثبت بود و

وقتی در جریان موضوع قرار گرفت با خوشحالی گفت عالی است و سپس با تغییراتی، متن پیشنهادی من و براون را به تهران مخابره کرد.»

این طرح‌های بختیار و آمریکا با تأخیر امام در ورود به کشور نافرجام ماند.

یکی دیگر از راه‌کارهای بختیار برای جلوگیری از ورود امام به کشور، بستن فرودگاه‌ها بود. آنان وقتی که امام را برای بازگشت به کشور به‌رغم خطرات، جدی دیدند، در اقدامی شتاب‌زده، دستورالعمل اشغال نظامی فرودگاه مهرآباد و بستن فرودگاه‌های سراسر کشور را در چهارم بهمن‌ماه به روی پروازهای خارجی اعلام کردند و مدت سه روز تمامی پروازهای خارجی را لغو کردند. این در حالی بود که جامعه در تب استقبال از امام می‌سوخت و منتظر ورود امام بود.

با انتشار خبر بسته شدن فرودگاه‌ها و جلوگیری دولت بختیار از ورود امام به کشور، مردم با تظاهرات و راه‌پیمایی‌های خود به اقدام دولت اعتراض کردند. همه‌ی افسران نیروهای سه‌گانه در پایگاه‌های خود در تهران، اصفهان، کرمانشاه، دزفول، همدان، بوشهر و بندرپهلوی اعتراض و اقدام به اعتصاب غذا کردند و بعد به صفوف تظاهرکنندگان معترض پیوستند. در تهران، سیل جمعیت تظاهرکنندگان به سوی مهرآباد به راه افتادند. آنان تا خط محاصره‌ی نظامیان در کنار فرودگاه پیش رفتند و آیت‌الله طالقانی با حضور در جمع آنان به ایراد سخنرانی پرداخت، ولی اندکی بعد به خاطر احتراز از درگیری از مردم خواست به آرامی متفر شوند. در سایر نقاط تهران هم مردم با اجتماع چند هزار نفری در پی الحاح به تظاهرکنندگان اطراف مهرآباد بودند که قوه‌ی قهریه‌ی نیروهای نظامی مانع این امر شد. کارکنان اعتصابی و سازمان هواییمایی کشور در اطلاعیه‌ای اعلام کرد:

«۱- هواییمای آماده شده که توسط گروهی از کارکنان محافظت می‌شده در ساعت بیست و سه و سی دقیقه‌ی شب توسط برخی از عمال نیروی هوایی با قوه‌ی قهریه به هواییمای نزدیک و شروع به تخریب آن کردند و لوازم داخلی موتور هواییمای را جدا کردند.»

۲- باند فرودگاه توسط کامیون‌ها و تانک‌های ارتشی اشغال و تمام راه‌های ورودی به باند توسط نیروهای نظامی اشغال گردیده و عملاً از ورود همگان به محوطه‌ی فرودگاه جلوگیری می‌شود.

۳- رادیو اعلام کرد که فرودگاه به علت بدی آب و هوا تعطیل است، در حالی که هوا برای پرواز کاملاً مساعد بود.»

با پخش این اطلاعیه در بین مردم، بر خشم آنان افزوده شد و دامنه‌ی تظاهرات آنان گسترش یافت. این راهپیمایی‌ها در شهرهای دیگر نیز گسترش یافت. پانصد هزار نفر در هفتم بهمن ماه در تبریز به خیابان‌ها ریختند و راهپیمایی کردند. در گرگان هزاران نفر دست به تظاهرات زدند که با تهاجم نیروهای نظامی مواجه شدند و در پی آن یک نفر شهید و بالغ بر سی نفر مجروح شدند. در آبادان نیز تظاهرات مردم با تیراندازی نیروهای نظامی مواجه شد و یک نفر به شهادت رسید. در اصفهان صدها هزار نفر پس از اجتماع در مسجد حکیم به ورزشگاه تختی رفتند و برضد دولت بختیار شعار سر دادند. در اهواز مردم تظاهرکنان به سوی خانه‌ی آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی به راه افتادند و قطعنامه‌ای در یازده ماده قرائت کردند. در رشت طی دو روز تظاهرات، در هفتم و هشتم بهمن ماه، در اثر تیراندازی به مردم چهار نفر به شهادت رسیدند و تظاهرات مشابهی در بوشهر، قم، شیراز، مشهد و خلخال صورت گرفت. این راهپیمایی‌ها در تهران، رنگ و بوی دیگری داشت و مردم معترض با سر دادن شعارهای تند علیه دولت، عمل دولت در بستن فرودگاه‌ها را محکوم می‌کردند. دولت بختیار که برای استقرار آرامش روی کار آمده بود، به روی مردم آتش گشودند و سی و هشت نفر را در تهران به شهادت رساندند. مردم معترض تهران در قطعنامه‌ای در پایان تظاهرات خود - که با کشتاری خونین پایان یافت - تأکید کردند:

«۱- ما کلیه‌ی مواد قطعنامه‌های راهپیمایی‌های مردم تهران در عاشورا و اربعین را که به تصویب میلیون‌ها نفر رسید بار دیگر تأیید و تأکید می‌کنیم.

۲- افتخار رانده شدن شاه مخلوع از کشور و نجات مملکت از شر دودمان

پهلوی متعلق به ملت ایران و جنبش عظیم اسلامی است که رهبر آگاه ملت از پانزده سال پیش آن را شعار مبارزه قرار داده است.

۳- رژیم منفور و باطل سلطنتی و تمام بقایا و دنباله‌ها و تفاله‌های آن از قبیل شورای سلطنت و ولایتعهدی و مجلسین فرمایشی موجود از نظر ملت ایران مردود و غیرقابل قبول است.

۴- هر فرد یا سازمانی دولتی در داخل و خارج از کشور که توطئه‌ی خائنانه و خسارت‌بار برگرداندن شاه فراری را تعقیب کند جز تضييع وقت و اتلاف نیروهای انسانی و اقتصادی و تشدید بغض و نفرت ملت نتیجه‌ای به دست نخواهد آورد و ملت ستم کشیده و آگاه ایران تحت هیچ شرایطی زیر بار سنگین استبداد سیاه پهلوی نخواهد رفت.

۵- مردم ایران مشتاقانه و بی‌صبرانه در انتظار قدم پیشوای محبوب و رهبر عظیم‌الشأن دقیقه‌شماری می‌کند و هیچ‌گونه بهانه و عذری را در مورد جلوگیری از ورود ایشان به کشور نمی‌پذیرند.

۶- مبارزه‌ی پیگیر و بی‌امان و همه‌جانبه‌ی ما تا رسیدن به نظام عدل اسلامی که هدف نهایی اعلام شده‌ی جنبش است، ادامه خواهد داشت و در این راه از همه‌ی امکانات و شیوه‌های مناسب در مراحل و شرایط مختلف استفاده خواهیم کرد.

۷- ما حمله‌ی وحشیانه‌ی دیروز دژخیمان به مردم را در تهران و شهرستان‌های دیگر که منجر به شهادت و زخمی شدن جمعی از مردم دلیر و فداکار مسلمان گردید و کشاندن نظامیان با لباس مبدل به خیابان‌ها با شعار فریب‌کارانه‌ی حمایت از قانون اساسی را محکوم می‌کنیم.»

۷ - تحصن روحانیون در مسجد دانشگاه تهران

روحانیون مبارز سراسر کشور که برای استقبال از امام به تهران آمده بودند، وقتی بسته شدن فرودگاه‌ها و علاوه بر آن، سرکوب مردم توسط نظامیان را دیدند، در مسجد

دانشگاه تهران تحصن کردند. مقام معظم رهبری - از روحانیون متحصن در مسجد دانشگاه تهران - در این باره می‌گوید:

«روزی که قرار بود امام بیایند، ما به بهشت زهرا رفته بودیم، شهید بهشتی در آنجا سخنرانی کرد، بعد هم قطعنامه‌ای که تهیه شده بود خواندیم و برگشتیم. وقتی برگشتیم، بحث بر سر این مطلب بود که قدم بعدی چه باشد. فکر تحصن در تهران بی‌ارتباط با تجربه‌ی تحصن در مشهد نبود. در واقع، تجربه‌ی موفق تحصن بیمارستان مشهد [بود] که [اینک] در تهران انجام می‌گرفت، مدتی بحث بر سر محل تحصن بود. بعضی، مسجد امام در بازار را که آن موقع موسوم به مسجدشاه بود، پیشنهاد کردند. برخی هم جاهای دیگر را پیشنهاد کردند. دانشگاه هم ضمن پیشنهادها بود که پیشنهاد بسیار جالب و از هر جهت مناسبی بود. بنا، بر این شد که صبح زود برادرها به دانشگاه بروند، اما از این خوف داشتیم که دانشگاه را ببندند. به همین دلیل کسی فرستادیم که با یکی از مسئولان دانشگاه - که بعدها به نظرم رئیس دانشگاه شد - صحبت کند. تفاهم شد و البته مشکلات زیادی هم برای‌مان ایجاد کردند. مسجد دانشگاه خوشبختانه باز بود و ما فوراً وارد مسجد شدیم و اتاق‌های بالای مسجد را ستادهای کارمان کردیم.»

تعداد روحانیون اعتصابی که ابتدا چهل نفر بود، بعدها به صدها نفر رسید و وعاظ و مبارزان انقلابی با ایراد سخنرانی، مردم را به این تحصن تشویق می‌کردند. از سخنرانان برجسته‌ی این تحصن می‌توان به شهید دکتر بهشتی، آیت‌الله منتظری، آیت‌الله محلاتی و... اشاره کرد. روحانیون متحصن در هشتم بهمن ماه، با صدور اعلامیه‌ای خطاب به ملت ایران اعلام کردند که تا بازگشت امام به کشور به تحصن خود ادامه خواهند داد. در این اعلامیه قید شده بود:

«حکومت غیرقانونی و غاصب بختیار در بی‌شرمی و اهانت به حیثیت ملت ایران روی پیشینیان نوکرسفت خود را سفید کرد. در روز جمعه، ششم

بهمن‌ماه، در تهران، تبریز، رشت، گرگان و... دست به کشتارهای فجیع و وحشیانه زد و با بستن فرودگاه‌های کشور به روی رهبر محبوب ملت، آیت‌الله‌العظمی، امام خمینی - دامه‌ظله - احساسات پاک مردم شرافتمند ایران را که با قلبی لبریز از عشق و دیدگان پراشک و شو در انتظار مقدم فرخنده‌ی رهبر عظیم‌الشأن خود بود [ند] سخت جریحه‌دار کرد و خشم ملت ایران را که ریشه‌ی او و اربابانش را خواهد سوزاند بیش از پیش برانگیخت. اینجانبان به عنوان اعتراض به اعمال ضدانسانی دولت غیرقانونی بختیار از ساعت ۹ روز هشتم بهمن‌ماه جاری تا بازگشت حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی - دامه‌ظله - به وطن و آغوش پرمهر ملت، در مسجد دانشگاه تهران تحصن اختیار می‌کنیم و از این محل مقدس در کنار برادران دانشجوی خود ندای حق‌طلبانه‌ی خود را به گوش جهانیان خواهیم رساند.»

روزنامه‌ی اطلاعات در گزارشی از تحصن روحانیون در دانشگاه تهران نوشت:

«تعداد روحانیون متحصن در حال افزایش است و سخنگوی آنان [آیت‌الله احمد] جنتی است. حدود ساعت ده صبح امروز (هشتم بهمن‌ماه)، نماینده‌ی خلبانان اعتصابی هواپیمایی ملی نیز به جمع روحانیون آمد و آمادگی خلبانان را برای پیوستن به این تحصن اعلام کرد. گروه‌های دانشجویی و نیز مردم دسته‌دسته در حالی که شعارهایی چون: «برادر مسلمان، تحصن، تحصن، دانشگاه، تحصن» سر می‌دادند به جمع متحصنین می‌پیوستند، دیگر شعارهای افراد متحصن عبارت بودند از: «نه قانون‌اساسی، نه سازش سیاسی، تنها راه رهایی جنگ مسلحانه است.»

این روزنامه در ادامه، اسامی برخی از روحانیون اعتصابی را اعلام کرد که نام آیات مطهری، آذری‌قمی، محفوظی، طاهری، ربانی، محمدعلی شرعی، فاضل موحدی، یوسف صانعی، حسین راستی، محمد مؤمن، خلخالی، توسلی، احمدی و حیدری در میان آنان به چشم می‌خورد.

مجموع این تکاپوها و تلاش‌های مبارزان، باعث شد تا دولت بختیار عقب‌نشینی

کند. در واقع دولت بختیار، شکست را پذیرا شد و روز نهم بهمن‌ماه، اعلام کرد که فرودگاه مهرآباد امروز باز خواهد شد و هیچ ممانعتی در راه ورود امام به کشور وجود ندارد. وی سپس خواست با توسل به ترفند دیدار با امام، در ورود معظم‌له به کشور تأخیر ایجاد کند؛ ولی امام با بیان اینکه تا دیروز محمدرضای خائن ارتش را با آتش گشودن به روی مردم و برادران و خواهران ننگین کرد و اکنون نوکر یا نوکرانش این خدمت استعمار را بر عهده گرفته‌اند، بختیار را «مهره‌ای دیگر با نقاب ملیت» توصیف کرد؛ بنابراین راه هرگونه ترفند و فرصت‌سوزی از طرف وی را بست و اعلام کرد به کشور برمی‌گردد.

در حالیکه بختیار اعلام کرد فرودگاه‌ها باز است و پروازهای خارجی می‌تواند صورت گیرد، هراس از ناامنی وجود داشت. کارکنان اعتصابی سازمان هواپیمایی ملی ایران در اطلاعیه‌ای، برخی اقدامات ایزدایی صورت گرفته در فرودگاه مهرآباد، از جمله عیب و نقص پیدا کردن دستگاه‌ها را اعلام و تأکید کرد:

«۱- در زمان شروع اعتصابات، کلیه‌ی دستگاه‌ها بدون عیب و نقص بود.

۲- قابل تصور نمی‌باشد که در آن واحد، فرودگاه‌ها همزمان با هم دچار نقص

فنی شوند.»

بنابراین تعمدی بودن نقص فنی در دستگاه‌های فرودگاه بین‌المللی مهرآباد را اعلام کردند. شرکت هواپیمایی فرانسه - ایرفرانس - نیز اعلام کرد که به علت این نقص فنی در روز یازده بهمن، پرواز صورت نخواهد گرفت. در نتیجه، پرواز انقلاب قرار شد روز دوازدهم بهمن‌ماه به سوی ایران صورت گیرد.

۸ - پرواز انقلاب

از وقتی امام اعلام کردند به کشور بازمی‌گردند، قرار شد هواپیمایی با عنوان پرواز انقلاب، از تهران به پاریس بیاید و امام را به تهران بیاورد، ولی با بسته شدن فرودگاه‌ها

و نیز تهدید ارتش، این کار عملی نشد. بعد از آنکه دولت بختیار در پی تظاهرات خونین مردم در اعتراض به بسته شدن فرودگاه‌ها، دوباره آن را به روی پروازهای خارجی باز کرد، تصمیم گرفته شد تا هواپیمایی از ایرفرانس کرایه شود تا امام با آن به تهران منتقل شود. دکتر ابراهیم یزدی درباره‌ی نحوه‌ی کرایه‌ی این هواپیما می‌گوید:

«بازاریانی که در پاریس بودند، جمعاً چهارصد هزار تومان پول دادند و یک هواپیمای ایرفرانس در بست کرایه شد. به دلیل خطراتی که هواپیما را تهدید می‌کرد، چند پیش‌بینی کرده بودیم. اول اینکه هواپیمای ایرفرانس از نظر روابط بین‌المللی مصونیت‌اش بیشتر است (حداقل بیش از یک هواپیمای ایرانی) دوم اینکه با مقامات ایرفرانس صحبت شد که به اندازه‌ی کافی بنزین بزنند که اگر در تهران نگذاشتند به زمین بنشینند به اندازه‌ی کافی سوخت داشته باشد که دوباره به پاریس برگردد. سوم اینکه بیش از ۱۲۰ خبرنگار از رسانه‌های گروهی بین‌المللی را همراه کردیم و به ایرانی‌ها کم‌تر جا دادیم و آن ۱۲۰ نفر خبرنگار را سوار کردیم برای اینکه هیچ‌کس حاضر نبود هواپیمایی را که ۱۲۰ خبرنگار بین‌المللی در آن حضور دارند، در هوا بزنند.»

ولی وقتی هواپیما کرایه شد و مقدمات آن فراهم گردید، ایرفرانس اجازه‌ی پرواز به هواپیما را نداد و دلیل آن را اعلام نکردن رسمی باز شدن فرودگاه‌ها ذکر کرد. مقامات بین‌المللی هواپیمایی فرودگاهی، پس از اعلام این خبر، باز شدن فرودگاه‌ها را به ایرفرانس اعلام کردند، ولی موضوع دیگری که در پیش بود و باعث تأخیر در پرواز شد، این بود که به هواپیمای ایرفرانس اجازه‌ی فرود در تهران داده نشده بود. هیأت‌دولت در پایان جلسه‌ی خود در دهم بهمن‌ماه اعلام کرد که ورود هواپیمای حامل امام به فرودگاه مهرآباد تهران بدون اشکال است و این موضوع بلافاصله به اطلاع یاران امام خمینی در پاریس و شرکت ایرفرانس رسید. پس از وصول این امر اعلام شد که امام ساعت ۹ صبح پنجشنبه در تهران خواهد بود. کمیته‌ی استقبال از امام نیز در اعلامیه‌ای ضمن تأیید این خبر اعلام کرد:

«۱- دولت با فرود آمدن هواپیمای ایرفرانس حامل حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی موافقت نمود.

۲- چون کمیته‌ی برگزاری استقبال از امام صبح روز چهارشنبه یازدهم بهمن‌ماه جاری، برای اجرای برنامه‌های تدارک دیده شده اقدام می‌نماید، از کلیه‌ی هموطنان تقاضا دارد در مسیر میدان آزادی تا میدان بیست و چهارم اسفند از تشکیل هر نوع اجتماعی بپرهیزند. ضمناً مسئولان کمیته‌ی استقبال از امام خمینی تقاضا دارند که به مفاد اطلاعیه‌های کمیته که در جراید درج می‌گردد، توجه کافی مبذول و همکاری نمایند.

۳- کمیته‌ی برگزاری مراسم استقبال از امام، ضمن تشکر صمیمانه از همکاری مردم، بشارت ورود رهبر عالی‌قدر - امام خمینی - را در ساعت ۹ صبح روز پنج‌شنبه، دوازدهم بهمن‌ماه، به همه‌ی علاقه‌مندان و منتظران قدوم معظم‌له اعلام می‌دارد.

۴- خیابان‌های آیزنهاور و شاهرضا تا چهارراه پهلوی، نیمه‌ی جنوبی خیابان برای عبور امام و همراهان بازمی‌ماند و خیابان پهلوی و امیریه و شوش تا پل راه‌آهن تمام عرض خیابان، مسیر عبور امام است و استقبال کنندگان تنها در پیاده‌روها اجتماع می‌کنند. در خیابان پهلوی، آرامگاه، تا بهشت‌زهره مردم در نیمه‌ی شرقی خیابان می‌ایستند و نیمه‌ی غربی مخصوص عبور است.»

با پخش این خبر، شور و هیجان عمومی همه جا را فراگرفت و مردم در شب سرد زمستان، گروه‌گروه به سوی مسیر عبور امام و نیز فرودگاه مهرآباد حرکت می‌کردند و در تدارک بزرگ‌ترین استقبال قرن از رهبری بودند که چهارده سال پیش از کشور تبعید شده بود. اوضاع در نوفل‌لوشاتو - محل اقامت امام در فرانسه - نیز اینگونه بود و شور و هیجان خاصی بر همراهان امام حاکم بود، در حالیکه رگه‌هایی از ترس و اضطراب نیز در چهره‌ی یاران امام دیده می‌شد. «حسن حبیبی» از کسانی بود که آن روزها در محل اقامت امام حضور داشت. او جو حاکم بر نوفل‌لوشاتو را اینگونه بیان می‌کند:

«شبی که باید به سوی ایران حرکت می‌کردیم، فرارسید. هرکس برای خود حالی داشت و عالمی. بعضی‌ها می‌گفتند و می‌خندیدند، برخی سکوت کرده بودند و بعضی با خبرنگاران آخرین سر و کله‌ها را می‌زدند. نوفل‌لوشاتو یکپارچه شور و جنب‌وجوش بود. تمام خیابان اقامتگاه امام در نور پروژکتورها، چون روز روشن شده بود. بسیاری از اهالی محل در خیابان بودند و گویا دو سه نفر از همسایه‌ها برای خداحافظی خدمت امام رسیده بودند. پلیس نیز تا دندان مسلح بود و مراقب اوضاع. اصولاً از زمانی که شاه از ایران خارج شده بود، فرانسه اقدامات امنیتی شدیدی را معمول داشته بود، ولی آن شب به نحو دیگری بود. نه تنها محل زیر کلید و نگین آنها بود، بلکه تمام مسیر از نوفل‌لوشاتو تا فرودگاه نیز که بسیار طولانی بود، زیر نظر آنها بود.»

یاران امام همانگونه که شور و هیجان ورود به کشور را داشتند، هراس هم داشتند و به‌ویژه، شایعه‌هایی که در زمینه اقدامات ارتش علیه امام و پرواز انقلاب صورت می‌گرفت، بر نگرانی آنان می‌افزود. امام خمینی که متوجه این قضایا بود، با یاران خود اتمام حجت کردند:

«به هر حال متوجه باشید. باید همه بدانند که این مسافرت با خطر توأم است.»

و سپس تأکید کردند:

«اولاً، بانوان به هیچ‌وجه نباید بیایند و خبرنگاران هم با خود آنهاست. من باید بگویم که این سفر خطر دارد و مسئول هستم که بانوان وابسته به خودمان را از این سفر منع کنم. فرنگی‌ها خود می‌دانند که چه می‌کنند. ثانیاً، باید توجه داشته باشید که در این سفر چند مورد ممکن است پیش بیاید یا هواپیما را به محض ورود به آسمان با تیراندازی منفجر کنند یا وقتی هواپیما در فرودگاه به زمین نشست آن را به گلوله ببندند و یا آنکه وقتی از هواپیما پیاده شدیم همه را به گلوله ببندند و یا به شما کاری نداشته باشند و فقط مرا بکشند و یا توقیف کنند و یا میان جمعیت ترور کنند. این خطرات همه اصولاً متوجه من هست و شما نباید خود را در مخاطره بیندازید. اما هرکس که فکر می‌کند باید

با من بیاید باید درباره‌ی این مسائل از روی علم و اطلاع فکر کند.» سپس از آقای دکتر حسن حبیبی خواستند تا این مطالب را به اطلاع عموم مردم برسانند. امام به این نیز اکتفا نکردند، بلکه از تک تک افراد پرسید: «آیا موافقید به برگشتن به کشور با وجود خطرات یا نه؟» حاج مصطفی کفاش‌زاده - از یاران امام - در این زمینه می‌گوید:

«فردای روزی که قرار بود به تهران بیاییم امام فرمودند: «همه‌ی افرادی که در اقامتگاه ایشان بودند، شب بیایند. منظورشان کسانی بود که در آنجا کار می‌کردند. حدود بیست نفری بودیم که بعد از نماز، خدمت ایشان رفتیم. ایشان نصیحت و دعایی کردند و بعد از اظهار قدردانی فرمودند که ما شرمنده شدیم از اینکه خدمت درخوری نکرده و کاری انجام نداده‌ایم و سپس فرمودند: «شما با این هواپیما همراه من نباشید چون احساس خطر هست و شما بگذارید این خطر فقط برای من باشد». در آن لحظه‌ها ما یاد وداع شب عاشورای امام حسین (ع) افتادیم، ولی بلافاصله باید اضافه کنم که این یک مقایسه‌ی دوطرفه نبود، چون از یک طرف امام امت مقابل ما قرار داشتند و در اعماق ذهن‌مان امام حسین (ع) و ما اصلاً ناچیزتر از آن بودیم که با یاران امام حسین (ع) سنجیده شویم. امام با کلامی حسینی (ع) آن جملات را می‌فرمودند و در حالتی شورانگیز همه شروع کردند به گریه و گفتیم: «جان ناقابل ما فدای راه اسلام و انقلاب باد. اجازه دهید در خدمت باشیم». یکی از همراهان که از اهالی گرمسار بود و از دست ساواک به پاریس گریخته بود، آن‌قدر گریه کرد که بی‌هوش شد. امام مهربان و عزیز متأثر شده و اجازه دادند که همراه ایشان باشیم.»

به این وسیله، یاران امام با کسب اجازه از امام و با وجود خطرات فراوان همراه امام شدند. امام خمینی آن شب خواست از اهالی نوفل‌لوشاتو خداحافظی کند، بنابراین به خیابان رفت و به خداحافظی از مردم پرداخت. حجت‌الاسلام هادی غفاری - از

همراهان امام - در این زمینه می‌گویند:

«آن شب که قرار شد برگردیم ایران، امام خمینی تصمیم گرفتند از اهالی نوفل‌لوشاتو خداحافظی کنند، لذا اعلام کردند به خیابان می‌روند. به رغم خطراتی که در این زمینه بود و هراس ما، امام تأکید بر این داشتند، لذا به میان اهالی نوفل‌لوشاتو رفتند. به محض اینکه امام به خیابان رفتند، شلوغ شد و اهالی محل به وداع با امام پرداختند. پلیس نوفل‌لوشاتو که متوجه شلوغی شد بلافاصله در محل حاضر شد و در کمال تعجب مشاهده کرد که امام به خوش‌وبش با مردم مشغول هستند.»

برخی از اهالی محل، سپس در محل اقامتگاه امام حضور یافتند و در حالیکه زنان نیز چادر به سر کردند و در میان آنان بودند، مستی خاک نوفل‌لوشاتو را به یادبود به امام تقدیم کردند. آنان آنقدر گلدان به اقامتگاه امام آورده بودند که در ورودی اقامتگاه مسدود شده بود، امام در پیامی که به اهالی نوفل‌لوشاتو و نیز ملت فرانسه صادر کرد تأکید کردند:

«امید است مهمان‌نوازی دولت و ملت فرانسه و حسن آزادی‌خواهی آنان را فراموش نکنم و از زحماتی که به همسایگان و اهالی نوفل‌لوشاتو دادم، معذرت می‌خواهم.»

کاروان دویست نفره‌ی امام، پس از انجام این تشریفات در میان شوروشو مسافران و گریه‌ی وداع اهالی نوفل‌لوشاتو، به سوی فرودگاه «شارل دوگل» پاریس به راه افتاد. حسن حبیبی طی شدن مسیر نوفل‌لوشاتو تا فرودگاه را اینگونه بیان می‌کند:

«مدخل تمام خیابان‌هایی که مسیر را قطع می‌کردند، توسط پلیس سوار مراقبت می‌شد. در واقع این خیابان‌ها بسته شده بود [برای ماشین‌های دیگر] و ما تقریباً تمام راه را بدون توقف طی کردیم. یک اتومبیل پلیس از جلو می‌رفت و اتومبیل امام پشت سرش بود و من در اتومبیل بعد بودم. سه چهار اتومبیل از در فرعی فرودگاه وارد شدند و همراه با رئیس پلیس محل و

مأموران فرودگاه، از زیرزمین فرودگاه به سالی که وصل به راهروی ورود به هواپیماست رفتیم. امام چند دقیقه‌ای استراحت کردند و سپس برخاستند و با آرامش و در عین حال با چهره‌ای مصمم چند قدم به طرف خبرنگاران روزنامه‌ها و تلویزیون‌ها پیش آمدند و خواستند که آخرین پیام ایشان به دو زبان انگلیسی و فرانسوی خوانده شود.»

این پیام، حاوی تشکر و سپاس از دولت فرانسه بود. همچنین در این پیام از مأموران دولت فرانسه که با صداقت کار کردند، تشکر نمودند. یکی دیگر از اتفاقات، پیش از سوار شدن مسافران پرواز انقلاب به هواپیما، بازرسی شدید از آنان بود. این بازرسی به حدی بود که به گفته‌ی کارکنان فرودگاه شارل دوگل، تا به آن تاریخ چنان بازرسی شدیدی صورت نگرفته بود. پس از این بازرسی، امام و یاران‌شان و خبرنگاران و دیگر مسافران سوار هواپیما شدند. هواپیما به دو قسمت تقسیم شده بود. طبقه‌ی بالای هواپیما برای استراحت و نماز امام‌خمینی اختصاص داده شده بود و خبرنگاران و دیگر مسافران در طبقه‌ی اول به ترتیب نشسته بودند، ضمن اینکه صندلی امام نیز صندلی جلوی هواپیما بود. گنجایش هواپیما بیش از چهارصد نفر بود، ولی بیشتر از دویست نفر را نپذیرفت تا بتواند به اندازه‌ی کافی سوختگیری کند و در صورت فرود نیامدن در تهران به پاریس برگردد. ساعت یک و پانزده دقیقه‌ی بامداد، هواپیما آماده‌ی پرواز بود و مهماندار از مسافران خواهش کرد که از سردادن شعار بپرهیزند تا اینکه هواپیمای جمبوجت ۷۴۷ ایرفرانس در حالی که پنج هزار پلیس، ژاندارم و نیروهای ویژه، فرودگاه شارل دوگل و نیز راه‌های منتهی به فرودگاه را زیر نظر داشتند به پرواز درآمد. این در حالی بود که حدود یک هزار تن از دانشجویان، زنان و مردان مقیم فرانسه و سایر کشورهای اروپایی و آمریکایی برای مشایعت امام به فرودگاه آمده بودند و عکس‌های معظم‌له را در دست داشتند و به نفع ایشان شعار می‌دادند و در گوشه‌ای از فرودگاه شارل دوگل نمایشگاهی از عکس‌های شهدای انقلاب، مجروحان و کسانی که

طی سال‌های اخیر شکنجه دیده بودند، برپا شده بود و بر بالای آن نوشته شده بود: «حقو بشر شاه».

فرسنگ‌ها فاصله دورتر و در تهران، شور و هیجان مردم غلیان می‌کرد. قلب تهران می‌تپید و هیجان وصف‌ناپذیری در میان مردم حاکم بود. عده‌ی زیادی از مردم از اقصا نقاط کشور خود را به تهران رسانده بودند تا در مراسم استقبال از امام شرکت کنند. اغلب افراد در ماشین‌های شان شب را در پارکینگ‌های اطراف میدان آزادی به صبح رساندند. از ساعت پنج صبح که پایان ساعات منع عبور و مرور بود، جوانان کمیته‌ی استقبال، کنترل راه‌ها و مسیرها را در دست گرفتند و تمامی اتومبیل‌هایی را که به میدان آزادی می‌رفتند بازرسی کردند و فقط به ماشین‌هایی اجازه‌ی عبور می‌دادند که کارت مخصوص از کمیته‌ی استقبال داشتند. بازرسی و کنترل در فرودگاه بر عهده‌ی پلیس فرودگاه بود و آنان نیز به دقت به بازرسی افراد مشغول بودند. گروه‌هایی از مردم نیز درحالی‌که شعارهایی در خوشامدگویی به حضرت امام سر می‌دادند، به طرف مسیرهایی که برای عبور ماشین حامل تعیین شده بود حرکت می‌کردند. همه‌ی نگاه‌ها به آسمان بود و با شنیده شدن صدای هواپیمایی، مردم غریب شادی سر می‌دادند و به گمان اینکه هواپیمای حامل امام است، شادی می‌کردند و دست تکان می‌دادند. تقریباً از ساعت شش صبح، خیابان‌ها مملو از جمعیت بود و همه در انتظار امام بودند. در دانشگاه تهران - محل تحصن علما - هم غوغایی برپا بود. دانشجویان در جلوی در دانشگاه تهران تجمع کرده بودند و شعار سر می‌دادند و به آذین بستن در دانشگاه می‌پرداختند. یکی از اماکنی که مقرر بود امام در آنجا به ایراد سخنرانی پردازد، همانجا بود. روحانیون منتظر امام بودند، ولی بعضی از آنان طاقت نداشتند و دانشگاه را به سوی فرودگاه مهرآباد ترک می‌کردند و به صفوف مردم می‌پیوستند. به مرور همه‌ی روحانیون به فرودگاه رفتند و عملاً تحصن پایان یافت. در پی این امر، روحانیون متحصن در دانشگاه با صدور اعلامیه‌ای پایان تحصن خود را اعلام کردند:

«با تشریف‌فرمایی رهبر عالی‌قدر - امام خمینی - تحصن روحانیت در مسجد دانشگاه تهران پایان می‌پذیرد. متحصنان در پایان تحصن پیروزمندانه‌ی خود، لازم می‌دانند از پذیرایی گرم و بی‌شائبه‌ی دانشجویان و استادان و دبیرخانه‌ی دانشگاه و همکاری و همبستگی قشرهای مختلف مردم و شخصیت‌ها و گروه‌های علمی و اجتماعی صمیمانه تشکر نمایند. در این ساعت که ما ساحت مقدس دانشگاه را ترک گفته و در مقابل در جنوبی دانشگاه در مسیر حرکت امام، به صفوف استقبال‌کنندگان می‌پیوندیم، یک بار دیگر اعلام می‌داریم که مبارزه و جهاد ما تا پیروزی نهایی بی‌امان ادامه دارد».

در سالن کوچک فرودگاه، جایگاه مشخصی برای استقبال‌کنندگان تعیین شده بود که روحانیون در جایگاه اول قرار داشتند و سپس اقلیت‌های دینی و رهبران مذهبی آنان، احزاب و گروه‌های سیاسی، قضات، استادان دانشگاه و... در صفوف بعدی بودند. همه از ساعات اولیه‌ی صبح در جایگاه خود مستقر شده بودند و منتظر قدم امام بودند. در دیوارهای سالن فرودگاه مملو از شعارهایی در خوشامدگویی به امام بود. شعارهایی چون: «ای رهبر و مرجع بزرگ، ای ابراهیم زمان، ای رهبر سرنوشت‌ساز، ای کسی که نظام سلطنتی را نابود ساخته و رژیم توحیدی جایگزین آن ساخته» و شعارهای دیگر.

ساعت هشت و بیست دقیقه‌ی صبح، سالن فرودگاه مهرآباد مملو از جمعیت بود و خبرنگاران، عکاسان، فیلمبرداران و گزارشگران ایرانی و خارجی در جایگاه‌های ویژه‌ی سالن مستقر شده بودند. گروهی از بانوان نیز در حالی که چادرهای مشکی بر سر داشتند، در جایگاه ویژه‌ی خودشان نشسته بودند و بسیاری از دانش‌آموزان و دانشجویان دختر در بالکن سالن فرودگاه به تمرین سرود می‌پرداختند. سالن فرودگاه و خیابان‌ها و نیز بیرون فرودگاه در شور و شغف غوطه‌ور بود. سرود «خمینی ای امام» که توسط دانش‌آموزان و با رهبری فردی از اعضای کمیته‌ی استقبال قرائت می‌شد، این هیجان را به اوج خود می‌رساند. ساعت نه و پانزده دقیقه‌ی صبح بود که هواپیمای

حامل امام در آسمان تهران ظاهر شد. انتظار مردم به پایان رسید و همزمان با طنین غرش هواپیما، صدای شادی مردم به آسمان برخاست و طنین این فریادها نه تنها غرش هواپیما را تحت الشعاع قرار داد، بلکه موج صدای مردم تا کیلومترها آن‌سوتر را درنوردید. آنها که داخل هواپیما بودند نیز حس و حالی شبیه مردم داشتند. ایرانیان حاضر در هواپیما به محض اینکه هواپیما به آسمان تهران رسید، با وجود احتیاط مهمانداران هواپیما تکبیر سر دادند و به ویژه، تعدادی از آنان که پس از مدت‌ها به کشور بازمی‌گشتند، احساس زایدالوصفی داشتند، ولی در این میان اتفاقی رخ داد که همه نیم‌خیز شدند و مضطرب و نگران به کابین خلبان خیره شدند. در پایین در فرودگاه نیز مردم هراسان نظاره‌گر هواپیمای حامل امام شدند که به ناگاه اوج گرفت. حجت‌الاسلام اسماعیل فردوسی‌پور - از مسافران هواپیما - می‌گوید:

«وقتی هواپیمای حامل امام به فضای ایران رسید، برای ما بعد از سالیان دراز، دیدن تهران بسیار جالب و شگفت‌انگیز بود. فرودگاه خلوت بود و هواپیمایی دیده نمی‌شد. ناگهان دیدیم که هواپیما در نزدیکی‌های باند اوج گرفت. همه ترسیده بودند و تصور می‌کردند که به هواپیما اجازه‌ی فرود داده نشده، ولی خلبان بلافاصله اعلام کرد از ستاد استقبال از امام تماس گرفتند و می‌گویند آماده نیستیم، پانزده دقیقه‌ی دیگر تشریف بیاورید.»

هواپیما دوباره اوج گرفته بود و در آسمان تهران جولان می‌داد و مردم منتظر، ورود امام را لحظه‌شماری می‌کردند. پس از چند دقیقه در ساعت نه و سی دقیقه‌ی صبح، هواپیمای امام دوباره روی باند آمد و به آسانی در باند فرود آمد و همراهان امام همگی صدای الله‌اکبر سر دادند.

فصل چهارم

از ورود امام به کشور تا تشکیل دولت موقت

۱ - امام در مهرآباد

دوازدهم بهمن ماه ۱۳۵۷، یکی از ماندگارترین روزهای تاریخ معاصر ایران است. در این روز بود که امام پس از سیزده سال دوری از وطن به کشور بازگشت. مردم شور و شو و صف ناپذیری داشتند و این شور و شو به ویژه در فرودگاه مهرآباد بیشتر بود. با گشوده شدن در خروجی هواپیما، همراهان امام در برابر چشمان منتظر و مشتاق استقبال کنندگان از هواپیما خارج می شدند. به دنبال خروج خبرنگاران، نزدیکان و اعضای خانواده‌ی آنها، آیت الله مطهری و آیت الله پسندیده به داخل هواپیما رفتند و در رأس ساعت نه و سی و هفت دقیقه‌ی صبح، امام در حالیکه دست‌شان در دست خلبان فرانسوی بود و در حلقه‌ی گروهی از استقبال کنندگان چون آیت الله مطهری قرار داشت، در پله‌ی بالای هواپیما ظاهر شد. با ورود امام به سالن فرودگاه، فریاد الله اکبر سالن فرودگاه را به لرزه درآورد. هجوم خبرنگاران برای فیلمبرداری و تهیه‌ی خبر بیش از حد تصور بود و کسی نمی توانست جلوی آن را بگیرد. بالاخره از مردم تقاضا شد بر روی زمین بنشینند تا چهره‌ی امام دیده شود. قرآن تلاوت شد و سپس دسته‌ی سرودخوانان سرود «ای امام» را سر دادند. سردسته‌ی این گروه آقای اکبری بود و در طبقه‌ی دوم سالن، سرود خود را اجرا کردند و فضای سالن را تحت تأثیر قرار دادند:

«خمینی ای امام، ای مجاهد، ای مظهر شرف، ای گذشته ز جان در ره هدف، چون نجات انسان شعار توست، مرگ در راه حق افتخار توست، این تویی، این تویی پاسدار حق، خصم اهریمنان، دوستدار حق، بود شعار تو، به راه حق قیام، ز ما تو را درود، ز ما تو را سلام، خمینی ای امام [چهار مرتبه] .

پس از آن، آقای «نصرالله شادنوش» که دانشجو بود و قرائت پیام خوشامدگویی ملت به امام را بر عهده داشت، به قرائت پیام پرداخت:

«جاء الحق و زهق الباطل، ان الباطل كان زهوقاً الا ان حزب الله هم الغالبون.»

«ای روح خدا و ای ابراهیم بت شکن، ای بنده‌ی پاکباز حق و ای جان عزیز ملت ایران، اجازه می‌خواهم از جانب فرد فرد ملت ایران به عرض برسانم که روا منظر چشمم، آشیانه‌ی توست. کرم‌نما و فرودآ که خانه‌ی توست. ملت ایران چه چیزی از جان عزیزتر دارد که نثار مقدم فرخنده‌ی رهبر فداکار و روشن‌بینش نماید و چه ثنایی بالاتر از این سراغ دارد که او را بنده‌ی پاکباز حق بخواند. ای بنده‌ی پاکباز خدا، ای مسلمان محمدی، ای شیعه‌ی صادق، ای آیت خدا. ملت ایران در شخصیت شما و از تجربه‌ی زندگی شما بالاخص، در پانزده سال زعامت امت که به شما سپرده است، مصداق عینی وعده‌ی خدا به رزمندگان و پویندگان راهش را مشهود می‌کند که «اگر به یاری خدا بشتابید، به یاری شما می‌شتابد و شما را ثابت قدم نگه می‌دارد»، «و هرکسی از آن خدا باشد خدا از آن اوست». هجرت شما از وطن عزیز در چهارده سال پیش تحت فشار و اجبار سمبل‌های استبداد و استعمار یادآور هجرت جد مکرم‌تان - رسول خدا - و یاران بزرگوار اوست که به گناه خواستاری جامعه‌ی توحیدی از شهر و دیار خود رانده شدند. «الذین خرجوا من دیارهم بغیر حق الی ان یقولوا ربنا الله» و بازگشت امروزتان یادآور فتح مبین و عظیم مکه است که سمبل‌های زر و زور و بت‌های فلزی و گوشتی، یکی پس از دیگری از مقرر حکمرانی به زیر آورده شدند و حکومت خدایی جایگزین حکومت طاغوت شد. «لقد صدق الله رسول الرویا بالحق لتدخلن المسجد الحرام انشاء الله امنین.»

ملت ایران جان بر کف در انتظار رهبر عظیم‌الشان خویش است و تا برقراری جامعه‌ی توحیدی؛ جامعه‌ای که در آن انسان از قید بندگی انسان آزاد باشد... مساوات، برادری و برابری به معنای واقعی برقرار شود و آثار استبداد دوهزار و پانصد ساله و استعمار چهارصد ساله محو گردد و در یک کلمه بندگی از آن خدا و حکومت، حکومت الهی باشد، از پای نخواهد نشست. جای چند هزار شهید، شهدای پانزده ساله که حرکت انقلاب مقدس اسلامی را با خون خود سرعت بخشیدند، خالی است که بازگشت مظفرانه‌ی رهبر خود و شکوفه‌های به ثمر رسیده‌ی نهال انقلاب را به چشم خود ببینند. اگر امروز در میان ما نیستند، ارواح پاک‌شان ناظر و شاهد خواهد بود. «السلام‌علیک و علی‌الارواح التي حلت بفنائک و رحمه‌الله و برکاته». برقرار باد جامعه‌ی توحیدی و جمهوری اسلامی به رهبری امام خمینی.»

سپس امام به ایراد سخن پرداختند:

«من از عواطف طبقات مختلف ملت تشکر می‌کنم. عواطف ملت ایران بر دوش من بار گرانی است که نمی‌توانم جبران کنم. من از طبقه‌ی روحانیون که در این قضایای گذشته جان‌فشانی کردند، تحمل زحمات کردند، از طبقه‌ی دانشجویان که در این مسائل، مصائب دیدند، از طبقه‌ی بازرگانان و کسبه که در زحمات واقع شدند، از جوانان بازار و دانشگاه و مدارس علمی که در این مسائل خون دادند، از استادان دانشگاه، از قضات دادگستری، وکلای دادگستری، از همه‌ی طبقات از کارمندان، از کارگران، از دهقانان، از همه‌ی طبقات تشکر می‌کنم. آن زحمت‌های فو‌العاده‌ی شماست که با وحدت کلمه پیروز شدید، البته در قدم اول پیروزی شما یک قدم است الآن و آن اینکه خائن اصلی را که محمدرضا نام داشت از صحنه کنار زدید... این شخص خائن به این مملکت که مملکت ما را به عقب راند و مملکت ما را، فرهنگش را استعماری کرد... و اینها تأسفاتی است که ما داریم و ملت ما دارند. ما پیروزی مان وقتی است که دست این اجانب از مملکت مان کوتاه شود و تمام

ریشه‌های رژیم سلطنتی از این مرز و بوم بیرون برود و رانده شوند... ما باید از همه‌ی طبقات ملت تشکر کنیم که این پیروزی تا اینجا به واسطه‌ی وحدت کلمه بوده است... وحدت کلمه‌ی اقلیت‌های مذهبی با مسلمین، وحدت دانشگاه و مدرسه‌ی علمی، وحدت طبقه‌ی روحانی و جناح سیاسی. باید همه این رمز را بفهمیم که وحدت کلمه، رمز پیروزی است و این رمز را از دست ندهیم و خدای نخواستہ شیاطین بین صفوف شما تفرقه نیندازند. من از همه‌ی شما تشکر می‌کنم و از خدای تبارک و تعالی سلامت و عزت همه‌ی شما را طالب و قطع دست اجانب و ایادی وابسته به آنها را خواهانم.»

۲ - امام از فرودگاه تا بهشت زهرا

کمیته‌ی استقبال از امام اعلام کرده بود که بعد از بیانات امام در سالن فرودگاه، استقبال‌کنندگان به امام معرفی خواهند شد و سپس گزارش کمیته‌ی نفت و کمیته‌ی اعتصابات نیز به محضر امام ارائه خواهد شد، ولی هجوم مردم به سالن فرودگاه و انتظار مردم در بیرون از فرودگاه، در عمل این برنامه‌ها را به هم ریخت و کمیته‌ی استقبال از امام مجبور شد ایشان را هرچه زودتر به بیرون از فرودگاه منتقل کند. کمیته‌ی استقبال از امام از بدو تشکیل، تمام موارد را برنامه‌ریزی کرده بود و ماشین ویژه‌ای را برای این امر تدارک دیده بود. طبق تصمیم آنان، محسن رفیق‌دوست که تازه از زندان آزاد شده بود و از اعضای هیأت‌های مؤتلفه‌ی اسلامی بود، رانندگی ماشین حامل امام را بر عهده‌گرفت. وی در این زمینه می‌گوید:

«وقتی که قرار بود در پنجم بهمن‌ماه، حضرت امام به ایران تشریف بیاورند، ما همراه با شهیدان بزرگوار بهشتی، مطهری و مفتاح جلسه‌ای داشتیم. شهید مفتاح فرمودند که چه کسی قرار است رانندگی ماشین حامل امام را بر عهده بگیرد. من گفتم فعلاً کسی را نامزد نکرده‌ایم. ایشان فرمودند: «چه کسی بهتر از خود شما». شهید بهشتی نیز بلافاصله فرمودند: «این مسئولیت را خودت قبول کن، به هیچ‌کس هم چیزی نگو و بحث دیگری هم نشود.»

محسن رفیق دوست نیز ماشین بلیزی را که به فردی به نام حاج علی مجمع الصنایع - از بازاریان تهران - تعلق داشت به عنوان ماشین حامل امام از فرودگاه تا بهشت زهرا انتخاب کرد. برای امنیت بیشتر، مقرر شد تا این ماشین ضدگلوله شود تا حیثاً اگر خطری متوجه امام شود، کارگر نباشد. به علت این امر، محسن رفیق دوست به ضدگلوله کردن ماشین پرداخت. وی در این زمینه می گوید:

«به کارخانه‌ی شیشه‌سازی میرال فشار آوردیم تا شیشه‌های عقب و دوطرف این ماشین را ضدگلوله کند. بدنه‌ی ماشین را هم به خصوص، قسمتی که قرار بود امام بنشینند، فولاد کار گذاشتیم و در هر صورت ماشین را ضدگلوله کردیم.»

این در حالی است که اکبر براتی - از اعضای کمیته‌ی استقبال - ضدگلوله شدن ماشین را رد می‌کند و می‌گوید به خاطر اعتصابات، آقای رفیق دوست نتوانست ماشین را ضدگلوله کند. به خاطر این مقرر شد شیشه‌ای صاف پشت ماشین قرار گیرد و از جلو هم زرهی شود. هاشم صباغیان هم بر این اعتقاد است، ولی شهید فضل‌الله محلاتی - از دیگر اعضای کمیته‌ی استقبال از امام - می‌گوید که آقای رفیق دوست توانست ماشین حامل امام را ضدگلوله کرده و خیال اعضای کمیته‌ی استقبال را از این جهت راحت کند. محسن رفیق دوست این ماشین را برای انتقال امام به فرودگاه آورده بود، این در حالی بود که ماشین دیگری نیز از طرف فرودگاه و نیز برخی از یاران امام برای این کار تدارک دیده شده بود و آنان یک ماشین بنز نیروی هوایی برای این کار آماده کرده بودند. گویا حاج احمد آقا و اطرافیان امام در پاریس از این امر آگاه نبودند، بنابراین بعد از پایان مراسم در سالن فرودگاه، وقتی امام به علت ازدحام جمعیت در سالن، به روی باند رفت، سوار ماشین بنز شد. هاشم صباغیان - از اعضای کمیته‌ی استقبال - در این زمینه می‌گوید:

«وقتی به روی باند برگشتیم، دیدیم امام داخل بلیزر نیست. جلوتر یک ماشین بنز توقف کرده بود. امام درون آن ماشین بودند. در آن حین، آقای خلخالی را

دیدم که خیال داشت ماشین را به حرکت درآورد. چگونه توانسته بود به باند بیاید معلوم نبود. ناگهان همه چیز به هم خورد. به سرعت آقای خلخالی را هل دادم و در ماشین بلیزر را باز کردم و به ایشان گفتم: «ماشین شما این است. امام نیز هشیاری به خرج دادند و پیاده شدند و سوار بلیزر آقای رفیق دوست شدند.»

به این ترتیب، امام طبق برنامه‌ی کمیته‌ی استقبال سوار ماشین بلیزر شد. کمیته‌ی استقبال از امام، از پیش مقرر کرده بود تا آقایان شهید مطهری و مهندس هاشم صباغیان برای هماهنگی بیشتر مراسم استقبال، در بلیزر رفیق دوست باشند. بنابراین صباغیان در پشت بلیزر نشست، ولی حضرت امام که در این زمینه محذوریتی داشتند و نمی‌خواستند کسی به‌جز خودشان، حاج احمد آقا و راننده‌شان - محسن رفیق دوست - در آن ماشین باشند از آقای صباغیان خواستند از ماشین پیاده شود. محسن رفیق دوست در این زمینه می‌گوید:

«وقتی امام خواستند سوار شوند، گفتم آقا، عقب بنشینید، ولی امام فرمودند: «من می‌خواهم جلو بنشینم.» در پشت ماشین، آقای صباغیان نشسته بود. امام رو به من کرده و فرمودند: «به‌جز احمد آقا و من کسی دیگری در این ماشین نباشد.» آقای صباغیان گفتند: «قرار است طبق برنامه ما هم باشیم»، ولی امام فرمودند: «من محذوریت دارم، بنابراین آقای صباغیان پیاده شدند.»

پس از آن حضرت امام در صندلی جلوی ماشین و حاج سیداحمد آقا صندلی عقب آن قرار گرفت و ماشین به رانندگی محسن رفیق دوست به سوی بهشت زهرا به راه افتاد. اعضای تیم‌های حفاظت کمیته‌ی استقبال نیز به سرپرستی شهید «محمد بروجردی» در مسیرها استقرار پیدا کردند و کنترل مسیرها را بر عهده داشتند. در بیرون از فرودگاه تا بهشت زهرا، جمعیت موج می‌زد. آنان در حالیکه از صبح ساعت پنج، در مسیرها تجمع کرده بودند، منتظر ورود امام بودند و پیش‌بینی می‌شد به محض رؤیت امام به سوی ماشین ایشان هجوم آورند. برای این منظور چند ماشین دیگر پشت سر امام در حرکت

بودند که روحانیون و نیز اعضای کمیته‌ی استقبال در آن استقرار پیدا کرده بودند تا در صورت بروز هرگونه مشکلی به سرعت وارد عمل شوند؛ ولی ازدحام جمعیت در مسیرها به حدی بود که در عمل هرگونه کنترلی را از اعضای کمیته‌ی استقبال بر جمعیت و نیز مسیر حرکت امام سلب می‌کرد. ماشین حامل امام به محض اینکه از فرودگاه خارج شد، انبوهی از مردم دور تا دور ماشین را گرفتند. آنان در حالیکه با دیدن امام هیجان‌زده شده بودند و شعارهایی در خوشامدگویی امام سر می‌دادند، به مأموران حفاظتی اعتنایی نمی‌کردند و اخطارهای آنان نیز کارگر نمی‌شد. از قبل پیش‌بینی می‌شد که کار حفاظت مشکل باشد، ولی تصور نمی‌شد که این کار یکسره از عهده‌ی تیم حفاظت خارج شود، بنابراین اعضای تیم حفاظت درصدد اعمال کمترین کنترل بر جمعیت و مسیر بودند، ولی به محض اینکه امام از فرودگاه خارج شدند، در عمل، کارها از دست تیم حفاظت خارج شد. آنان موتورهایی را تدارک دیده بودند تا در طول مسیر حرکت امام از نزدیک شدن افراد به ماشین حامل امام جلوگیری کنند. این موتورها در ازدحام و هجوم جمعیت بیشتر گم شدند و نتوانستند کارایی مناسبی داشته باشند و این مردم بودند که هدایت مسیرها را بر عهده داشتند. اکبر براتی - از اعضای تیم حفاظت که پشت سر امام در حرکت بودند - در این زمینه می‌گوید:

«بلیزر وارد خیابان شد. انبوه جمعیت دورتادور ماشین را گرفتند. فقط می‌دانم یک لحظه بلیزر از زمین بلند شد. باور کردنی نبود. به خود گفتم: «خدا یا به فریاد برس». دیگر حرکت ماشین‌ها در اختیار خودمان نبود. این مردم بودند که آن را جلو بردند. به دوستانی که همراه من بودند گفتم: «بچه‌ها اسکورت بی‌اسکورت». در این جمعیت اسکورت معنی نمی‌دهد.»

وی نمونه‌ای از واکنش‌های مردم در زمینه‌ی برخورد با امام و بی‌اعتنایی به توصیه‌های کمیته‌ی استقبال را اینگونه بیان می‌کند:

«یکی از افراد رفته بود روی ماشین ما. از او خواهش کردیم از ماشین فاصله بگیرد یا لااقل از روی ماشین پایین بیاید. او در جواب گفت: «این ماشین

اسکورت امام است. پس به ماشین امام خواهد رسید. من هم از این جدا نمی‌شوم. می‌خواهی مرا با اسلحه بکش، هر کاری می‌خواهی بکن. من از این ماشین جدا نمی‌شوم.» عصبانی شدم و گفتم: «یک وقت با مغز می‌خوری روی زمین و کار دست ما می‌دهی.» با خونسردی گفتم: «جان خودمه، دوست دارم فدای امام بشه، یا می‌میرم یا امام را می‌بینم. باید امروز امام را ببینم.»

و از اینگونه مشتاقان بسیار بودند که هرگونه اختیار عملی را از اعضای کمیته‌ی استقبال به‌ویژه، تیم حفاظت سلب می‌کردند. محسن رفیق‌دوست - راننده‌ی ماشین حامل - درباره‌ی طی مسیر از فرودگاه تا بهشت‌زهرا می‌گوید:

«بعد از آنکه ماشین، از فرودگاه به سمت بهشت‌زهرا به راه افتاد، ماشین بلیزر در وسط ماشین‌های اسکورت قرار گرفته بودند و به این شکل حرکت می‌کردیم تا وقتی به در فرودگاه رسیدیم. این گروه (اسکورت) کارشان طبق برنامه بود، ولی وقتی به خارج از فرودگاه رسیدیم، همه چیز به هم خورد. مردم، ماشین حامل امام را احاطه کرده بودند و میان ماشین‌های اسکورت و ماشین ما فاصله افتاده بود. به این ترتیب دیگر اگر اسکورت هم بودند، فایده‌ای نداشت. اولین جایی که ماشین توقف کرد، میدان فرودگاه بود. در اثر ازدحام جمعیت، مجبور شدم ماشین را متوقف کنم؛ بنابراین فهمیدم که اگر لحظه‌ای در حرکت تردید کنم، اصلاً نمی‌توانم امام را به بهشت‌زهرا برسانم، چون هر آن ازدحام جمعیت بیشتر می‌شد و اگر توقف می‌کردم، بر این ازدحام افزوده می‌شد. بنابراین تصمیم گرفتم به هیچ‌وجه توقف نکنم و هرگونه توقف اجباری را بشکنم و به راه خودم ادامه دهم.»

ازدحام جمعیت در مسیرهای ورود امام آنقدر زیاد بود که ماشین حامل امام مجبور بود تغییر مسیر دهد. از جمله‌ی این مسیرها میدان انقلاب بود که با توجه به اینکه از قبل اعلام شده بود امام در دانشگاه تهران حضور می‌یابد و پایان تحصن روحانیون را اعلام خواهند کرد، بنابراین جمعیت زیادی به امید دیدار امام در دانشگاه در میدان

انقلاب تجمع کرده بودند. این ازدحام باعث شد تا ماشین حامل امام، مدت زیادی در میدان انقلاب متوقف و در نهایت، مجبور به تغییر مسیر شود. محسن رفیق دوست در این زمینه می گوید:

«در جلوی دانشگاه تهران تراکم جمعیت به حدی بود که اصلاً ماشین روی دست مردم بود و در اثر فشار مردم به چپ و راست می رفت. همین که یک لحظه احساس کردم ماشین از دست مردم رها شد، پدال گاز را گرفتم و حرکت کردم به سمت خیابان امیریه.»

این تغییر مسیر باعث شد تا ماشین های اسکورت کمیته ی استقبال که با فاصله ی زیادی حرکت می کردند و از ماشین امام دور افتاده بودند، بلیزر را گم کنند. اکبر براتی که در یکی از ماشین های اسکورت امام بود، می گوید:

«از میدان انقلاب تا ورود ماشین به بهشت زهرا، ما هیچ اطلاعی از ماشین بلیزر، حامل امام، نداشتیم.»

به این ترتیب ماشین حامل امام، از طریق خیابان امیریه وارد خیابان ولی عصر شد و سپس از میدان راه آهن به خیابان شهید رجایی فعلی رسید و از این طریق راهی بهشت زهرا شد. در طول تمام این مسیرها، مردم زیادی ازدحام کرده بودند و به محض اینکه امام را می دیدند، دنبال ماشین می دویدند. برخی از آنها روی ماشین حامل امام سوار می شدند و برخی دیگر در حالیکه دستگیره ی ماشین را محکم می گرفتند، به ابراز احساسات می پرداختند. محسن رفیق دوست در این مورد می گوید:

«یکی از نکات جالب مسیر این بود که عده ای به اصطلاح، مسابقه ی دوی ماراتن گذاشته بودند و من هر لحظه آنها را کنار ماشین می دیدم. در میدان منیریه یکی از بچه های آن منطقه دستگیره ی ماشین را گرفته بود و مرتب قربان صدقه ی امام می رفت و به شاه و کس و کارش فحش های رکیکی می داد. من مدام نهی اش می کردم... تا اینکه یکباره ترمز کردم و دستگیره ی ماشین از دست او رها شد.»

مردم منطقه‌های مسیرهای عبور امام، علاوه بر استقبال بی‌نظیر از ایشان، به تزئین خیابان‌ها و مسیرها نیز پرداخته بودند. آنان با درست کردن طانصرت‌ها و آویزان کردن گل‌ها و آب‌پاشی کردن خیابان‌ها و کوچه‌ها در تکاپو بودند تا مراسم استقبال از امام به بهترین نحو انجام پذیرد. علی‌اکبر ناطق‌نوری - از اعضای کمیته‌ی استقبال از امام - در این زمینه می‌گوید:

«به خیابان ولی‌عصر که آمدیم، مردم تمام خیابان را آب و جارو کرده، گل چیده بودند. اطراف میدان راه‌آهن را نیز مردم خیلی زیبا تزئین کرده بودند.»

هر لحظه که ماشین حامل امام به بهشت‌زهرها نزدیکتر می‌شد، بر ازدحام جمعیت افزوده می‌شد. آنان در حالیکه از دیدن امام به شدت هیجان زده شده بودند، به سوی ماشین هجوم می‌آوردند و به ابراز احساسات می‌پرداختند. خود امام نیز به ابراز احساسات آنان پاسخ می‌گفت و در حالیکه لبخند می‌زدند، به مردم دست تکان می‌دادند و این کار، هیجان مردم را دوچندان می‌کرد. امام در میان این استقبال بی‌نظیر وارد بهشت‌زهرها شد. محسن رفیق‌دوست - راننده‌ی ماشین حامل امام - در زمینه‌ی ورود ماشین حامل امام به بهشت‌زهرها می‌گوید:

«پس از طی مسیر سی و چهار کیلومتری که بالغ بر شش تا هشت میلیون نفر در طول مسیر و نیز فرودگاه و بهشت‌زهرها اجتماع کرده بودند، وارد بهشت‌زهرها شدیم. در آنجا ازدحام جمعیت به مراتب بیشتر بود و خود مردم بودند که ماشین را حرکت می‌دادند. فرمان ماشین هم گاهی از دستم خارج می‌شد. لحظه به لحظه بر تراکم جمعیت افزوده می‌شد، تا اینکه به نقطه‌ی آخری رسیدیم که امام قرار بود پیاده شوند. همانجا هم ماشین خاموش شد و هرگز روشن نشد، از قرار معلوم قرار بود بچه‌ها هلی‌کوپتر بیاورند و امام را با آن، به قطعه‌ی هفده بهشت‌زهرها ببرند. من از این مسئله خبر نداشتم. من و حاج سیداحمدآقا نشسته بودیم که امام خواستند در ماشین را باز کنند. من قبل از آنکه به فرودگاه بیایم، میله‌ای را کار گذاشته بودم که اگر دستگیره هم باز می‌شد، در ماشین باز

نمی‌شد و برای باز شدن در باید آن اهرم را فشار می‌دادی. وقتی امام دستگیره را باز کردند، دیدند که در باز نشد. فرمودند که در را باز کنم. مردم، اطراف ماشین تجمع کرده بودند و ممکن بود اگر امام پیاده شوند، جان ایشان به خطر بیفتد؛ بنابراین در برزخ عجیبی گیر کرده بودم. از یک طرف امام مدام با دستگیره‌ی ماشین ور می‌رفتند و اصرار می‌کردند که در را باز کنم و از طرف دیگر بیرون را می‌دیدم که مملو از جمعیت مشت‌آلود امام بودند. جرأت سرپیچی از دستور امام را هم نداشتم. همانجا متوسل به حضرت زهرا(س) شدم که نجاتم دهد. یکباره آقای علی‌اکبر ناطق‌نوری را دیدم که بدون عبا و عمامه روی دست مردم به طرف ماشین می‌آید. من در طرف خودم را باز کردم و به وی گفتم: «به ایشان (امام) بگویید بیرون نروند». آقای ناطق‌نوری رفت و با امام سلام و علیکی کرد و گفت که چند لحظه منتظر بمانید تا هلی‌کوپتر بیاید.»

امام مدام اصرار می‌کردند که در را باز کنید و تأکید می‌کردند که مردم را بیشتر از این در انتظار نگذارید. آقای ناطق‌نوری در این زمینه می‌گوید:

«ماشین امام را در میان تپه‌ای از مردم دیدم و امام هم داخل ماشین آقای رفیق‌دوست، به مردم دست تکان می‌دادند و به ابراز احساسات آنان پاسخ می‌دادند. در نتیجه‌ی آن، مردم تحریک می‌شدند. من شناکنان روی دست‌های مردم به طرف ماشین امام رفتم. آقای رفیق‌دوست به محض آنکه مرا دید آشنایی داد و من روی کاپوت ماشین نشستم. در حالی که کاپوت ماشین، سوراخ‌سوراخ شده بود... در این لحظه بود که هلی‌کوپتر رسید.»

چنانچه گفته شد، ماشین حامل امام در ورودی بهشت‌زهرا خاموش شد و دیگر روشن نشد. در اثر فشارهای مردم و با توجه به اینکه در طول مسیر سی و چهار کیلومتری از فرودگاه تا بهشت‌زهرا همواره چند نفر روی کاپوت و حتی پشت ماشین سوار می‌شدند، در نتیجه موتور آن هم سوخته بود. هلی‌کوپتر که قرار بود امام را به قطعه‌ی هفده بهشت‌زهرا ببرد، در صد متری ماشین قرار گرفته بود و امام باید به آن

هلی کوپتر منتقل می‌شد. مردم مرتب فشار می‌آوردند و امکان پیاده شدن امام نیز نبود و ماشین نیز در اثر فشارهای مردم به طور مرتب جابه‌جا می‌شد. در این بین بهترین راهکار انتقال خود ماشین به نزدیکی هلی کوپتر بود، بنابراین چند تن از جوانان یا علی‌گویان، ماشین را بلند کردند و در حالی که امام نیز داخل ماشین بود، تا نزدیکی هلی کوپتر بردند. عده‌ای از اعضای تیم حفاظت بهشت‌زها نیز اطراف ماشین و سپس امام حلقه زدند تا از هجوم مردم به سمت امام جلوگیری کنند. علی‌اکبر ناطق‌نوری در این زمینه می‌گوید:

«به هر نحو ماشین امام در کنار هلی کوپتر، در سمت راننده‌ی بغل هلی کوپتر قرار گرفت. آقای رفیق‌دوست در را که باز کرد، در اثر ضربه‌ای که خورد بی‌هوش شد... امام هم طرف شاگرد نشسته بود و نمی‌شد پیاده شوند. داخل هلی کوپتر پریدم و دست امام را گرفتم و امام را به داخل هلی کوپتر کشیدم و گفتم: «بخشید آقا، دیگر چاره‌ای نیست.» احمد آقا هم پرید داخل هلی کوپتر. از خصوصیات ایشان این بود که در هیچ شرایطی امام را تنها نمی‌گذاشت. آقای محمدرضا طالقانی - کشتی‌گیر معروف که همراه ما بود - نیز سوار شد. جمعیت هم ریختند که سوار شوند که نگذاشتیم. خلبان که سرگرد سیدین - از نیروی هوایی - بود خواست بپرد، اما مردم به آن آویزان شده بودند. وضعیت خیلی خطرناک بود. خلبان گفت: «ممکن است هلی کوپتر منفجر شود، نمی‌توانم بپریم». اما مگر می‌شود بگویی مردم آویزان نشوید. گفتم: «آقا بین هر کاری که خودت می‌خواهی بکن، ما که بلد نیستیم. خلاصه با هزار زحمت هلی کوپتر پرید.»

فرود هلی کوپتر، مشکل‌تر از پرواز آن بود. تمام اطراف قطعه‌ی شهدای هفده شهریور که امام قرار بود آنجا سخنرانی کنند، مملو از مشتاقانی بود که برای شنیدن بیانات امام گرد آمده بودند. هیچ جای خلوتی نبود که هلی کوپتر فرود بیاید. علی‌اکبر ناطق‌نوری در این باره می‌گوید:

«بعد از اینکه آمدیم روی آسمان، نمی‌دانستیم چه کار کنیم و برنامه‌ای هم نداشتیم. خلبان یک دور بالای قطعه‌ی هفده - جایگاه سخنرانی زد و گفت: «خیلی شلوغ است، نمی‌شود بنشینیم، می‌شود به مدرسه‌ی رفاه برویم». گفتم: «آقا امام اصلاً از فرانسه به خاطر شهدای هفده شهریور اینجا را انتخاب کرده حالا تو می‌گویی نمی‌توانم بنشینم، برویم رفاه! چاره‌ای دیگر نیست باید بنشینم.» هلی‌کوپتر چند بار دور زد و مردم هم نگاه می‌کردند و نمی‌دانستند که داخل هلی‌کوپتر چه کسی است. سرانجام هلی‌کوپتر در محوطه‌ای باز نشست. به امام عرض کردم «شما پیاده نشوید.» خودم پیاده شدم، در حالی که نه عبا داشتم و نه عمامه. نیروهای انتظامات ریختند و گفتند آقای ناطق، جریان چیست. گفتم: «یک جو غیرت می‌خواهم. غیرت به خرج بدهید دستهای‌تان را به هم بدهید تا به شما بگویم که جریان چیست. در همین لحظه در هلی‌کوپتر باز شد. یک دفعه مردم امام را دیدند و ریختند که شلوغ کنند. لذا از مسیری که تعیین شده بود امام را ببرند، نبردیم. از زیر یک داربستی رفتیم و به جایی رسیدیم که باید خم می‌شدیم، لذا به امام گفتم: «آقا خم شوید. باید از زیر برویم، چاره‌ای نداریم. به این ترتیب، امام در جایگاه سخنرانی که تعیین شده بود، قرار گرفتند.»

۳ - امام، از بهشت‌زرها تا ورود به مدرسه‌ی علوی

امام اعلام کرده بودند که به محض ورود به کشور، در قطعه‌ی شهدای هفده شهریور بهشت‌زرها حضور می‌یابند و ضمن قرائت فاتحه و ادای احترام نسبت به شهدای هفده شهریور تهران و دیگر شهدا، برای مردم سخنرانی خواهند کرد؛ بنابراین بعد از اعلام این موضوع، کمیته‌ی استقبال از امام، تدارک ویژه‌ای برای تعیین محل سخنرانی و نیز استقرار هیأت همراه و نیز مردم کرد. تیم‌های حفاظتی در بهشت‌زرها مستقر شدند و گروهی از تیم تدارکات مسئول ایجاد سیستم صوتی در بهشت‌زرها شد.

مرتضی الویری که از طرف کمیته‌ی استقبال، مأمور این کار شده بود، همراه برخی دیگر از اعضای شاخه‌ی تدارکات در این زمینه فعال بودند. در هوای سرد زمستان و در زمین گل‌آلود بهشت‌زهرا این کار به سختی انجام داده می‌شد، ولی همکاری و همت مردان کمیته‌ی استقبال و نظارت پیگیر بزرگان از جمله اعضای شورای انقلاب، این امر را تسهیل می‌کرد. الویری در این باره در خاطرات خود می‌گوید:

«مسئولیت صوتی آنجا (بهشت‌زهرا) به ما واگذار شد. ما برای تدارکات فنی نیاز به بی‌سیم داشتیم. حسین شیخ عطار - از اخراجی‌های سازمان رادیو و تلویزیون - از طریق همکاران سابق خود چند دستگاه بی‌سیم تهیه کرد. مهندس حیدری - از کارمندان رادیو و تلویزیون - نیز با بچه‌های رادیو و تلویزیون در پوشش دادن صوتی بهشت‌زهرا نقش اساسی داشتند. ما در وضعیتی مشکلات صوتی و برقی بهشت‌زهرا را برای سخنرانی امام مهیا کردیم که زمین بهشت‌زهرا گل و شل بود و همه‌مان چکمه‌های بلندی به پا داشتیم و به تمام سرو روی‌مان گل پاشیده شده بود. وقتی دو روز قبل از تشریف‌فرمایی امام، آقایان شهید بهشتی و شهید مطهری به ما سر زدند تا نسبت به کار کسب اطلاع کنند، ما را که با آن سر و وضع دیدند، بسیار رفتار محبت‌آمیزی داشتند که خستگی از تن‌مان رفت و روحیه‌مان مضاعف شد.»

در روز دوازدهم بهمن‌ماه، بهشت‌زهرا از هر لحاظ آماده‌ی حضور امام بود و جایگاه خاصی هم برای سخنرانی امام در قطعه‌ی هفده شهریور تعیین شده بود؛ بنابراین وقتی هلی‌کوپتر حامل امام در قطعه‌ی هفده فرود آمد، امام توسط اعضای کمیته‌ی استقبال به مقر فو راهنمایی شد. از کسانی که آن‌روز محافظت از حضرت امام را برعهده داشتند می‌توان به «حسن عابدی جعفری»، «مصطفی کفاش‌زاده»، «عبدالباقی آیت‌اللهی»، «عبدالرحمن کارگشا»، «محسن سازگارا»، «محمد مرائی»، «کریم خداپناهی»، «مهدی عطایی» و... اشاره کرد. همراهان امام نیز در آن روز روحانیون مبارز و انقلابی چون شهید مفتاح، شهید صدوقی، شهید مطهری، شهید دانش‌منفرد، آقایان معادیخواه،

بادامچیان، انواری، حمیدزاده و... بودند.

پس از استقرار امام در محل تعیین شده، ابتدا شهید بزرگوار، مرتضی مطهری سخنرانی کوتاهی کرد و سپس قاسم امانی - فرزند شهید صادق امانی - به عنوان نماینده‌ی خانواده‌های شهدای انقلاب اسلامی برنامه‌ای اجرا کرد و به امام خوشامد گفت و سپس حضرت امام به ایراد سخن پرداختند:

«ما در این مدت مصیبت‌ها دیدیم، مصیبت‌های بسیار بزرگ و بعضی پیروزی‌ها حاصل شد که البته آن هم بزرگ بود؛ مصیبت‌های زن‌های جوان مرده، مرده‌های اولاد از دست داده، من وقتی چشمم به بعضی از اینها که اولاد خودشان را از دست دادند می‌افتد، سنگینی بر دوشم پیدا می‌شود که نمی‌توانم تاب بیاورم. من نمی‌توانم از عهده‌ی این خسارات که بر ملت ما وارد شده است بر آیم، من نمی‌توانم تشکر از این ملت بکنم که همه چیز خودش را در راه خدا داد، خدای تبارک و تعالی باید به آنها اجر عنایت فرماید.

من به مادرهای فرزندان از دست داده تسلیت عرض می‌کنم و در غم آنها شریک هستم. من به پدرهای جوان داده، من به آنها تسلیت عرض می‌کنم. من به جوان‌هایی که پدران‌شان را در این مدت از دست داده‌اند، تسلیت عرض می‌کنم.

ما حساب بکنیم که این مصیبت‌ها برای چه به این ملت وارد شد، مگر این ملت چه می‌گفت و چه می‌گوید که از آن وقتی که صدای ملت درآمده است، تا حالا قتل و ظلم و غارت و همه‌ی اینها ادامه دارد؟ ملت ما چه می‌گفتند که مستحق این عقوبات شدند؟ ملت ما یک مطلبش این بود که این سلطنت پهلوی از اول که پایه‌گذاری شد، بر خلاف قوانین بود. آنهایی که در سن من هستند، می‌دانند و دیده‌اند که مجلس مؤسسان که تأسیس شد، با سرنیزه تأسیس شد، ملت هیچ دخالت نداشت در مجلس مؤسسان، مجلس مؤسسان را با زور و سرنیزه تأسیس کردند و با زور، وکلای آن را وادار کردند به اینکه به رضاشاه رأی سلطنت بدهند. پس این سلطنت از اول یک امر باطلی بود، بلکه

اصل رژیم سلطنتی از اول خلاف قانون و خلاف قواعد عقلی است و خلاف حقوق بشر است. برای اینکه ما فرض می‌کنیم که یک ملتی تمام‌شان رأی دادند که یک نفری سلطان باشد.

بسیار خوب، اینها از باب اینکه مسلط بر سرنوشت خودشان هستند و مختار به سرنوشت خودشان هستند، رأی آنها برای آنها قابل عمل است، لکن اگر چنانچه یک ملتی رأی دادند - ولو تمام‌شان - به آنکه اعقاب این سلطان باشد، این به چه حقی، ملت پنجاه سال پیش از این، سرنوشت ملت بعد را معین می‌کند؟ سرنوشت هر ملتی به دست خودش است. ما در زمان سابق، فرض بفرمایید که زمان اول قاجاریه نبودیم، اگر فرض کنیم که سلطنت قاجاریه به واسطه‌ی یک رفراندومی تحقق پیدا کرد و همه‌ی ملت هم ما فرض کنیم که رأی مثبت دادند، اما رأی مثبت دادند بر آقامحمدخان قجر و آن سلاطینی که بعدها می‌آیند. در زمانی که ما بودیم و زمان سلطنت احمد شاه بود، هیچ یک از ما زمان آغامحمدخان را ادراک نکرده، آن اجداد ما که رأی دادند برای سلطنت قاجاریه، به چه حقی رأی دادند که زمان ما احمد شاه سلطان باشد؟ سرنوشت هر ملت دست خودش است. ملت درصد سال پیش از این، صد و پنجاه سال پیش از این، یک ملتی بوده، یک سرنوشتی داشته است و اختیاری داشته، ولی او اختیار داشته، ولی او اختیار ماها را نداشته است که یک سلطانی را بر ما مسلط کند.

ما فرض می‌کنیم که این سلطنت پهلوی، اول که تأسیس شد - ما فرض می‌کنیم که - به اختیار مردم بود و مجلس مؤسسان را هم به اختیار مردم تأسیس کردند و این اسباب این می‌شود که بر فرض اینکه این امر باطل صحیح باشد، فقط رضاخان سلطان باشد، آن هم بر آن اشخاصی که در آن زمان بودند و اما محمد رضا سلطان باشد، بر این جمعیتی که الآن بیشترشان، بلکه الا بعض کم، بعض قلیلی از آنها ادراک آن وقت را نکردند، چه حقی داشتند ملت در آن زمان سرنوشت ما را در این زمان معین کنند؟ بنابراین

سلطنت محمدرضا اولاً که چون سلطنت پدرش /چیز بود /خلاف قانون بود و با زور و با سرنیزه تأسیس شده بود مجلس، غیرقانونی است، پس /من /سلطنت محمدرضا هم غیر قانونی است و اگر چنانچه سلطنت رضا شاه فرض بکنیم که قانونی بوده، چه حقی آنها داشتند که برای ما سرنوشت معین کنند؟ هر کسی سرنوشتش با خودش است. مگر پدرهای ما ولی ما هستند؟ مگر آن اشخاصی که در صد سال پیش از این، هشتاد سال پیش از این بودند، می توانند سرنوشت یک ملتی را که بعدها وجود پیدا می کنند آنها تعیین بکنند؟ این هم یک دلیل که سلطنت محمد رضا سلطنت قانونی نیست.

علاوه بر این، سلطنتی که در آن وقت درست کرده بودند و مجلس مؤسسان هم ما فرض کنیم که صحیح بوده است، این ملتی که سرنوشت خودش با خودش باید باشد، در این زمان می گوید که ما نمی خواهیم این سلطان را. وقتی که اینها رأی دادند به اینکه ما سلطنت رضاشاه را، سلطنت محمدرضاشاه را، رژیم سلطنتی را نمی خواهیم، سرنوشت اینها با خودشان است. این هم یک راه است از برای اینکه سلطنت او باطل است.

حالا هم می آیم سراغ دولت هایی که ناشی شده از سلطنت محمدرضا و مجلس هایی که ما داریم. در تمام طول مشروطیت، الا بعضی از زمان ها آن هم نسبت به بعضی از وکلا مردم دخالت نداشتند در تعیین وکلا. شما الان اطلاع دارید که در این مجلسی که حالا هست، چه مجلس شورای و چه مجلس سنا و شما ملت ایران هستید. شما ملتی هستید که در تهران سکنا دارید. من از شما مردم تهران سؤال می کنم که آیا این وکلایی که در مجلس هستند، چه در مجلس سنا و چه در مجلس شورا، شما اطلاع داشتید که اینها را خودتان تعیین کنید؟ اکثر این مردم می شناسند این افرادی را که به عنوان مجلس و به عنوان وکیل مجلس سنا یا مجلس شورا در مجلس هستند؟ یا این هم با زور تعیین شده بدون اطلاع مردم؟ مجلسی که بدون اطلاع مردم است و بدون رضایت مردم است، این مجلس، مجلس غیر قانونی است؛ بنابراین اینهایی که در

مجلس نشسته‌اند و مال ملت را گرفته‌اند به عنوان اینکه حقو هر - فرض کنید که - وکیلی اینقدر است، این حقو [را] حق نداشتند بگیرند و ضامن هستند. آنهایی هم که در مجلس سنا هستند، آنها هم حق نداشتند و ضامن هستند. اما دولتی که ناشی می‌شود از یک شاهی که خودش و پدرش غیرقانونی است، خودش علاوه بر او غیرقانونی است، وکلایی که تعیین کرده است، غیرقانونی است /مجلس / دولتی که از همچو مجلسی و همچو سلطانی انشا بشود، این دولت غیرقانونی است. این ملت حرفی را که داشتند در زمان محمدرضاخان می‌گفتند که این سلطنت را ما نمی‌خواهیم و سرنوشت ما با خود ماست. در حالا هم می‌گویند که ما این وکلا را غیرقانونی می‌دانیم، این مجلس سنا را غیرقانونی می‌دانیم، این دولت را غیرقانونی می‌دانیم. آیا کسی که خودش از ناحیه‌ی مجلس از ناحیه‌ی مجلس سنا از ناحیه‌ی شاه منصوب است و همه‌ی آنها غیرقانونی هستند، می‌شود که قانونی باشد؟ ما می‌گوییم که شما غیرقانونی هستید، باید بروید.

ما اعلام می‌کنیم که الآن دولتی که به اسم دولت قانونی، خودش را معرفی می‌کند، حتی خودش قبول ندارد که قانونی است، خودش تا چند سال پیش از این، تا آن وقتی که دستش نیامده بود، این وزارت قبول داشت که غیرقانونی است. حالا چه شده است که می‌گوید من قانونی هستم؟ این مجلس غیرقانونی است، از وکلا بپرسید که آیا شما را ملت تعیین کرده است؟ هر کدام ادعا کردند که ملت تعیین کرده است، ما دست‌شان را می‌دهیم دست یک نفر آدم ببرد او را در حوزه‌ی انتخابیه‌اش در حوزه‌ی انتخابیه از مردم سؤال می‌کنیم که این آقا وکیل شما هست، [شما] او را تعیین کردید؟ حتماً بدانید که جواب آنها منفی است. بنابراین آیا یک ملتی که فریاد می‌کند که ما / این ملت / این دولت‌مان این شاه‌مان این مجلس‌مان بر خلاف قوانین است و حق شرعی و حق قانونی و حق بشری ما این است که سرنوشت‌مان دست خودمان باشد. آیا حق این ملت این است که یک قبرستان شهید برای ما درست بکنند در تهران،

یک قبرستان هم در جاهای دیگر؟

من باید عرض کنم که محمدرضا پهلوی - این خائن خبیث - برای ما رفت فرار کرد و همه چیز ما را به باد داد. مملکت ما را خراب کرد، قبرستان‌های ما را آباد کرد. مملکت ما را از ناحیه‌ی اقتصاد خراب کرد. تمام اقتصاد ما الآن خراب است و از هم ریخته است که اگر چنانچه بخواهیم ما این اقتصاد را به حال اول برگردانیم، سال‌های طولانی با همت همه‌ی مردم، نه یک دولت این کار را می‌تواند بکند و نه یک قشر از اقشار مردم این کار را می‌تواند بکنند، تا تمام مردم دست به دست هم ندهند نمی‌توانند/ این اقتصاد را از بین ببرند / این ریختگی اقتصاد را از بین ببرند. شما ملاحظه کنید به اسم اینکه ما می‌خواهیم زراعت را دهقان‌ها را دهقان کنیم تا حالا رعیت بودند و ما می‌خواهیم حالا دهقان‌شان کنیم، اصلاحات ارضی درست کردند، اصلاحات ارضی‌شان بعد از این مدت طولانی به اینجا منتهی شد که به کلی دهقانی از بین رفت، به کلی زراعت ما از بین رفت و الآن شما در همه چیز محتاج هستید به خارج، یعنی محمد رضا این کار را کرد تا بازار درست کند از برای آمریکا و ما محتاج به او باشیم در اینکه گندم از او بیاوریم، برنج از او بیاوریم، همه چیز را، تخم مرغ از او بیاوریم یا از اسرائیل که دست‌نشانده‌ی آمریکا است بیاوریم. بنابراین کارهایی که این آدم کرده به عنوان اصلاح، این کارها خودش افساد بوده است. قضیه‌ی اصلاحات ارضی یک لطمه‌ای بر مملکت ما وارد کرده است که تا شاید بیست سال دیگر ما نتوانیم این را جبران‌ش بکنیم، مگر همه‌ی ملت دست به هم بدهند و کمک کنند تا سال‌هایی بگذرد و جبران بشود. این معنا، فرهنگ ما را یک فرهنگ عقب‌نگه‌داشته درست کرده است، فرهنگ ما را این عقب‌نگه‌داشته، به طوری که الان جوان‌های ما تحصیلات‌شان در اینجا تحصیلات تام تمام نیست و باید بعد از اینکه یک مدتی در این جا یک نیمه تحصیلی کردند آن هم با این مصیبت‌ها، آن هم با این چیزها باید بروند در خارج تحصیل بکنند. ما پنجاه سال است، بیشتر از پنجاه است دانشگاه داریم و

قریب سی و چند سال است که این دانشگاه را داریم، لکن چون خیانت شده است به ما از این جهت رشد نکرده، رشد انسانی ندارد، تمام انسان‌ها و نیروی انسانی ما را از بین برده است این آدم.

این آدم به واسطه‌ی نوکری ای که داشته، مراکز فحشا درست کرده، تلویزیونش مرکز فحشاست، رادیویش بسیاریش فحشاست، مراکز که اجازه دادند، برای اینکه باز باشد، مراکز فحشاست. اینها دست به دست هم دادند. در تهران مرکز مشروب‌فروشی بیشتر از کتابفروشی است، مراکز فساد دیگر الی ماشاءالله است. برای چه؟ سینمای ما مرکز فحشاست. ما با سینما مخالف نیستیم، ما با مرکز فحشا مخالفیم. ما با تلویزیون مخالف نیستیم. ما با آن چیزی که در خدمت اجانب [است] برای عقب نگه داشتن جوانان ما و از دست دادن نیروی انسانی ما، ما با آن مخالف هستیم.

ما کی مخالفت کردیم با تجدد، با مراتب تجدد؟ با مظاهر تجدد؟ تجدد وقتی که از اروپا پایش را در شر گذاشت خصوصاً، در ایران چیزی که باید از آن استفاده‌ی تمدن بکنند ما را به توحش کشانده است. سینما یکی از مظاهر تمدن است که باید در خدمت این مردم، در خدمت تربیت این مردم باشد و شما می‌دانید که جوان‌های ما را این‌ها به تباهی کشیده‌اند و همین‌طور سایر اینها. ما با اینها در این جهات مخالف هستیم. اینها به همه‌ی معنا خیانت کردند به مملکت ما.

و اما نفت ما، تمام نفت ما را به غیر دادند، به آمریکا و غیر از آمریکا دادند، آنی که به آمریکا دادند، عوض چه گرفتند؟ عوض یک اسلحه‌هایی برای پایگاه درست کردن برای آقای آمریکا. ما هم نفت دادیم و هم پایگاه برای آنها درست کردیم. آمریکا با این حيله که این مردم هم دخالت داشت با این حيله نفت را از ما برد و برای خودش در عوض پایگاه درست کرد، یعنی اسلحه‌هایی آورده این‌جا که ارتش ما نمی‌تواند آن اسلحه‌ها / چیز بکنند؟ / را استعمال بکند باید مستشارهای آنها باشند، باید کارشناس‌های آنها باشند. این

هم از ناحیه‌ی نفت که این نفت ما را اگر چندسال دیگر خدا، خدای نخواستہ این عمر پیدا کرده بود عمر سلطنتی پیدا کرده بود، مخازن نفت ما را تمام کرده بود، زراعت‌مان هم که تمام کرده، این ملت به کلی ساقط شده بود و باید عملگی کند برای اغیار. ما که فریاد می‌کنیم از دست این، برای این است. خون‌های جوان‌های ما برای این جهات ریخته شده برای اینکه آزادی می‌خواهیم ما.

ما پنجاه سال است که در اختنا به سر بردیم، نه مطبوعات داشتیم، نه رادیوی صحیح داشتیم، نه تلویزیون صحیح داشتیم، نه خطیب می‌توانست حرف بزند، نه اهل منبر می‌توانستند حرف بزنند، نه امام جماعت می‌توانست آزاد کار خودش را ادامه بدهد، نه هیچ یک از اقشار ملت کارشان را می‌توانستند ادامه بدهند و در زمان ایشان هم همین اختنا به طریق بالاتر باقی است و باقی بود و الآن هم باز نیمه‌حشاشه‌ی او که باقی است، نیمه‌حشاشه‌ی این اختنا هم باقی است. ما می‌گوییم که خود آن آدم، دولت آن آدم، مجلس آن آدم، تمام این‌ها غیر قانونی است و اگر ادامه به این بدهند، اینها مجرمند و باید محاکمه بشوند و ما آن‌ها را محاکمه می‌کنیم.

من دولت تعیین می‌کنم، من توی دهن این دولت می‌زنم، من دولت تعیین می‌کنم، من به پشتیبانی این ملت، دولت تعیین می‌کنم، من به واسطه‌ی اینکه ملت مرا قبول دارد این آقا که خودش هم خودش را قبول ندارد، رفقاییش هم قبولش ندارند، ملت هم قبولش ندارد، ارتش هم قبولش ندارد، فقط آمریکا از این پشتیبانی کرده و فرستاده، به ارتش دستور داده که از این پشتیبانی بکنید، انگلیس هم از این پشتیبانی کرده و گفته است که باید از این پشتیبانی بکنید. یک نفر آدمی که نه ملت قبولش دارد، نه هیچ یک از طبقات ملت از هر جا بگویید قبولش ندارند، بله، چند تا از اشرار را دارند که می‌آورند توی خیابان‌ها، از خودشان هست این اشرار، فریاد هم می‌کنند، از این حرف‌ها هم می‌زنند، لکن ملت این است، این ملت است می‌گوید که در یک مملکت که دو تا

دولت نمی‌شود. خوب واضح است این، یک مملکت دو تا دولت ندارد، لکن دولت غیرقانونی باید برود تو غیر قانونی هستی، دولتی که ما می‌گوییم دولتی است که متکی به آرای ملت است، متکی به حکم خداست، تو باید یا خدا را انکار کنی یا ملت را. باید سرچایش بنشیند این آدم و یا اینکه به امر آمریکا و این‌ها وادار کند یک دسته‌ای از اشرار این ملت را قتل‌عام کند.

ما تا هستیم نمی‌گذاریم این‌ها سلطه پیدا کنند، ما نمی‌گذاریم دوباره اعاده بشود آن حیثیت سابق و آن ظلم‌های سابق ما؛ نخواهیم گذاشت که محمدرضا برگردد، اینها می‌خواهند او را برگردانند، بیدار باشید. ای مردم! بیدار باشید، نقشه دارند می‌کشند، ستاد درست کرده مردک در آن جایی که هست، روابط دارند درست می‌کنند، می‌خواهند دوباره ما را برگردانند به آن عهدی که همه چیزمان اختنا در اختنا باشد و همه‌ی هستی ما به کام آمریکا برود. ما نخواهیم گذاشت، تا جان داریم نخواهیم گذاشت، و من از خدای تبارک و تعالی سلامت همه‌ی شما را خواستار هستم و من عرض می‌کنم بر همه‌ی ما واجب است که این نهضت را ادامه بدهیم تا آن وقتی که اینها ساقط بشوند و ما به واسطه‌ی آرای مردم، مجلس سنا درست بکنیم و دولت اول را دولت دائمی را تعیین بکنیم.

و من باید / از / یک نصیحت به ارتش بکنم و یک تشکر از یک ارکان ارتش، یک قشرهایی از ارتش. آن نصیحتی که می‌کنم این است که ما می‌خواهیم که شما مستقل باشید، ماها داریم زحمت می‌کشیم، ماها خون دادیم، ماها حیثیت و آبرو دادیم، مشایخ ما حبس رفتند، زجر کشیدند، می‌خواهیم که ارتش ما مستقل باشد، آقای ارتشبد! شما نمی‌خواهید؟ شما نمی‌خواهید مستقل باشید؟ آقای سرلشگر! شما نمی‌خواهید مستقل باشید؟ شما می‌خواهید نوکر باشید؟ من به شما نصیحت می‌کنم که بیایید در آغوش ملت، همان که ملت می‌گوید بگویید، بگویید ما باید مستقل باشیم، ملت می‌گوید ارتش باید مستقل باشد، ارتش نباید زیر فرمان مستشارهای آمریکا و اجنبی باشد، شما هم بیایید - ما

برای خاطر شما این حرف را می‌زنیم - شما هم بیایید برای خاطر خودتان این حرف را بزنید، بگویید «ما می‌خواهیم مستقل باشیم، ما نمی‌خواهیم این مستشارها باشند.» ما که این حرف را می‌زنیم که ارتش باید مستقل باشد، جزای ما این است که بریزید توی خیابان، خون جوان‌های ما را بریزید که چرا می‌گویید من باید مستقل باشم؟! ما می‌خواهیم تو آقا باشی. و اما تشکر می‌کنم از این قشرهایی که متصل شدند به ملت، این‌ها آبروی خودشان را آبروی کشورشان را آبروی ملت‌شان را اینها حفظ کردند. این درجه‌دارها، همافرها، افسرهای نیروی هوایی این‌ها همه مورد تشکر و تمجید ما هستند و همین طور آنهایی که در اصفهان و در همدان و در سایر جاها، اینها تکلیف شرعی، ملی کشوری خودشان را دانستند و به ملت ملحق شدند و پشتیبانی از نهضت اسلامی ملت را کردند. ما از آنها تشکر می‌کنیم و به این‌هایی که متصل نشدند می‌گوییم که متصل بشوید به اینها، اسلام برای شما بهتر از کفر است، ملت برای شما بهتر از اجنبی است. ما برای شما می‌گوییم این مطلب را، شما هم برای خودتان این کار را بکنید. رها بکنید این را، خیال نکنید که اگر رها کردید، ما می‌آیم شما را به دار می‌زنیم. این چیزهایی است که شماها یا کسان دیگر درست کرده‌اند، والا این همافرها و این درجه‌دارها و این افسرها که آمدند و متصل شدند، ما با کمال عزت و سعادت آنها را حفظ می‌کنیم و ما می‌خواهیم که مملکت، مملکت قوی باشد، ما می‌خواهیم که مملکت دارای یک نظام قدرتمند باشد، ما نمی‌خواهیم نظام را به هم بزنیم، ما می‌خواهیم نظام محفوظ باشد، لکن نظام ناشی از ملت در خدمت ملت، نه نظامی که دیگران سرپرستی‌اش را بکنند و دیگران فرمان به آن بدهند.»

حضرت امام پس از پایان این سخنرانی، به بیرون از بهشت زهرا انتقال داده شد، ولی این انتقال به علت هجوم جمعیت، با دشواری صورت گرفت. حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر ناطق نوری که از لحظه‌ی ورود امام به بهشت زهرا تا ورودشان به منزل داماد آیت‌الله پسندیده همراه امام بود، در این زمینه می‌گوید:

«سخنرانی امام که تمام شد به آقایان گفتم:» یک دالان درست کنید تابه طرف هلی کوپتر برویم». هنوز به هلی کوپتر نرسیده بودیم که هلی کوپتر بلند شد، اینجا نه راه پیش داشتیم و نه راه پس. در اثر کثرت جمعیت به جایگاه هم نمی توانستیم برگردیم. به قول معروف جنگ مغلوبه شد، هر کس زورش بیشتر بود دیگری را پرت می کرد. آقایان مفتوح و انواری حال شان بد شد و افتادند. من و حاج احمد آقا ماندیم. پهلوانان زیادی آن جا بودند، هر کدام شان عبا ی امام را می گرفتند و به سمت خودشان می کشیدند. عمامه ی امام از سرش افتاد. عکس قشنگی از امام از این جا گرفته شد که چشم های امام به طرف آسمان است و بنده می فهمم که امام دیگر تسلیم حق و تن به قضای الهی داده بود... در این لحظات حساس از بس که مردم هل می دادند مچ های دستم از کار افتاد و یقین حاصل کردم که امام زیر پای جمعیت از دنیا می رود و مایوسانه فریاد می کشیدم: «رها کنید، امام را کشتید». کار از دست همه خارج شده بود. یک وقت دیدم امام به جایگاه برگشت. هنوز برایم مبهم است که در این شلوغی چه طور شد که ایشان به جایگاه بازگشت.

واقعاً عنایت خدا و دست غیب ایشان را از داخل جمعیت برداشت و در جایگاه گذاشت! خودم را به جایگاه رساندم. دیدم امام نشسته و در اثر خستگی عبایش را روی سرش کشیده و بی حال سرش را به طرف پایین برده، شاید بیست دقیقه امام در این حالت بود، حالا ماندیم چه کار کنیم. یک آمبولانس مربوط به شرکت نفت ری آن جا بود. گفتم: «آمبولانس را بیاورید دم جایگاه». عقب آمبولانس سمت جایگاه واقع شد. احمد آقا دست امام را گرفت و سوار آمبولانس شدند. باز هم عبا ی امام گیر کرد. عبا را کشیدم و گفتم: «آقا، عبا نمی خواهند». عبا ی آقا را زیر بغلم گرفتم و خیلی سریع بغل راننده نشستم و گفتم: «برو». گفت: «کجا؟» گفتم: «از بهشت زهرا بیرون برو». کمک ماشین را زد و از پستی و بلندی سنگ های قبر ماشین حرکت کرد و آژیر می کشید و از بلندگوی آمبولانس می گفتم: «بروید کنار، حال یکی از علما به هم خورده، باید

او را به بیمارستان برسانیم». اگر می‌فهمیدند امام داخل آمبولانس است، آمبولانس را تکه تکه می‌کردند.

از بهشت زهرا که بیرون آمدیم، بدنه‌ی ماشین از بس که به این نرده و سنگ‌ها خورده بود، له شده بود. یک مقداری که به سمت تهران آمدیم، هلی‌کوپتر از بالا آمبولانس را دیده بود و در یک فرعی که واقعاً گِل بود نشست. ما هم با آمبولانس خودمان را به هلی‌کوپتر رساندیم. مجدداً جمعیت به ما هجوم آورد، ولی با زحمت توانستیم امام را سوار هلی‌کوپتر کنیم. در حین حرکت می‌گفتیم کجا برویم؟ احمد آقا گفت: «برویم جماران». خلبان برگشت با یک شوقی گفت: «آقا، برویم نیروی هوایی». گفتم: «می‌خواهی ما را داخل لانه‌ی زنبور ببری». گفت: «پس کجا برویم؟» یک دفعه به ذهنم آمد صبح که آمدیم ماشین را نزدیک بیمارستان امام خمینی پارک کردم و حالا از آسمان پایین بیاییم و در زمین تصمیم بگیریم که کجا برویم.

به خلبان گفتم: «جناب سرگرد، می‌توانی بیمارستان هزار تخت‌خوابی بروی؟» گفت: «هر جا بگویی پایین می‌روم». گفتم: «پس برویم بیمارستان».

هلی‌کوپتر در محوطه‌ی بیمارستان نشست. در اثر صدای تق‌تق هلی‌کوپتر تمام پزشک‌ها و پرستاران بیرون دویدند تا ببینند چه اتفاقی افتاده است، تصور می‌کردند درگیری و کشتاری شده و عده‌ای را آورده‌اند. وقتی پیاده شدم، پزشکان می‌پرسیدند: «چه اتفاقی افتاده است؟» من به سرعت درخواست آمبولانس کردم. یکی از پزشکان گفت: «این‌جا بیمارستان است، آمبولانس برای چه می‌خواهی؟» گفتم: «ما یک بیمار داریم، باید جایی او را ببریم.» گفت: «خوب، همین‌جا بیمارستان است.» گفتم: «خیر، نمی‌شود بیمار ما این‌جا باشد. باید او را ببریم». آقایان رفتند و یک برانکارد آوردند. من آن را پرت کردم و گفتم: «ما آمبولانس می‌خواهیم، شما برانکارد می‌آورید؟» پزشکی به نام دکتر صدیقی گفت: «آقا، من یک ماشین پژو دارم. بیاورم؟» گفتم: «بیاور». ایشان ماشین را آورد نزدیک هلی‌کوپتر. در هلی‌کوپتر را که بازکردیم تا این پرستارها

و پزشکان امام را دیدند همه فریاد کشیدند و با هجوم آنها بساط ما به هم ریخت. خانمی دست امام را گرفته بود و می‌کشید و گریه می‌کرد. با زحمت خانم را جدا کردیم. امام و احمد آقا و آقای محمدرضا طالقانی سوار شدند و ماشین حرکت کرد. من خودم را روی سقف پرت کردم و ماشین تند می‌رفت. گفتم: «آقا، این قدر تند نروید.» احمد آقا، که فکر می‌کرد جا مانده‌ام گفت: «تو هستی؟! گفتم: «پس چی؟ من که رها نمی‌کنم». راننده‌ی ماشین را نگه داشت و من سوار شدم.

پس از مدتی رسیدیم به بن بستی که صبح ماشین را پارک کرده بودم. از آقای دکتر عذر خواهی و تشکر کردیم. امام را سوار ماشین پیکانم کردم. دیگر خودم راننده بودم و احمد آقا هم پهلوی من نشست. سه نفری در خیابان‌های تهران راه افتادیم. همه جا خلوت بود، چون همه در بهشت زهرا دنبال امام بودند، اما امام داخل پیکان در خیابان‌های خلوت تهران بود. احمد آقا گفت: «برویم جماران». امام فرمود: «خیر». عرض کردم: «آقا، برویم منزل ما». فرمود: «خیر». سؤال کردیم: «پس کجا برویم؟» امام فرمود: «منزل آقای کشاورز». من قبلاً یک منبری برای این خانواده رفته بودم و معروف بود که این‌ها از فامیل‌های امام هستند. آدرس منزل ایشان را نیز نداشتیم. فقط احمد آقا می‌دانست که در جاده‌ی قدیم شمیران و خیابان اندیشه زندگی می‌کند. به جاده‌ی قدیم شمیران جلوی سینمای صحرا آمدیم. ماشین را کنار زدیم. امام هم داخل ماشین بودند. احمد آقا دنبال آدرس منزل کشاورز رفت. بالاخره پارسان پارسان جلوی منزل آقای کشاورز در خیابان اندیشه آمدیم. احمد آقا گفت: «همین خانه است». در منزل را زدیم و امام وارد آن خانه شد.»

این در حالی بود که غیبت امام، موجب نگرانی اعضای کمیته‌ی استقبال از امام و سایر انقلابیون شده بود. در آن هنگام که امکان وقوع هر اتفاقی می‌رفت، غیبت چند ساعته‌ی امام نمی‌توانست عادی تلقی شود و با توجه به بغرنج بودن اوضاع، بازار شایعات نیز داغ بود. انقلابیون از این می‌هراسیدند که مبادا امام توسط عوامل رژیم

پهلوی ر بوده شده باشد. هاشمی رفسنجانی در این زمینه می گوید:

«ما حدس می زدیم که رژیم اقدامی کرده است. این جزو پیش بینی های ما بود که رژیم بر اساس طرحی از پیش تعیین شده در نقطه ای امام را بر بیاورد و به نقطه ای نامشخص برده و زندانی کند... قطع برنامه ی پخش مستقیم ورود امام از تلویزیون بر این نگرانی افزود و شک و تردید ما و نگرانی های مان را افزایش داد.»

این نگرانی پس از چند ساعت رفع شد، به این ترتیب که حاج سیداحمد آقا به کمیته ی استقبال اطلاع دادند که امام کجاست. حجت الاسلام والمسلمین فضل الله محلاتی - از اعضای کمیته ی استقبال - در این باره می گوید:

«هلی کوپتر قرار بود بیاید جلوی مدرسه ی رفاه و ما آن جا را آماده کرده بودیم برای ورود امام. جا هم مهیا کرده بودیم برای نشستن هلی کوپتر. از طریق بی سیم به ما گفتند که هلی کوپتر حرکت کرده، ولی ما هیچ صدایی نمی شنیدیم... ما وحشت زده و مردم در انتظار بودند. در همین حال بود که گفتند: «حاج آقا احمد پشت تلفن، شما را می خواهد». من فوراً رفتم توی مدرسه ی رفاه. حاج احمد آقا گفت که امام حالش بد و خسته شده بود، دیدیم اگر با این خستگی دوباره بیاییم توی جمعیت، ناجور است. در یک گوشه ی تهران پایین آمدیم و با ماشین رفتیم منزل داماد آقای [آیت الله] پسندیده. حالا شما به عمو (آیت الله پسندیده) بگویید زود بیایند. ما هم جمعیت را خبر نکردیم. اول ایشان (آیت الله پسندیده) را رد کردیم رفتند و بعد هم من با بلندگو آمدم و به مردم گفتم که امام جای دیگری تشریف برده اند و حال شان هم خیلی خوب است، شما ناراحت نشوید. فردا صبح اول وقت، برای ملاقات امام هر کس بخواهد بیاید آزاد است.»

عده ای از یاران امام باز هم با وجود این خبر، نگران بودند؛ از جمله اکبر هاشمی رفسنجانی که آن روز در کمیته ی استقبال از امام در مدرسه ی رفاه بود، در این زمینه

می گوید:

«باور نمی کردیم. فکر کردیم دارند ما را فریب می دهند. خیلی تلاش کردیم تا به واقعیت برسیم. فکر می کنم سرانجام صدای امام را خودمان از طریق تلفن شنیدیم تا آرام گرفتیم. البته بعضی از همراهان در ستاد نسبت به صحت این موضوع هم شک کردند و گفتند که رژیم دارد ما را فریب می دهد، ولی با اطلاعاتی که به دست آوردیم همان شب مطمئن شدیم که امام کاملاً سالم هستند و خیال ما راحت شد.»

این در حالی بود که مردم در سراسر کشور از صفحه‌ی تلویزیون مشتاقانه ورود امام را تماشا می کردند. ناگهان پخش مستقیم تشریف‌فرمایی امام قطع شد و مردم بلافاصله به خیابان‌ها ریختند و نسبت به قطع آن برنامه تظاهرات کردند. گویا نظامیان از پخش نکردن سرود شاهنشاهی در آغاز پخش برنامه ناراضی بودند و تحت فشار آنان آن برنامه قطع شد. در هر صورت اگر ۱۲ بهمن مردم تهران در صحنه‌ی استقبال از امام بودند، در شهرستان‌ها اعتراضات و راهپیمایی‌ها همچنان واکنشی به اقدام رژیم برپا بود. حضرت امام در منزل آقای کشاورز - داماد آیت الله پسنیدیه - استراحت کرده بودند، تا اینکه در ساعات آخر شب عده‌ای از اعضای کمیته‌ی استقبال چون شهید عراقی به آنجا رفته و امام را به مدرسه‌ی رفاه برده بودند. اواخر شب بود که امام وارد مدرسه‌ی رفاه شد. مقام معظم رهبری که آن شب در کمیته‌ی استقبال از امام بود، در زمینه‌ی ورود امام و احساسات اعضای کمیته‌ی استقبال از رؤیت امام می فرمایند:

«در ستاد استقبال، در دبستان علوی نشسته بودیم. من مشغول تنظیم روزنامه‌ای بودم که آن روزها به مناسبت ورود امام در همان ستاد منتشر می کردیم... من مشغول نوشتن بودم که خبر آوردند کسی در پشت حیاط کوچک مدرسه را می زند. آن موقع اسلحه نداشتیم. از آن در با چوپ حفاظت می شد. خلاصه در را باز کردیم، دیدیم امام هستند. یادم نیست که تنها بودند یا حاج آقا احمد نیز با ایشان بود. صدای شوانگیز «امام آمد، امام آمد» به همه

رسید. ده بیست نفر از کسانی که آن شب در مدرسه‌ی رفاه بودند امام را دوره کردند، امام نیز با وجود خستگی زیاد با روی خوش همه را مورد مرحمت قرار دادند. من تعجب می‌کردم که ایشان با وجود آن همه خستگی مسافرت و رفتن به بهشت زهرا و سخنرانی چطور می‌توانستند این چنین با روی خوش با مردم مواجه شوند. من هم جلوتر رفته بودم دم در، از فاصله‌ی یکی دو متری مشغول تماشای ایشان شدم. سال‌ها بود امام را ندیده بودم، البته نزدیک‌تر نرفتم که مزاحمتی برای ایشان ایجاد نکنم. امام آمدند و به طرف پله‌های سرسرا که منتهی به طبقه‌ی دوم می‌شد، رفتند. حدود پنجاه تا شصت نفر پایین پله مشتاقانه رهبرشان را نگاه می‌کردند، ایشان از پله‌ها بالا رفتند و همین که به پاگرد رسیدند، روی‌شان را به طرف جمعیت چرخاندند و چهار زانو روی زمین نشستند. این حرکت بسیار جالب بود. مردم با دیدن این منظره متوقف شدند. امام با تبسم محبت‌آمیزی از آنها احوال‌پرسی کرده و بعد شروع به صحبت کردند. آن ده - پانزده دقیقه‌ای که امام روی پله‌ها با آن تبسم زیبای‌شان برای‌مان صحبت کردند، از خاطرات جالب و فراموش نشدنی من است.»

حضرت امام سپس در جمعی چنین صمیمانه و پرشور بیاناتی ایراد کردند و

فرمودند:

«تا اراده‌ی خدای تبارک و تعالی نباشد، برای بشر امکان ندارد که به یک همچو وحدت کلمه‌ای برسد. شما می‌دانید شما که در ایران بودید بهتر می‌دانید که در سراسر ایران از آن دهات تا مرکز، همه یکدل و یکصدا این خاندان را طرد کردند... برادرهای من، این وحدت کلمه را حفظ کنید. رمز پیروزی شما وحدت کلمه است. اختلاف را کنار بگذارید. من بزرگ‌ترین پیروزی را آشتی بین دانشگاه و مدارس علمی می‌دانم. اگر ما هیچ پیروزی‌ای پیدا نکردیم، آ‌ل‌ا همین معنا که بین دانشگاه و طبقه‌ی روحانی نزدیک کردیم و تفاهم حاصل شد... این دست خیانتی که سال‌های طولانی جدایی انداخته بود بین دو طبقه، قطع [می] شد. بحمدالله هم روحانی فهمید که دانشگاهی آنچه اجانب گفته

نیست و هم طبقه ی جوان و دانشگاهی فهمید که روحانی آنظوری که توصیف می کردند، نبود. آنها می خواستند ملت را از هم جدا کنند... شما ملت ایران ثابت کردید که با وحدت کلمه، دست آنها را قطع کردید. الآن هم بعضی از کسانی که با او ارتباط دارند و با صورت های خیلی ظاهرالصلاح پیش آمدند، به اصطلاح ملی پیش آمده اند، اینها هم می خواهند منافع اجانب را با این صورت حفظ کنند... ملت باید بیدار باشد و بداند و این حيله ها را خنثی کند. من از خدای تبارک و تعالی سلامتی همه ی شما و وحدت کلمه تان را می خواهم و امیدوارم که دست اجانب و کسانی که مربوط به اجانب است از مملکت شما قطع شود.»

چنانچه گذشت، مدرسه ی رفاه به عنوان محل اقامت و نیز دیدارهای امام تعیین شده بود، ولی گنجایش اندک آن مدرسه و نیز کثرت مشتاقان دیدار با امام باعث شد تا کمیته ی استقبال در تلاش برای یافتن محل دیگری برای اقامت و دیدارهای امام برآیند. سعی آنان بر این بود تا مکان مزبور در کنار مدرسه ی رفاه باشد که مقر کمیته ی استقبال بود. در کنار مدرسه ی رفاه، دو مدرسه با اسامی مدرسه ی شماره ی یک علوی و مدرسه ی شماره ی دوی علوی وجود داشت که به نسبت بزرگ بودند و تنها دیواری بین آن مدارس و مدرسه ی رفاه حایل بود؛ بنابراین مسئولان کمیته ی استقبال تصمیم گرفتند آن دو مدرسه را به عنوان مقر امام انتخاب کنند. مسئولیت این دو مدرسه با علامه کرباسچیان، خرازی، خواجه پیری و... بود. به محض آنکه این فکر با آنان در میان گذاشته شد، پذیرفتند و مدرسه ها را در اختیار کمیته ی استقبال از امام قرار دادند. مدرسه ی علوی شماره ی دو که به نسبت بزرگ تر بود، سرسرابی داشت که امام می توانست از آنجا به ابراز احساسات مردم پاسخ دهند و با آنان دیدار کنند. از طرف دیگر چون آن مدرسه دو در - یکی ورودی و دیگری خروجی داشت - مردم می توانستند بعد از استماع بیانات امام و نیز دیدار با ایشان از در خروجی خارج شوند و مناسب دیدار مردم با امام بود. به علت این شرایط بود که صبح روز سیزدهم بهمن ماه،

حضرت امام به مدرسه‌ی علوی شماره‌ی دو منتقل شد. علی اکبر ناطق نوری در این زمینه می‌گوید:

«صبح دیدیم که آقای عراقی دست امام را گرفته و برای ملاقات با مردم که در حیاط مدرسه‌ی علوی شماره‌ی یک بودند، از پله‌ها پایین می‌آیند. آقای مطهری دست امام را گرفت و داخل پارکینگ آورد. همراه امام، داخل یک پیکانی که از قبل آماده شده بود، نشستیم و از جلوی مردم رد شدیم و به این ترتیب امام را به مدرسه‌ی علوی شماره‌ی دو انتقال دادیم. آقای مطهری به من گفت: «برو به مردم بگو بیایند مدرسه‌ی علوی شماره‌ی دو.» من به مدرسه‌ی علوی شماره‌ی یک رفتم و پشت بلند گو اعلام کردم: «این جا تنگ است و شما به زحمت می‌افتید و امام به این زحمت راضی نبودند، لذا تشریف ببرید مدرسه‌ی شماره‌ی دو علوی.» البته این اقدام شهید مطهری باعث ناراحتی شهید عراقی و به‌خصوص شهید بهشتی شده بود که شهید مطهری از دل آنها در آورد.»

طبقه‌ی دوم مدرسه‌ی علوی برای استراحت و زندگی امام تعیین شد و طبقه‌ی اول دفتر و اتا ملاقات‌ها شد. در طبقه‌ی اول مدرسه، جلوی دفتر سرسرای بود که امام در آن سرسرا به ابراز احساسات مردم پاسخ می‌داد و برای آنان سخنرانی می‌کرد. یکی از مشکلاتی که بعد از استقرار امام در مدارس علوی و رفاه وجود داشت، نظم و ترتیب آن مدارس و برنامه‌ریزی برای دیدارهای مردم با امام بود. مردمی که بعد از سال‌ها مبارزه، امام خود را در کشور می‌دیدند، خواستار ملاقات با معظم له بودند و این امر باید با برنامه‌ریزی توأم می‌شد. مسئولان کمیته‌ی استقبال که انتظام امور مدارس فو را بر عهده داشتند، برای سهولت ملاقات مردم با امام مقرر کردند که صبح‌ها آقایان و بعد از ظهرها خانم‌ها با امام دیدار کنند.

مشکلی که باز در این میان بود، نبودن مأموران زن بود تا بتوانند دیدارهای بانوان را نظم دهند. از طرف دیگر، هجوم بانوان برای دیدار با امام به مراتب بیشتر بود. علی‌اکبر ناطق نوری در این زمینه می‌گوید:

«زن‌ها از ساعت یازده جلوی مدرسه‌ی علوی و خیابان ایران برای ملاقات با امام صف می‌کشیدند. سر تا سر خیابان ایران پر از زنان محجبه و چادر مشکی می‌شد. عده‌ای از زنان به صورت فامیلی با هم می‌آمدند و برای اینکه همدیگر را گم نکنند، چادرهای‌شان را به هم گره می‌زدند. در اثر فشار جمعیت چادرهای‌شان به پاهای‌شان گیر می‌کرد و به زمین می‌افتادند و شاید روزی چند صد نفر از زنان غش می‌کردند...از طرف دیگر، ما احتمال می‌دادیم که زنان [عوامل رژیم] زیر چادرهای‌شان نارنجکی داشته باشند تا در ملاقات به سوی امام پرتاب کنند، چون اصلاً وضع قابل کنترل نبود.»

این عوامل باعث شد تا اعضای کمیته‌ی استقبال به امام پیشنهاد دهند تا ملاقات خانم‌ها تعطیل شود. ناطق نوری در این زمینه می‌گوید:

«به امام عرض کردم: «خانم‌ها که به ملاقات شما می‌آیند در اثر فشار جمعیت غش می‌کنند. چادرهای‌شان می‌افتد و دست و گردن‌شان پیدا می‌شود و بی‌حجاب می‌شوند و دوم اینکه مردها باید این‌ها را بردارند و ببرند و چون ما زنان امدادگر نداریم، جمع کردن اینها مشکل است. اگر اجازه بفرمایید ما دیدار خانم‌ها را تعطیل کنیم.»

ولی حضرت امام باین پیشنهاد مخالفت کردند و فرمودند:

«شما فکر می‌کنید اعلامیه‌های شما شاه را بیرون کرد؟ همین‌ها شاه را بیرون

کردند.»

و سپس فرمودند:

«شماها بروید و وسیله‌ی رفاه و آسایش آن‌ها را فراهم کنید. »

«وقتی این فرمان امام صادر شد، تلاش‌ها برای تشکیل انتظامات بانوان آغاز

شد و روز شانزدهم بهمن‌ماه، انتظامات بانوان تشکیل و انتظام امور بانوان را به

دست گرفت.»

۴ - ملاقات‌های امام با قشرهای مختلف مردم در سیزدهم بهمن‌ماه

بیشتر ملاقات‌های امام به صورت عمومی بود و مردم از همه‌ی قشرها برای دیدار امام به مدرسه‌ی رفاه و علوی می‌آمدند و با ایشان دیدار می‌کردند. در این دیدارها بیشتر وقت‌ها امام بیاناتی ایراد نمی‌کرد و فقط به ابراز احساسات آنان پاسخ می‌دادند و مردم هم مرتب شعار می‌دادند، ولی بعضی از دیدارها بود که قشرهای جامعه به صورت انفرادی به دیدار امام می‌رفتند و با معظم له دیدار می‌کردند. روز سیزدهم بهمن ماه، حجت‌الاسلام فلسفی به دیدار امام رفتند و با ایشان دیدار کردند. در این دیدار که بسیاری از طلبه‌های حوزه‌های علمیه نیز حضور داشتند، ابتدا حجت‌الاسلام محمد تقی فلسفی که سال‌ها ممنوع‌المنبر بود، به منبر رفت و به ایراد سخن پرداخت. حجت‌الاسلام علی دوانی که از روحانیون حاضر در آن مجلس بود، در کتاب «نهضت روحانیون ایران» حالات روحانیون در آن جلسه و نیز بیانات حجت‌الاسلام فلسفی را با قلمی روان آورده است که نقل می‌شود.

«مجلس در سکوت مطلق در حالی که همگی محو تماشای امام خمینی - رهبر انقلاب - بودند که بعضی‌ها پس از پانزده سال معظم له را می‌دیدند، گوش به دهان آقای فلسفی دوختند که بعد از هفت سال بار دیگر با آن لحن گرم و سخنان نافذ سخن می‌گفت:

«اولین باری است که در محضر آیت الله العظمی امام خمینی پس از چند سال دوری از وطن صحبت می‌کنم. مقام شامخ روحانیت بالاتر از این است که دسته گلی به عنوان خیرمقدم به حضور معظم له تقدیم کنم، اما من به احترام مقام شامخ امام، یک شاخه گل از گلستان اهل بیت - علیهم السلام - به نام یک حدیث از امام صادق (علیه‌السلام) تقدیم می‌کنم:

این حدیث متناسب با انقلاب و رهبری‌های امام و شرایط روز است، و آن این است که حضرت صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید:

«تَمَنَّمُوا الْفِتْنَةَ، فَفِيهَا هَلَكَ الْجِبَارُ، وَ طَهَارَةُ الْأَرْضِ مِنَ الْفَسَقَةِ» یعنی: «آرزوی انقلاب کنید، خواستار انقلاب باشید، فکر انقلاب در سر پیورانید، چه در

انقلاب است که جباران هلاک می‌شوند و زمین از لوٹ وجود گنهکاران و فسّا پاک می‌شود.»

«فتنه» در لغت به معنای متعددی آمده و یکی از آن معانی «انقلاب» است. «قرب الموارد» می‌گوید: «وَإِخْتِلَافُ النَّاسِ فِي الْأَرْءِ وَ مَا يَتَّعُ بَيْنَهُمْ مِنَ الْقِتَالِ» انقلاب را «ثوره» می‌خوانند، در احادیث «ثوره» نیامده است، ولی کلمه‌ی «فتنه» در این حدیث به جای «ثوره» یا «انقلاب» به کار رفته است. قریه‌ی روشن آن این است که می‌گوید: «در انقلاب و فتنه جباران هلاک می‌شوند، و گناهکاران از میان می‌روند. انقلاب مستلزم قتل، غارت، ناامنی، تعطیل کارها، زیان و ضرر است، و این‌ها همه بر خلاف میل توده است.

حالا باید دید چرا امام می‌فرماید: «تمنای انقلاب کنید؟» می‌دانیم عوارض انقلاب بسیار سنگین و دردناک است، ولی تحمل حکومت جباران و اختنای مرگبار به مراتب سخت‌تر است.

مثال: جمع زیادی در زندان و سلول انفرادی در کمال سختی به سر می‌برند. راه نجاتی ندارند. آرزو می‌کنند زلزله‌ای بیاید، دیوار زندان فرو ریزد، مأموران فرار کنند، زندانیان بگریزند و این تنها راه نجات آنهاست.

آقایان، در این چند سال خفقان دوران محمدرضا دیدید که چگونه اختنای شدید و خفقان فوَالعاده سرانجام رژیم پنجاه و هشت ساله‌ی پهلوی را به زانو در آورد؟ کار فشار و خفقان به جایی رسید که میلیون‌ها نفر مرد و زن و پیر و جوان در تظاهرات میلیون‌ها نفری خود با مشت گره کرده فریاد زدند: «حکومت اسلامی ایجاد باید گردد، این شاه آمریکایی اعدام باید گردد.»

سپس آقای فلسفی برای این که امام خمینی بدانند مردم انقلابی این شعارها را با چه شور و هیجانی ایراد می‌کردند، خطاب به حضار گفت:

«با همان لحن بگویند! یکباره صدها مشت گره کرده روحانیون پیر و جوان بالا رفت و با صدای رسا گفتند: «رژیم شاهنشاهی نابود باید گردد، حکومت اسلامی ایجاد باید گردد، مرگ بر شاه». آنگاه آقای فلسفی افزود: «من که وضع

خودمان را تشبیه کردم به زندان، بی سابقه نیست. ایران در زمان رضاشاه و پسرش یک زندانی بود برای ملت ایران. نزدیکان شاه و ساواکی‌ها و کسانی که از منابع و ثروت این مملکت بهره‌های غیرمشروع می‌بردند، سمت رئیس زندان و زندانیان و مأموران زندان را داشتند؛ بنابراین ما می‌توانیم بگوییم به فرموده‌ی امام صادق (ع) در این مدت سیاه، تمنای انقلاب داشتیم.

وضع ما از نظر اختناً آنچنان شدید بود که در زمان رضاخان یک مرد کتاب‌فروش نقل می‌کرد کتاب شعری را می‌خواست چاپ مکرر کند. می‌گفت برای گرفتن اجازه، یک نسخه را که قبلاً چاپ شده بود بردم به اداره‌ی مربوطه و تصور می‌کردم چون کتاب شعر است و تجدید چاپ می‌شود فوراً اجازه می‌دهند، ولی متصدی مربوط گفت: «کتاب را بگذار و برو و یک ماه دیگر بیا. چون من باید صفحه به صفحه‌ی آن را بخوانم و روی هر صفحه مهر «روا!» بزنم.»

بعد از یک ماه مراجعه کردم. مأمور گفت: «همه‌ی کتاب بلامانع است، فقط یک کلمه را عوض کن.» پرسیدم: «کجاست؟» این شعر را نشان داد:

رضا به داده بده وز جبین گره بگشا

که بر من و تو در اختیار نگشادست

کتاب فروش می‌گفت: «من تعجب کردم و پرسیدم چه کلمه‌ای را عوض کنم؟»

گفت: کلمه‌ی «رضا» گفتم به چه مناسبت؟ گفت: «رضا اسم اعلی‌حضرت همایونی رضاشاه است. این را بردار و اسم دیگری را بگذار!»

پرسیدم چه کلمه‌ای بگذارم؟ گفت: «بنویس «تقی» به داده بده «تقی» به داده بده، «حسن» به داده بده، ضرورتی ندارد بنویسی «رضا» به داده بده...!!»

در این جا تمام حضار از پیر و جوان به شدت خندیدند. خود امام خمینی هم چنان خندیدند که نویسنده تا آن روز امام را به آن گونه خندان ندیده بود، سپس آقای فلسفی

افزود:

«الآن این انقلاب زلزله‌ای به وجود آورده است، دیوارهای زندان ریخته، شاه فرار کرده، ساواک متلاشی شده، ولی این موفقیت به قیمت ده‌ها هزار کشته و مصدوم و معلول به دست آمده است.

باید از این فرصت حداکثر استفاده را برد، باید مراقب انقلاب بود، از رهبری امام بهره‌مند شد و دستورهای ایشان را برای به ثمر رسیدن انقلاب موبه‌مو اجرا کنیم. امید است خداوند یاری کند و این توفیق را تا رسیدن به نتیجه‌ی نهایی به ما ارزانی بدارد.»

آقای فلسفی در پایان گفتند:

«چون پیغمبر اکرم (ص) در فتح مکه، مقابل کعبه ایستاد و در پیشگاه باری تعالی این مضامین را به عنوان شکرگزاری ادا کرد، من تصور می‌کنم انقلاب اسلامی و پیروزی امام را باید با همان جملات پیغمبر اکرم (ص) محکم کنیم. من استدعا می‌کنم همگی برخاسته و در پیشگاه باری تعالی بایستیم و آن سرود پیروزی را بخوانیم.»

آنگاه تمامی حضار از جای برخاستند و روی به قبله ایستادند، آقای فلسفی که در کنار امام خمینی ایستاده بودند از همان جایگاه با آهنگ خوش، سخنان پیغمبر اکرم (ص) را جمله جمله می‌خواند و با هر جمله، صد‌ها نفر از علما و مجتهدان و گویندگان دینی با آهنگ آن را تکرار می‌کردند:

«لااله الا الله، الها واحداً و نحن له مسلمون. لاله الا الله، ولا نعبد الا اياه، مخلصين له الدين و لوكره المشركون. لاله الا الله ربنا و رب آبائنا الاولين. لاله الا الله وحده وحده وحده، انجز وعده، و نصر عبده، و هزم الاحزاب وحده، و اعز جنده، و له الملك و له الحمد، يحيى و يميت و يحيى، بیده الخیر و هو علی کل شی قدیر»

بعد از سخنرانی آقای فلسفی، امام خمینی فرمودند:

«اعلام کنید که از این پس منبر آقای فلسفی فتح شده است.»

به این شکل از آن زمان بار دیگر منبر جناب آقای فلسفی آزاد شد و ایشان در

مواقع مناسب به ایراد سخنرانی پرداختند.

سپس حضرت امام به ایراد سخن پرداختند و در ابتدای بیاناتشان فرمودند:

«بنده در این مدت که در خارج بودم، دعاگوی همه‌ی آقایان بودم و حالا که برگشتم به خدمت آقایان برای خدمتگزاری، خدمت به روحانیت، خدمت به آقایان علما و فضلا و خدمت به جامعه‌ی ایرانی‌ها. حالا می‌بینم که رفقای که ما داشتیم با ریش سیاه این‌جا گذاشتیم، حالا با ریش سفید تحویل می‌گیریم.»
سپس به ذکر شکنجه‌هایی که روحانیت دیده و ظلم‌هایی که شاه به مردم و روحانیت کرده بود اشاره کردند و سپس در جواب کسانی که معتقدند اگر شاه از آن اعمالش توبه کند ، [روحانیت] دیگر چه می‌گوید ، فرمودند:

«اولاً توبه شرایطی دارد و دیگر اینکه حقّ الناس را توبه‌اش را تا این حق رد نشود، [خداوند] قبول نمی‌کند و آن مال‌هایی که شاه و ایادیش برداشتند و بردند مال ملت است، بنابراین اگر چنانچه ما دست‌مان رسید [به شاه] محاکمه‌اش می‌کنیم.»

به این ترتیب، برگشت‌ناپذیر بودن شاه به قدرت حتی در صورت توبه‌اش را اعلام کردند. امام سپس پایه‌های مشروعیت رژیم پهلوی را زیر سؤال برد و فرمودند:

«رضا شاه با زور و سرنیزه آمد مجلس مؤسسان درست کرد. کی آن مجلس مجلس ما (مردمی) بود؟... این مجالسی که الآن هست، مجلس شورا و مجلس سنا، یکی از آن وکلای آن بیاید و بگوید من وکیل ملت تا ما دست‌شان را بگیریم ، ببریم توی آن ملتی که این وکیلش است، از ملت ببریم که آقا این وکیل شماست؟ این‌ها را نمی‌شناسند ملت. این‌ها وکیل محمدرضاخان است... یک همچو مجلسی که شاهش او که رسمیت ندارد. مجلسش اینکه رسمیت ندارد، دولتش دیگر چه می‌شود، دولتی که از شاه غیررسمی و از مجلس غیررسمی می‌آید...»

و بنابراین رسمیت مجلسین و دولت بختیار را زیر سؤال برد. سپس اصل رژیم

سلطنتی را زیر سؤال بردند و فرمودند:

«اصلاً رژیم سلطنتی از اول خلاف عقل بوده، خلاف قانون اساسی است. رژیم سلطنتی در قانون اساسی در حق بشر این است که هر ملتی باید خودش سرنوشت خودش را تضمین کند؛ یعنی ما الآن باید سرنوشت خودمان را تعیین کنیم. ما حق نداریم سرنوشت اعقابمان را تعیین کنیم. خود [شان] سرنوشتی دارند، به دست خودشان باید باشد نه به دست من و شما.»

سپس ارتش را مخاطب قرار دادند و خطاب به آنان فرمودند:

«من به ارتش نصیحت می‌کنم که به این ملت بیبوندید. صلاح شما، صلاح ملت شما هست که به این ملت بیبوندید. مملکت مال شماست، شما مال ملتید. خدمتگزار به ملت باشید. دست از این کارهایی که بعضی گردن کلفت‌هایتان می‌کردند، بردارید. توبه کنید.»

امام سپس بختیار را مخاطب قرار داد و فرمودند:

«یک نصیحتی هم به دولت بختیار می‌کنم که آقا، شما یک آدم عادی هستید. آبرویت را می‌ریزی. برو کنار... «من سرلیج افتادم!» آخر برای چه انسان سرلیج بیفتد که یک ملتی را مقدرات یک ملتی را ملعبه کند که «من گُرم، سرلیج افتادم» حتماً باید با پس گردنی ردشان کنند؟ خوب، مثل آدم بیا توبه کن، بگو صحیح است حرف‌های ملت امر، امر ملت است.»

به این ترتیب، نه فقط به سخنان بختیار مبنی بر قانونی بودن دولتتس پاسخ دادند، بلکه مشروعیت وی را که نهاد سلطنت و شاه و مجلسین بود، زیر سؤال بردند و حتی گام را فراتر نهادند و اصل وجود سلطنت و اصل رژیم پهلوی را غیرقانونی شمردند. در همان روز، امام با تعدادی از پرسنل نیروی هوایی هم دیدار کردند و طی آن ضمن تجلیل از همراهی برخی نظامیان به‌ویژه، پرسنل نیروی هوایی و همافران انقلاب اسلامی، تأکید کردند:

«اگر یک نفر از همافران به دست این جلادان از بین برود، ما همه‌ی آنها را به

کیفر اعمال‌شان می‌رسانیم. جرم همافران و سایر ارتشیانی که به ملت پیوسته است این است که به ملت پیوسته‌اند.»

۵ - ملاقات‌های امام با قشرهای مختلف مردم در ۱۴ بهمن

روز چهاردهم بهمن‌ماه، هزاران تن از افراد مشتاق دیدار امام در بیرون از مدرسه‌ی علوی منتظر دیدار امام بودند. کوچه‌ها و خیابان‌های اطراف مدرسه‌ی علوی از جمعیت موج می‌زد و مردم در حالی که شعارهایی در حمایت از امام و انقلاب اسلامی سر می‌دادند، خواستار ملاقات با امام بودند. حضرت امام نیز با حضور در سرسرای مدرسه‌ی علوی به ابراز احساسات آنان پاسخ می‌دادند. یکی از دیدارهای اختصاصی که امام در آن روز داشت، مصاحبه‌ی «علیرضا نوری‌زاده» با امام بود. نوری زاده که آن روزها در روزنامه‌ی اطلاعات قلم می‌زد به دیدار امام رفت و نظر امام را درباره‌ی آزادی مطبوعات جویا شد. امام در این زمینه فرمودند:

«اسلام دین آزادی و آزادگی است و بدیهی است مطبوعات اسلامی نیز مطبوعات آزاد خواهند بود... سعی کنید وقتی انقلاب ما، یک انقلاب اسلامی است، روزنامه‌ی شما نیز آینه‌ای باشد که این انقلاب را بازگو کند، مطبوعات آزاد خواهند بود... بنابراین تمام تلاش شما باید متوجه تنویر افکار ملت از راه بیان کردن واقعیات اسلام و انقلاب ملت ایران باشد.»

این‌گونه منظور از آزادی مطبوعات را بیان فرمودند. حضرت امام همچنین در این روز در دیدار قشرهایی از روحانیون و مردم بیاناتی فرمودند و تأکید کردند:

«پیروزی ملت ایران مرهون اقدامات علما، اولاً و سایر طبقات، ثانیاً بوده است.»

و سپس خطاب به روحانیون فرمودند:

«شما علما همانطوری که وظیفه‌ی شرعی‌تان هست که امام امت باشید، پیشقدم باشید، در مسائل امت دفع کنید. مفسد را از ملت‌ها، بحمدالله قیام به

امر فرمودید و من از قِبَل ملت شریف ایران از شماها تشکر می‌کنم.»
سپس به خدعه‌ها و نیرنگ‌های استعمار در زمینه‌ی جدایی دین از سیاست و تأکید
در این مورد فرمودند:

«مسأله‌ی جدا بودن سیاست از دین، مسأله‌ای است که با کمال تزویر و خدعه
طرح کردند. حتی بر ما هم مشتبه کردند. حتی کلمه‌ی آخوند سیاسی یک
کلمه‌ی فحش است. در محیط ما! فلان آخوند سیاسی است! در صورتی که
آقایان خواندند در دعاهای معتبر «سیاسة العباد» [آمده است] ... هر کس
اسلام را مطالعه کرده باشد، قرآن کریم را مطالعه کرده باشد، کافی است که
بفهمد اسلام و قرآن کریم تربیت می‌کند یک جامعه را در همه چیز.. اسلام
دین سیاست است، حکومت دارد. شما بخش‌نامه‌ی حضرت امیر و کتاب
حضرت امیر به مالک اشتر را بخوانید، ببینید چیست.»

سپس سیاست‌ها و عملکرد رژیم پهلوی در طول سلطنت شاه را به نقد کشید و در
پایان سخنرانی تأکید کرد:

«من از بیرون آمده‌ام که خدمت به شما بکنم. من خادم شما هستم. من خادم
ملت شما هستم. من آمده‌ام که بزرگواری شما را حفظ کنم. من آمده‌ام که
دشمن‌های شما را زمین بزنم. من آمده‌ام که ملت را یک ملت مستقلش کنم.
دولت اگر پیدا شود یک دولت مستقل باشد. من آمده‌ام که دست اجانب را از
این مملکت کوتاه کنم. من آمده‌ام که رسوا کنم این‌هایی را که به اسم ملیت، به
اسم نمی‌دانم قانون اساسی، به اسم کذا می‌خواهند مسائل سابق را عود بدهند.»
امام در این روز همچنین با اعضای کمیته‌ی استقبال نیز دیدار کرد. کمیته‌ی استقبال
از امام که شرح تشکیل و برنامه‌های آن در بخش اول بیان شد، از بدو ورود امام به
کشور، همه‌ی امور مدارس رفاه و علوی را بر عهده گرفت و به ساماندهی امور
می‌پرداختند. برگزاری دیدارها و نظم‌دادن به آن، ارتباط با خبرنگاران خارجی و در کل
همه‌ی امور مربوط به مدارس رفاه و علوی که قلب انقلاب بود، از وظایف آنان بود. در

این دیدار حضرت امام از زحمات آنان تجلیل کرد و فرمودند:

«من از همه‌ی شما آقایان تشکر می‌کنم که در این موردها زحمت کشیدید، لکن زحمتی بوده که برای خادم خودتان کشیدید. زحمتی بوده است که برای خدمتگزار خودتان کشیدید. من خدمتگزار شما هستم. من می‌خواهم که شما عزیز باشید. من خدمتگزار ملت هستم. من می‌خواهم ملت اسلام سربلند باشد، مستقل باشد، نه مثل حالا که ما باید همه چیزمان از جای دیگر باشد و همه‌ی مسائل سیاسی‌مان را دیگران نقشه بکشند، همه‌ی مسائل اجتماعی‌مان را دیگران نقشه بکشند... من می‌خواهم که همه‌ی شما مستقل باشید...»

فصل پنجم:

تشکیل دولت موقت و پیروزی انقلاب

۱ - تشکیل دولت موقت

یکی از مهم‌ترین اهداف نهضت اسلامی، استقرار دولت اسلامی در کشور بود. این هدف به‌ویژه، پس از سال‌های ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷، به‌صورت جدی توسط حضرت امام و فعالان مذهبی - سیاسی تعقیب می‌شد. تشکیل شورای انقلاب اسلامی، اولین گام در این زمینه بود و یکی از اهداف شورای انقلاب، انتخاب افراد مناسب برای اداره‌ی کشور پس از پیروزی انقلاب اسلامی بود و امام مدام در این زمینه با اعضای شورای انقلاب رایزنی می‌کرد. حضرت امام در این زمینه علاوه بر شورای انقلاب اسلامی، با دیگر شخصیت‌ها و گروه‌های سیاسی نیز رایزنی و از آنان کسب رأی و نظر کرد. امام در یکی از نامه‌هایی که در آذرماه ۱۳۵۷، به آیت‌الله حسین نوری همدانی - از شاگردان و یاران خویش - ارسال کرد، معیارهای خود را برای افرادی که باید بعد از پیروزی انقلاب اسلامی کشور را اداره کنند، اینگونه شمرد:

« ۱- نداشتن افکار و مکاتب انحرافی، بلکه تمایل نداشتن به آن مکاتب، فقط افکار اسلامی داشته باشند.

۲- لیاقت اداره‌ی یک وزارتخانه [را] داشته باشند، یعنی مطلع و مدیر باشند.

۳- معروف به ملیت و خوشنام باشند.

۴- در دولت‌های فاسد و مجلسین معروف به فساد عضویت نداشته باشند.

۵- از سرمایه‌داران و معروف به سرمایه‌داری نباشند.

۶- از طبقه‌ی روحانیون نباشند.»

و در پایان نامه‌شان دستوری به این شرح به وی و نیز دیگر روحانیون و علمای قم صادر کردند:

«در اسرع وقت در مجمعی از رفقای با اطلاع روشن در قم، مطلب را طرح و بی‌درنگ کوشش کنید در پیدا کردن چنین اشخاصی حداقل ده نفر را تعیین، ولو به کمک مطلعین بلاد دیگر، با تصدیق واجد شرایط و امضای آن. این مطلب به تهران هم تذکر داده شده است.»

بعد از ابلاغ این دستورها که با استناد به نامه‌ی بالا، به علمای تهران نیز ارسال شده بود، تکاپوها برای معرفی شخصیت‌های مورد نظر و منطبق با معیارهای ذکر شده برای امام آغاز شد.

سرعت گرفتن سیر انقلاب اسلامی به‌ویژه، برگزاری باشکوه تظاهرات تاسوعا و عاشورا در نوزدهم و بیستم آذرماه، نقطه‌ی پایانی برای رژیم شاه بود، چرا که طی آن میلیون‌ها نفر در سراسر کشور با حضوری گسترده در راهپیمایی‌ها و تظاهرات، یک‌صدا شعار مرگ بر شاه سر دادند و تشکیل حکومت اسلامی به رهبری حضرت امام را خواستار شدند. تظاهرکنندگان در یکی از بندهای قطعنامه‌ی پایانی، برچیده شدن رژیم پهلوی را خواستار شده بودند:

«سقوط و برچیده شدن بساط شاه، رژیم سلطنتی استبداد و پایان یافتن همه گونه آثار استعمار خارجی که با استبداد داخلی پیوندی بنیادی دارد و استقلال واقعی قدرت به مردم مسلمان و مبارز ایران.»

و دربندی دیگر از این قطعنامه خواستار برقراری حکومت عدل اسلامی براساس آزادی مردم، حفظ و پاسداری استقلال و تمامیت ارضی کشور و تأمین آزادی‌های فردی و اجتماعی با معیارها و ضوابط اسلامی شده بودند.

پس از این تظاهرات، امام با صدور اطلاعیه‌ای، به طور رسمی از تشکیل دولت انتقالی - موقت - خبر دادند و وظایف آن را این گونه برشمردند:

«۱- تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم به منظور تصویب قانون اساسی جدید جمهوری اسلامی.

۲- انجام انتخابات براساس مصوبات مجلس مؤسسان و قانون اساسی جدید.

۳- انتقال قدرت به منتخبین جدید.

این در حالی بود که محمدرضا شاه در تدارک فرار از ایران بود. بیست و ششم دی ماه ۱۳۵۷، روز فراموش نشدنی در تاریخ معاصر ایران است. کسی که با استبداد تمام و برخلاف قانون اساسی مشروطه همه‌ی نهادهای حکومتی را به صورت مطلق در اختیار گرفته و هرگونه فعالیت آزادی را از مردم سلب کرده بود و طی سی و هفت سال حکومت، صدها تن از مردم این مرز و بوم را به خاک و خون کشیده بود، در اثر مبارزه‌های مردم، کشور را ترک می‌کرد. مردم با آگاهی از این موضوع به خیابان‌ها ریختند و غریو شادی و فریاد مرگ بر شاه و درود بر خمینی را سر دادند و بازگشت امام خمینی و تشکیل حکومت اسلامی را خواستار شدند. حضرت امام که از پاریس، انقلاب اسلامی را هدایت می‌کرد بلافاصله بعد از خروج شاه ضمن تبریک آن به مردم ایران در پیامی به ملت تأکید کرد:

«دولت موقت برای تهیه‌ی مقدمات قانون انتخابات مجلس مؤسسان به زودی

معرفی می‌شوند و به کار مشغول خواهد شد. وزارتخانه‌ها موظف هستند که

آنان را پذیرفته و با آنان صمیمانه همکاری کنند.»

سپس طی تذکری به عوامل رژیم گوشزد کردند:

«به جمیع نیروهای انتظامی، زمینی، هوایی، دریایی و صاحب‌منصبان و

درجه‌داران ارتش و ژاندارمری و غیر آنان توصیه می‌کنم که دست از حمایت

محمدرضا پهلوی که مخلوع است و به کشور بر نمی‌گردد و در خارج نیز با

نفرت مردم مواجه هست بردارند و به ملت بپیوندند.»

پس از آن، رایزنی‌های گسترده درباره‌ی تشکیل دولت موقت آغاز شد. محافل سیاسی در گزارش‌هایی از کریم سنجابی و مهدی بازرگان - به عنوان رؤسای دولت موقت - بعد از پیروزی انقلاب اسلامی - یاد می‌کردند، ولی همه‌ی این گمانه‌زنی‌ها در حد یک خبر غیرموثق بود و یاران امام با تأکید بر این که در این زمینه تصمیمی صورت نگرفته است، از دادن توضیحات بیشتر خودداری می‌کردند، ولی ناظران سیاسی از مهندس مهدی بازرگان به عنوان نخست‌وزیر دولت آینده یاد می‌کردند.

امام پس از بازگشت به کشور، در سخنرانی پرشوری که در بهشت زهرا ایراد کرد، به صورت علنی و در میان اجتماع صدها هزار نفر که در بهشت‌زهرا تجمع کرده بودند، تشکیل دولت را اعلام کردند و فرمودند:

«... من دولت تعیین می‌کنم. من تو دهن این دولت می‌زنم. من دولت تشکیل می‌دهم. من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می‌کنم. من به واسطه‌ی این که ملت مرا قبول دارد دولت تعیین می‌کنم. این آقا [بختیار] که خودش هم خودش را قبول ندارد و رفقاییش هم قبولش ندارند، ملت هم قبولش ندارد و فقط آمریکا از آن پشتیبانی کرد... ملت می‌گوید یک مملکت دو دولت ندارد، لکن دولت غیرقانونی باید برود. تو [خطاب به بختیار] غیرقانونی هستی، دولتی که ما می‌گوییم قانونی است، دولتی است که متکی به آرای ملت است، متکی به حکم خداست...»

بنابراین به صراحت دولت بختیار را غیرقانونی خواندند و اعلام کردند که دولت تشکیل می‌دهند و پایه‌های مشروعیت آن را بر رأی مردم و نیز وظیفه‌ی شرعی قرار دادند. پس از استقرار امام در مدرسه‌ی علوی و رفاه، تکاپوها برای تشکیل دولت موقت آغاز شد. آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی در این زمینه می‌گوید:

«از اولین روز ورود امام به ایران مهمترین بحث در بین ما، تعیین نخست‌وزیر و اعضای دولت انقلاب بود و چون از ابتدا تصمیم بر این بود که روحانیت در امور اجرایی دخالت نکند، همه‌ی ما به این نتیجه رسیده بودیم که در این زمینه

از نیروهای نهضت آزادی و جبهه‌ی ملی استفاده شود.»

تعیین نخست‌وزیر دولت موقت بر عهده‌ی شورای انقلاب بود، بنابراین شورای انقلاب در جلسه‌ی چهاردهم بهمن‌ماه ۱۳۵۷، پس از بحث و بررسی، مهندس مهدی بازرگان را به عنوان نخست‌وزیر معرفی کرد. بازرگان، مبارزی تاجرزاده بود که تحصیلات خود را در دارالفنون و سپس در فرانسه به پایان رسانده و از بنیانگذاران و نیز استادان دانشکده‌ی فنی تهران بود. او در دوره‌ی نخست‌وزیری محمد مصدق، از حامیان جدی وی بود و مناصبی چون ریاست دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران، ریاست سازمان آب تهران، عضویت در هیأت خلع ید از شرکت نفت انگلیس - ایران و ریاست هیأت مدیره‌ی شرکت ملی نفت ایران را عهده‌دار شده بود. او پس از کودتای بیست و هشتم مردادماه ۱۳۳۲، دستگیر شد، ولی پس از مدتی دوباره آزاد شد و به دانشگاه بازگشت و به تدریس پرداخت. در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۳۳۰، نهضت آزادی ایران را همراه آیت‌الله طالقانی و یدالله سبحانی بنیان نهاد و به علت فعالیت علیه رژیم پهلوی در ۱۳۴۱، دستگیر و زندانی شد. حمله‌ی مستقیم و بی‌پرده به شاه در جلسه‌های دادگاه، وی را به عنوان مبارزی شجاع به مردم شناساند. وی در طول سال‌های نهضت امام همواره فعال بود و در ۱۳۵۷، این فعالیت‌ها را شدت بخشید. چنانچه گفته شد در بیست و نهم مهرماه ۱۳۵۷، برای دیدار با امام به پاریس رفت و در بازگشت به عضویت شورای انقلاب اسلامی درآمد. در دی ۱۳۵۷، از طرف حضرت امام به عنوان نماینده‌ی ایشان در کمیته‌ی تنظیم اعتصابات منصوب شد و بعد از ورود امام به کشور، جزو نزدیکان امام بود و همواره با معظم‌له دیدار می‌کرد. بنابراین نسبت به هر فرد غیرروحانی دیگری به تصاحب عنوان و سمت نخست‌وزیری مناسب‌تر بود و به علت این سوابق بود که از طرف شورای انقلاب اسلامی به عنوان نخست‌وزیر موقت به حضرت امام معرفی شد. اکبر هاشمی رفسنجانی درباره‌ی انتخاب مهندس بازرگان به نخست‌وزیری در شورای انقلاب می‌گوید:

«ما به عنوان اعضای شورای انقلاب پس از بحث و بررسی موضوع [انتخاب نخست‌وزیر] در جلسه‌ی چهاردهم بهمن‌ماه ۱۳۵۷، مهندس بازرگان را پیشنهاد دادیم.»

این پیشنهاد در جلسه‌ی شب چهاردهم بهمن ماه ۱۳۵۷، به اطلاع امام رسانیده شد و جلسه‌ای با حضور امام و نیز اعضای شورای انقلاب در این باره تشکیل شد. روزنامه‌ی اطلاعات که از آن جلسه با عنوان «جلسه‌ای مهم» یاد می‌کند گزارش داد:

«پس از بازگشت امام از پاریس، مهندس مهدی بازرگان از جمله کسانی بود که بارها با امام ملاقات داشت و این ملاقات‌ها همگی دور از چشم خبرنگاران صورت می‌گرفت. به دنبال جلسه‌ای که دیشب تا ساعت یازده شب تداوم داشت، خبرنگار سیاسی اطلاعات در تماس با یکی از نزدیکان امام کسب خبر کرد که این مذاکرات درباره‌ی مستقر شدن حکومت عدل اسلامی به جای دولت غیرقانونی است و در این دولت، مهندس مهدی بازرگان نقش مهمی خواهد داشت.»

در این جلسه، موضوع پیشنهاد مهندس بازرگان به نخست‌وزیری در حضور امام مورد بحث قرار گرفت. مهندس بازرگان در زمینه‌ی انتخاب خود به نخست‌وزیری می‌گوید:

«مطلب را باید از عصر روز چهاردهم بهمن‌ماه، سه روز بعد از ورود امام به تهران شروع کنیم. عصر شنبه که به مدرسه‌ی رفاه رفتیم، امام ما را مخاطب قرار داده پرسیدند برای نخست‌وزیر چه کسی را تعیین کنیم. حاضران ساکت مانده به یکدیگر نگاه می‌کردند. اسامی اشخاص از جمله آقای صدرحاج سیدجوادی بین‌الائین به میان آمد. نمی‌دانم مرحوم مطهری بود یا یکی دیگر از روحانیون شورای انقلاب، مرا مطرح کرد. اعضای غیرروحانی هم کسی را در نظر نداشتند، ولی نظر عموم روی من رفت و اگر کسی موافقت نداشت، حرفی نزد. آیت‌الله خمینی تبسم و اظهار خشنودی کرده، گفتند به این ترتیب خیالم از هر دو طرف راحت شد... شورای انقلاب اصرار داشت فوراً از

من بله بگیرد و اعلامیه صادر کند. من نخواستم فوراً قبول کنم و گفتم اجازه دهید مطالعه [و] مشورتی بنمایم... آیت‌الله خمینی با تبسم فرمودند بگذارید فردا صبح.

صبح یکشنبه پانزدهم بهمن ماه ۱۳۵۷، حوالی ساعت ده جلسه کردیم. مقدمتاً از حسن‌ظن آقایان و شخص امام تشکر کردم، بعد با اشاره به متن حاضر شده اساس‌نامه (مصوب شورای انقلاب) متذکر شدم که شورای انقلاب، مقام مجلس ملی را دارد و می‌تواند مرا عزل نمایند... پس از تذکر و تصریح مطالب فوراً گفتم خواهش می‌کنم آقایان نسبت به رأی و پیشنهادی که دادید تجدید نظر فرمایند.»

مهدی بازرگان در ادامه می‌گوید که با اشاره به سوابق و نیز منش سیاسی اعلام کردم:

«معتقد به دموکراسی و اهل همکاری و مشورت و اعتقاد به دیگران هستم و خیلی مقید به نظم بوده از تندی و تعجیل احتراز می‌کنم و علاقه‌مند به مطالعه و عمل تدریجی هستم. در گذشته این طور بوده‌ام و برای آینده هم همین رویه‌ام را عوض نخواهم کرد...»

عکس‌العمل مثبت یا منفی ندیدم. من تکرار کردم که غیر از آنچه بوده‌ام نخواهم بود... سکوت و قبولی و اصرار مجدد آقایان روحانی شورای انقلاب و امام در برابر شرایط و اتمام صحبت من، باعث تعجبم شد و انتظار آن را نداشتم.»

ولی برخی اعضای شورای انقلاب اسلامی از جمله اکبر هاشمی رفسنجانی تأکید می‌دارند که مهندس بازرگان شرایطی را عنوان نکرد و صرفاً از روحیه و منش و شیوه‌ی کاری خودشان سخن گفتند. و به این ترتیب، مهندس بازرگان را به‌عنوان نخست‌وزیر موقت انتخاب کردند. مراسم معارفه‌ی مهندس بازرگان در بعدازظهر شانزدهم بهمن ماه ۱۳۵۷، در آمفی‌تئاتر مدرسه‌ی رفاه برگزار شد. کمیته‌ی استقبال از امام که

هماهنگی همه‌ی برنامه‌های امام را بر عهده داشت، بعد از اعلام برگزاری مراسم فو، آملی‌تاتر را مرتب و جایگاه مخصوص استقرار خبرنگاران امام و اعضای شورای انقلاب را مشخص کردند و رأس ساعت هفده بعدازظهر، مراسم شروع شد.

ابتدا امام در بیاناتی با اشاره به آشفتگی حاکم بر کشور، بر لزوم غلبه بر این آشفتگی‌ها تأکید کردند و سپس با اشاره به فلسفه‌ی حکومت در اسلام و نیز یادآوری شیوه‌ی حکومت‌داری امام علی (ع) و عدالت آن امام همام، فرمودند: «ما می‌خواهیم یک همچو حکومت عدلی ایجاد کنیم.» سپس با اشاره به تاریخچه‌ی رژیم پهلوی آن را غیرقانونی دانستند و سپس تأکید کردند:

«ما برای این که خاتمه دهیم به وضع کشور ما به واسطه‌ی اتکا به این آرای عمومی که شما الآن می‌بینید و دیدید تاکنون که آرای عمومی با ماست و ما را به عنوان وکالت بفرمایید یا به عنوان رهبری همه قبول دارند. از این جهت ما یک دولتی را معرفی می‌کنیم، رئیس دولت را معرفی می‌کنیم موقتاً دولتی تشکیل دهد که هم به این آشفتگی‌ها خاتمه بدهد و هم یک مسأله‌ی مهمی که مجلس مؤسسان است، انتخابات مجلس مؤسسان را درست کند و مقدمات آن را درست کند و مجلس مؤسسان تأسیس شود و همین طور مجلس انتخابات هم درست بشود و آنها دولت دائمی را انتخاب بکنند و مجلس مؤسسان که به آن القا می‌شود که جمهوری اسلامی را در فراندوم بگذارد، در فراندوم بگذارد جمهوری اسلامی را، با این که اعتقاد این است که دیگر احتیاج به فراندوم نیست و مردم مکرر به جمهوری اسلامی رأی داده‌اند، لکن برای این که بهانه‌ها تمام بشود و شمارش آرا بشود و ما آزادانه باید یک همچو کاری بکنیم تا مردم بدانند تا همه‌ی عالم بدانند که رأی آزاد که مردم می‌دهند به که می‌دهند و به چه رژیمی می‌دهند. لهذا ما دولت موقت را تعیین کردیم و چون جناب آقای مهندس مهدی بازرگان را سال‌های طولانی است از نزدیک می‌شناسم و یک مردی است صالح، متدین، عقیده‌مند به دیانت و امین و ملی و

بدون گرایش به یک مثنی که برخلاف مقررات شرعی است، من ایشان را معرفی [می‌کنم] یک تنبه دیگری بدهم و آن این که من ایشان را حاکم کردم، یک نفر آدمی هستم که به واسطه‌ی ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم ایشان را قرار دادم و ایشان را که من قرار دادم واجب‌الاتباع است. ملت باید تدبیر از او اتباع کنند...».

پس از بیانات امام، متن حکم نخست‌وزیر که پس از تعیین کلیات آن توسط امام با مشورت آقایان: بازرگان، مطهری، حجة‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی، مهدوی کنی، یدالله سجابی، ابراهیم یزدی و چند نفر دیگر تهیه شده بود، توسط حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی قرائت شد:

«بسم الله الرحمن الرحيم.

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان:

بنا به پیشنهاد شورای انقلاب برحسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آرای اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است و به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب اسلام و اطلاعاتی که از سوابق تان در مبارزات اسلامی و ملی دارم، جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و وابستگی به گروهی خاص مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم تا ترتیب اداری امور مملکت و خصوصاً، انجام رفراندوم و رجوع به آرای ملت درباره‌ی تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم، جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون اساسی جدید را بدهد. مقتضی است که اعضای دولت موقت را هر چه زودتر با توجه به شرایطی که مشخص نموده‌ام تعیین و معرفی نمایید. کارمندان دولت و ارتش و افراد ملت با دولت موقت شما همکاری کامل کرده و رعایت انضباط را برای وصول به اهداف مقدس انقلاب و سامان یافتن امور کشور خواهند کرد.»

مهندس مهدی بازرگان سپس در حضور امام این حکم را از دست اکبر هاشمی
رفسنجانی گرفت و سپس به ایراد سخنرانی پرداخت:

«خدای بزرگ را شکر می‌کنم که چنین اعتبار و حسن شهرتی را که به هیچ
وجه اهمیت و لیاقت آن را نداشتم، به من ارزانی داشته و همین موهبت الهی
باعث شده که آیت‌الله ابراز اعتماد و چنین مأموریتی را به بنده عنایت بفرمایند.
همچنین تشکر از ملت ایران می‌کنم که آیت‌الله مکرر تأکید فرموده که به نام
ملت، همصدای ملت و برای ملت، گام‌ها و صداهای خود را برداشته و بلند
کرده.

این مأموریت، یعنی سیاست دولت موقت و تشکیل حکومت در شرایط بسیار
دشوار و خطرناک، عظیم‌ترین شغل و وظیفه و در عین حال بزرگ‌ترین
افتخاری است که به بنده واگذار شده است. شاید حق داشته باشم بگویم که
دشوارترین وظیفه و کاری است که در طول تاریخ هفتاد و دو ساله‌ی
مشروطیت ایران به نامزدها و مأموران نخست‌وزیرهای دیگر داده شده باشد.
قاعدتاً با توجه به جثه‌ی نحیف و نواقص و معایب خودم نمی‌بایستی قبول این
مسئولیت را کرده و زیر بار چنین امری رفته باشم، ولی از یک طرف بنا به
ضرورت و وظیفه و مسئولیت طبیعی و انتظاری که داشتند، مجبور بودم ناچار
شوم قبول کنم و مخصوصاً، با تأسی به رویه و سستی که خود آیت‌الله در
سراسر دوران اداره و رهبری جنبش داشته‌اید و با عزم راسخ و ایمان کامل به
خدا و اعتماد به موفقیت این راه [را] رهبری فرموده‌اید، من هم همین راه را
می‌پیمایم و این اولین درسی است و اولین دستوری است که از آیت‌الله گرفته‌ام
و فرمایش حضرت علی‌بن‌ابی‌طالب را به کار بسته‌ام و می‌بندم که فرموده‌اند:
«وقتی در برابر امر خطیر و کار مشکلی قرار گرفتید تردید نکنید، وارد شوید و
به حول و قوه‌ی الهی مشکلات و مسائل حل خواهند شد». بنابراین عرض
می‌کنم که با امید به خدا و امتنان از آیت‌الله و انتظار از ملت ایران و ملت جهان
این مأموریت خطیر را قبول و تعهد کردم. برای مخاطرات و زحماتش آماده‌ام

و تا آنجا که مربوط به بنده باشد کوشش و منتهای کوشش و نهایت جهاد را در راه ملت عزیز ایران خواهم کرد و لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.»

سپس حضرت امام در بیاناتی کوتاه فرمودند:

«من بعد از تشکر از ملت ایران که در این مدت‌های طولانی رنج و زحمت بردند و با دادن خون خودشان برای اسلام خدمت کردند، مطلبی را می‌خواهم به عرض ملت برسانم و این است که نظر خودشان را راجع به دولت آقای مهندس بازرگان که الآن یک دولت شرعی اسلامی است اعلام کنند، هم به وسیله مطبوعات، هم به [وسیله] تظاهرات آرام در شهرها و در دهات و در هر جایی که مسلمان هست، نظر خودشان را راجع به دولت اسلامی آقای مهندس مهدی بازرگان اظهار کنند.»

سپس در مصاحبه‌ی مطبوعاتی کوتاهی تأکید کرد که اگر ارتش و نیز بختیار از پذیرش این دولت سرپیچی کنند، در وقت مقتضی به مجازات جزایی اسلام خواهند رسید.

مهندس مهدی بازرگان نیز بعد از پایان مراسم، در مصاحبه‌ای مطبوعاتی شرکت کرد و به پرسش‌های خبرنگاران پاسخ داد. وی در این مصاحبه ضمن تأکید بر نهراسیدن از تهدیدات بختیار و نیز ارتش، تأکید کرد که این تهدیدها کوچک‌تر از آن است که بتوان درباره‌ی آن اندیشه کرد و سپس در جواب به بختیار که تأکید کرده بود تشکیل کابینه‌ی موقت جدی نیست و فقط سایه و خیال است، اعلام کرد که این کابینه نه کابینه‌ی سایه است و نه خیال، بلکه کابینه‌ی جدی است، خیلی هم جدی.

پس از اعلام خبر نخست‌وزیر مهندس بازرگان و درخواست امام از مردم مبنی بر تأیید وی از طریق مطبوعات و تظاهرات، مردم در سراسر کشور با حضور در خیابانها و برگزاری راهپیمایی‌ها، حمایت خود را از دولت مهندس بازرگان اعلام کردند. در هفدهم بهمن ماه در تهران، مردم از مناطق مختلف تهران به طرف مقر حضرت امام در مدرسه‌ی رفاه و علوی راه افتادند و شعارهایی چون: «بازرگان، بازرگان، حکومت

مبارک». «مهندس بازرگان، نخست‌وزیر ایران». «بازرگان، بازرگان، مجری حکم قرآن». «فرموده‌ی خمینی، برای ما چو جان است، نخست‌وزیر محبوب، مهدی بازرگان است، نخست‌وزیر محبوب، منتخب امام است، بر او ز جانب ما، از جان و دل سلام است و...» را سر می‌دادند. آنان از خیابان‌های ژاله (شهدا)، شهباز، دماوند، نظام‌آباد، گرگان و... حرکت کردند و سپس در طول خیابان شاهرضا به راهپیمایی خود ادامه دادند.

در دیگر شهرستان‌ها نیز مردم با حضور در تظاهرات و راهپیمایی‌ها شعارهایی در حمایت از وزیران دولت مهدی بازرگان سر دادند و از تصمیم حضرت امام پشתיبانی کردند. در شهر قم، راهپیمایی عظیمی با شرکت بیش از ۵۰۰ هزار نفر برگزار شد و در آبادان، ۳۰۰ هزار نفر با شعارهای کوبنده‌ی خود از تصمیم امام قدردانی کردند. کارکنان اعتصاب کننده‌ی شرکت نفت نیز با صدور اطلاعیه‌ای، پشתיبانی خود را از مهندس بازرگان اعلام کردند. در اهواز هزاران نفر از مردم انقلابی در حسینیه‌ی اعظم شهر اجتماع کردند و از تصمیم امام در انتصاب مهدی بازرگان به نخست‌وزیری قدردانی کردند. سخنران این مراسم نیز آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی بود. در اردیبهل ۱۲۰ هزار نفر از مردم به خیابانها ریختند و در حالی که روحانیت شهر چون آیات عظام مسائلی و غنی اردبیلی، پیشاپیش مردم حرکت می‌کردند، مردم با شعارهای کوبنده‌شان ضمن محکوم کردن دولت بختیار، از مهندس بازرگان پشתיبانی کردند. در سقز، اراک، اصفهان، یزد، شوشتر و دیگر شهرهای کشور نیز تظاهرات مشابهی برگزار شد. جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران در اطلاعیه‌ای مردم را دعوت کرد تا روز نوزدهم بهمن ماه، با شرکت در تظاهراتی گسترده حمایت خود را از مهندس بازرگان اعلام کنند و تشکل‌های سیاسی دیگر نیز در اطلاعیه‌هایی با این مضمون به ضرورت شرکت مردم در تظاهرات نوزدهم بهمن ماه تأکید کردند و خواستار حضور مردم در آن راهپیمایی‌ها و تأیید دولت مهندس بازرگان شدند. به این ترتیب، خواست امام مبنی بر تأیید نخست‌وزیری بازرگان توسط مردم اجابت شد.

در صبح روز هجدهم بهمن‌ماه ۱۳۵۷، مهندس بازرگان در حالی که وسایل ضروری شخصی خود را همراه داشت، وارد مدرسه‌ی رفاه شد و ضمن استقرار در آن مدرسه اعلام کرد که به نخست‌وزیری نخواهد رفت و مقرر امام را به عنوان دفتر نخست‌وزیری برگزید و در آنجا مشغول به کار خواهد شد.

در روز نوزدهم بهمن‌ماه، بنا به دعوت قبلی روحانیت مبارز و گروه‌های مذهبی-سیاسی دیگر، راهپیمایی گسترده‌ای در سراسر کشور صورت گرفت. در شهر تبریز با دعوت روحانیت مبارز و در لیبیک به فرمان امام مبنی بر حمایت از بازرگان، بالغ بر صدها هزار نفر به خیابان‌ها ریختند و در حالی که همافران و کارکنان پایگاه یکم شکاری تبریز در میان آنان حضور داشتند، شعارهایی در حمایت از مهدی بازرگان سردادند. در سلماس، هشترود، خلخال، ممقان، سراب، ماکو و... تظاهرات مشابهی صورت گرفت. در شیراز، اجتماعی نزدیک به صد هزار نفر در مقبره‌ی شاهچراغ (ع) آن شهر تشکیل شد و در آن اجتماع، آیت‌الله بهاء‌الدین محلاتی در حمایت از دولت بازرگان سخنرانی کرد. در مسجد جامع آن شهر نیز اجتماع گسترده‌ی دیگری تشکیل شد که سخنران آن آیت‌الله دستغیب بود. این تظاهرات با واکنش عوامل رژیم پهلوی همراه شد که طی آن حمیدرضا نوروزی و حمید طالبیان - از تظاهرکنندگان - به شهادت رسیدند. در بندر دیر، مردم چهار ساعت در خیابان‌ها راهپیمایی کردند و علیه رژیم شاه و در حمایت از دولت بازرگان شعار سر دادند. در اصفهان، صدها هزار نفر در میدان نقش جهان، اجتماع کردند و فرمان امام را لیبیک گفتند. شصت نفر از تظاهرکنندگان در حالی که تمثال مبارک امام را در طول $۶/۵ * ۸/۵$ متر حمل می‌کردند، جلوه‌ای خاص به این تجمع بخشیده بودند. در اردکان یزد هزاران دانش‌آموز و بازاری و کشاورز در خیابان‌های شهر رژه رفتند و در حمایت از دولت بازرگان شعار سر دادند. در تهران نیز مردم به خیابان‌ها ریختند و در حمایت از دولت بازرگان شعار دادند. دسته‌های مردم از خیابان‌های شهناز، نیروی هوایی، فرح‌آباد، میدان خراسان، نارمک،

بدرثانی، نظام آباد و... به سوی میدان آزادی به راه افتادند و شعارهایی چون: «بازرگان، دولت قانونی ایران، بازرگان، حامی دین و قرآن. در انقلاب امام و امت، گردیده برپا هیأت دولت، دولت بازرگان به جاست، انا فتحنا مورد تأیید ماست...» در حمایت از دولت بازرگان سر می دادند، پس از پایان تظاهرات، آنان قطعنامه ای را قرائت کردند که با صدای تکبیر، آن را تأیید می کردند. در این قطعنامه قید شده بود:

«اکنون که مبارزات قهرمانانه ی ملت مسلمان ایران به مرحله ی حساس تری رسیده و رهبر عالی قدر انقلاب یکی از چهره های محبوب اسلامی و ملی را به ریاست دولت موقت برگزیده است، در این اجتماع عظیم و پرشکوه خواسته های خود را ضمن این قطعنامه اعلام می کنیم:

۱- ما فرار شاه و بازگشت امام به کشور و اعلام دولت موقت را گام های نخستین در راه پیروزی انقلاب ملت می دانیم، ولی در عین حال معتقدیم که ملت ما تا رسیدن به پیروزی نهایی که محور کامل نظام استبدادی و استقرار جمهوری اسلامی است، مبارزه ی خود را با همبستگی و شکیبایی کامل ادامه دهد.

۲- ما تصمیم رهبر انقلاب در مورد انتخاب جناب آقای مهندس مهدی بازرگان برای ریاست دولت موقت را صمیمانه تأیید می کنیم.

۳- ما از همه ی نیروهای انتظامی، ارتش، ژاندارمری و شهربانی می خواهیم هر چه زودتر مراتب اطاعت خود را از مهندس مهدی بازرگان و دولت او که مورد تأیید ماست اعلام کنند.

۴- ما از همه ی کارکنان نخست وزیری، وزارتخانه ها و مؤسسات دیگر دولتی که قبلاً نیز همبستگی خود را با ملت و جنبش انقلابی او اثبات کرده اند، می خواهیم که تنها از حکومت جدید که مورد تأیید ملت است، اطاعت کنند و نشان دهند که دولت غیرقانونی را به هیچ وجه به رسمیت نمی شناسند.

۵- ما به رئیس و اعضای دولت غیرقانونی [بختیار] اخطار می کنیم که بیش از این رودرروی ملت نایستند و برکناری خود را هر چه زودتر اعلام کنند.

۶- ما از کسانی که به انتخابات فرمایشی - به عنوان نماینده‌ی شورا و سنا - به مجلسین رفته‌اند می‌خواهیم که هر چه زودتر کناره‌گیری خود را از این سمت غیرقانونی اعلام کنند و خانه‌ی ملت را ترک کنند.

۷- ما به دولت‌های جهان اعلام می‌کنیم که از این تاریخ تنها قراردادهای و موافقت‌نامه‌هایی در نظر ملت ایران اعتبار قانونی دارد که به تصویب دولت موقت رسیده باشد.»

و به این ترتیب، به مهندس بازرگان رأی اعتماد دادند.

امام خمینی عصر روز نوزدهم بهمن ماه و در دیدار گروه‌هایی از مردم، ضمن تشکر از آنان، از اجابت دستور خود در حمایت از دولت بازرگان فرمودند:

«... باید همه‌ی خبرگزاری‌ها بدانند که این اجتماع عظیمی که در ایران از مرکز گرفته تا آخر، شهرستان‌ها، قصبات برای پشتیبانی از این دولت بوده است. این کافی است برای جواب آنها که گفته می‌شود و می‌گویند: «باید ملت بگوید» ملت با چه زبانی بگوید؟ ملت فریاد می‌زند، ملت چندین وقت است، چندین سال است که در این اموری که دارد، فریاد می‌زند. امروز هم با فریادها با شعارها، پشتیبانی خودشان را از دولت اسلامی اعلام کردند و اظهار تنفر از مخالفین کردند.»

و سپس تأکید کردند:

«خوب است که این مخالفین دست از خطاها بردارند. دیر نشده است. اینها برگردند به دامن ملت، باز هم توبه‌ی آنها قبول است. اینقدر با ملت لجاجت نکنند، اینقدر ملت را اذیت ندهند. الآن به من اطلاع دادند که در گرگان و بعضی جاهای دیگر در این روزها کشتار شده است. آخر چرا اینطور کارها می‌شود. این چماقدارها که سابق محمدرضا در پناه آنها زندگی می‌کرد، حالا شماها در پناه آنها زندگی می‌کنید... چرا اینقدر با ملت لجاجت می‌کنید؟ ما می‌خواهیم که این مملکت آرامش داشته باشد. ما صلاح همه‌ی ملت را می‌خواهیم. ما می‌خواهیم یک ارتش مستقل داشته باشیم که مربوط به غیر

نباشد، مربوط به ملت باشد. ارتش باید برگردد به دامن ملت... ما با آغوش باز آنها را پذیرفتیم، شماها برگردید و همه‌ی ارکان دولت برگردند. من اعلام می‌کنم که موافقت کردن با این دولتی که ما فراهم کردیم و آوردیم تکلیف شرعی همه است و مخالفت کردن بر همه‌ی محرم است. ما اعلام می‌کنیم که خدمت به این دولت طاغوتی، خدمت به طاغوت است، خدمت به شرک و کفر است... خدمت به اجانب است. نباید به اینها خدمت بکنید. من از خدای تبارک و تعالی می‌خواهم که ایران یک ایران آزاد و مستقل باشد. من از ملت می‌خواهم که همینطور که ادامه دادند تاکنون نهضت خودشان را، باز ادامه دهند تا این که به پیروزی نهایی واصل شویم. پیروزی ان‌شاءالله نزدیک است و رمز پیروزی وحدت کلمه است. باید همه کلمه‌ی خود را واحد کنید. باید همه پشتیبان باشید تا این که به پیروزی برسید... شما مردم ملت شریف ایران ثابت کردید که با یک قدم راسخ و با یک نظم و یک اراده‌ی مصمم کارها را دارید پیش می‌برید و یکی پس از دیگری این قوای شیطان را منهدم کنید.»

این در حالی بود که بختیار همچنان سوار بر توسن وهم و خیال، خود را تنها دولت قانونی می‌دانست و وقتی از وی درباره‌ی دولت بازرگان سؤال شد، جواب داد: «تا زمانی که این شوخی‌ها ادامه دارد، کاری به آنها ندارم، اما اگر پا را از این فراتر نهند، پاسخ آنها داده خواهد شد.» او چندی بعد، پا را فراتر نهاد و گفت که در صورت معرفی دولت توسط بازرگان، به ارتش دستور خواهم داد تا وزرای کابینه‌ی بازرگان را شناسایی و بازداشت کنند. او که پیش‌تر از این، تشکیل دولت توسط امام را امری بعید می‌دانست گفته بود که اگر امام قصد دارد یک دولت کوچک مثل واتیکان در قم تشکیل دهد، از آن حمایت می‌کند و حتی از آن استقبال هم می‌کند، ولی این بار دولت در پایتخت تشکیل شده بود و نخست‌وزیر، مورد تأیید میلیون‌ها ایرانی قرار گرفته، به طور رسمی شروع به کار کرده بود، ولی بختیار را توان قبول این واقعیت نبود. او در جواب ارتشبد قره‌باغی که نگرانی خود و کمیته‌ی بحران (فرماندهان سه‌گانه‌ی ارتش و

رئیس ستاد ارتش) را از انتصاب بازرگان و هراس از تعیین هیأت دولت و وزیران و بیانیه‌های کارکنان وزارتخانه‌ها در حمایت از وزیران انتخابی بازرگان و نیز تظاهرات مردم در حمایت از وزیران انتخابی بازرگان با او در میان نهاد، گفته بود:

«تا موقعی که وزرا در خانه‌هایشان هستند، ما کاری نداریم. هر کاری دل‌شان می‌خواهد بکنند، بچه‌ها هم شاه و وزیربازی می‌کنند. هرگاه خواستند بروند به وزارتخانه‌ها، دم در وزارتخانه‌ها جلوشان را فرمانداری نظامی خواهد گرفت. اگر مقاومت کردند، دستور تیراندازی خواهد داد.»

قره‌باغی در ادامه می‌گوید: «بختیار درباره‌ی وزرای تعیین نشده‌ی آقای بازرگان می‌گوید: «دستور دادم ارتشیان وزرای کاذب کابینه‌ی بازرگان را بازداشت کنند»، ولی نمی‌گوید چرا دستور بازداشت خود آقای بازرگان - نخست‌وزیر تعیین شده - را صادر نکرد.

فرماندهان ارتش نیز در تشتت و اختلاف بودند. آنان که نگاه‌شان فقط به آمریکا بود و از خود اراده‌ای نداشتند، گیج و مبهوت نظاره‌گر اتفاقات بودند و فقط توصیه‌ها و راهکارهای پیشنهادی آمریکا را در جلسه‌های خصوصی خود بیان می‌کردند. دستگاه دیپلماسی آمریکا نیز همچنان در قبال انقلاب اسلامی در اختلاف بودند و آن را به فرماندهان ارتش نسبت می‌دادند. ارتشبد قره‌باغی - رئیس ستاد بحران - گویاترین روایت را از این موضوع ارائه می‌دهد:

«در جلسات کمیته‌ی بحران برحسب معمول قبل از بحث درباره‌ی مسائل روز، مبادله‌ی اخبار و اطلاعات به عمل می‌آمد. در اولین جلسه بعد از انتصاب آقای بازرگان به نخست‌وزیری، ابتدا من جریان تلفن آقای دکتر سعید - رئیس مجلس شورای ملی - و ملاقات تعدادی از نمایندگان مجلس شورای ملی را مطرح کردم. تیمسارها اظهارات مرا در جواب سؤالات آقایان نمایندگان مورد تأیید قرار دادند.

سپس سپهبد بدره‌ای اظهار داشت: «امروز صبح رئیس سیا در ایران آمده بود

به دفترم و به من پیشنهاد می‌کرد که «خوب است آقای خمینی را ملاقات بکنید!» سؤال کردم: «مگر آشنایی قبلی داشتید؟» جواب داد: «بلی در گذشته تماس‌هایی داشتم و گاهی هم ملاقات می‌کردم.» سؤال نمودم: «چه جواب دادید؟» اظهار کرد: «من چیزی نگفتم و گذاشتم که در این‌جا مطرح کنم، تا ببینم چه بکنم.»

سپهبد مقدم اظهار داشت: «بلی صحیح است، ایشان این عقیده را دارد و از این حرف‌ها می‌زند!»

سپهبد ربیعی اظهار کرد: «برعکس، من که امروز صبح، رئیس مستشاری نیروی هوایی را دیدم، می‌گفت که ارتش لازم است از دولت بختیار پشتیبانی کند [!]»

سپهبد بدره‌ای اظهار کرد: «برعکس رئیس مستشاری، نیروی زمینی هم مانند رئیس سیا عقیده دارد که بهتر است با آقای خمینی ملاقات بشود.»
دریاسالار حبیب‌اللهی اظهار داشت: «رئیس مستشاری نیروی دریایی معتقد است که ارتش بهتر است از دولت بختیار پشتیبانی کند [!]»

ارتشبد طوفانیان اظهار نمود: «ژنرال هایزر هم که هر دو طرف را می‌گفت!»
گفتم: «بلی تیمسارها، نظرات ژنرال هایزر و ژنرال گس - مستشار ستاد بزرگ ارتشتاران - را هم که در نظر دارید. یک روز می‌گفتند ارتش لازم است از دولت بختیار پشتیبانی کند، ولی روز بعد پیشنهاد می‌کردند که خوب است ملاقاتی با نمایندگان آقای خمینی و مخالفان داشته باشید. حالا هم به طوری که ملاحظه می‌کنید رئیس مستشاری نیروی زمینی و نماینده‌ی سیا در ایران، به سپهبد بدره‌ای پیشنهاد کرده‌اند که با آقای خمینی ملاقات بکند. قطعاً می‌دانستند که سپهبد بدره‌ای در کمیته‌ی بحران این مطلب را مطرح خواهد کرد» و اضافه کردم: «حالا که سپهبد بدره‌ای این مسئله را مطرح کرده، تیمسارها هر نظری دارید بگویید تا درباره‌اش بحث شود.» از اعضای کمیته‌ی بحران هیچ کس موافق ملاقات با آقای خمینی نیست و همگی متفقاً عقیده

داشتیم که به پشتیبانی از دولت قانونی [!] ادامه بدهیم.»

این در حالی بود که مجلس شورای ملی در فکر برکناری بختیار به صورت قانونی بود. جواد سعید - رئیس مجلس شورای ملی - پیشنهاد کرد که مجلس شورای ملی بختیار را استیضاح کند و به او رأی اعتماد ندهد و پس از آن مهندس مهدی بازرگان به عنوان نخست‌وزیر پیشنهادی به مجلس معرفی و رأی اعتماد گرفته، به عنوان نخست‌وزیر قانونی انتخاب شود و پس از آن مجلس شورای ملی نیز منحل گردد. این طرح در مجلس شورای ملی مطرح شد، و در حالی که حمایت ضمنی ارتش را نیز همراه داشت، پس از چهار ساعت بحث شدید با توجه به این که هفتاد نفر از نمایندگان استعفا کرده بودند، سعید جواد نتوانست آن را به تصویب برساند و طرح رأی عدم اعتماد به بختیار با هشت رأی اختلاف (نود و دو رأی مخالف در مقابل هشتاد و دو رأی موافق) شکست خورد. علاوه بر آن، کارمندان بعضی از وزارتخانه‌ها از ورود وزیران بختیار به آنجا جلوگیری می‌کردند و این امر، بختیار را با بحران عجیبی مواجه کرده بود، ولی بختیار بی‌اعتنا به آن موارد و موانع همچنان خود را نخست‌وزیر قانونی و دولتش را تنها دولت کشور می‌دانست، ولی زمان، آبستن حوادث بود و همافران که از متخصص‌ترین نیروهای ارتش بودند، به دیدار امام رفته با معظم له بیعت کرده بودند.

۲ - دیدار همافران با امام

همافران افراد دیپلمه‌ای بودند که در سال‌های پایانی رژیم پهلوی و به منظور تشکیل کادر فنی پیشرفته برای نیروی هوایی با شرایط خاص و حقوق و مزایای قابل توجه و مکفی پذیرفته شده بودند، ولی در برابر مقررات استخدام نباید به درجه‌ای افسری نائل شوند. آنان بعد از استخدام و طی دوره‌های آموزشی در ایران و نیز آمریکا و گذشت مدتی از تعهدات‌شان، دیگر حاضر به خدمت در نیروی هوایی نبودند؛ چرا

که به علت تخصص‌هایی که داشتند، می‌توانستند به خوبی جذب بازار کار آزاد شوند و در بخش خصوصی به فعالیت بپردازند و از درآمد بیش‌تری نیز بهره‌مند شوند. گروهی از آنان نیز خواستار از میان برداشته شدن مانع ترفیعات خودشان بودند تا به درجه‌ی افسری نائل شوند، چرا که تبعیض آشکار میان آنان و نظامیان وجود داشت. نیروی هوایی در برابر قبول چنین خواست‌هایی مقاومت می‌کرد؛ چرا که در صورت قبول این خواست‌ها اداره‌ی امور فنی که همافران عهده‌دار آن بودند، با اختلال مواجه می‌شد و از طرف دیگر نیز نیروی هوایی توانایی و نیز ظرفیت جذب افسر را نداشت. این عوامل باعث ایجاد نارضایتی نزد همافران شده بود. آنان با توجه به ارتباطاتی که با مراکز آموزشی از جمله دانشگاه‌ها داشتند، در جریان انقلاب قرار گرفته بودند و نارضایتی‌هایشان از ارتش نیز مزید بر علت شده بود. به این خاطر بود که سران ارتش به‌ویژه، نیروی هوایی از آنان هراسان بودند.

همافران از آغاز شدت گرفتن سیر انقلاب اسلامی، تحرکاتی کرده بودند و نارضایتی آنان و نیز همدلی‌هایشان با انقلابیون مشهود بود. آنان از پاییز ۱۳۵۷، در پایگاه‌های خود، علیه رژیم پهلوی تظاهرات و راهپیمایی و نسبت به عملکرد رژیم پهلوی اعتراض می‌کردند. در دی ۱۳۵۷، چند تظاهرات گسترده توسط آنان صورت گرفت و اخبار این تظاهرات‌ها بلافاصله در مطبوعات انعکاس پیدا کرد، ولی ستاد بزرگ ارتشتاران، همواره آن تظاهرات را تکذیب و اعلام می‌کرد که چنین تظاهراتی صورت نگرفته است، ولی با وجود این تکذیب‌ها، تظاهرات و راهپیمایی همافران همچنان تداوم داشت.

این تظاهرات‌ها باعث شد تا ستاد بزرگ ارتشتاران با اعزام هیأت‌هایی، موضوع را بررسی کند.

هیأت‌های اعزامی، پس از بازرسی از پایگاه‌ها، وجود اعتراضات را تأیید کردند و متعاقب آن، تعدادی از همافران بازداشت یا به پایگاه‌های دیگر تبعید شدند؛ از جمله

۴۵۰ نفر از همافران پایگاه شاهرخی همدان، به تبریز منتقل شدند و تعدادی از همافران پایگاه‌های اصفهان و شیراز نیز به خاش تبعید شدند. این اقدامات موجب تحریک دیگر پایگاه‌های همافران شد. در سی‌ام دی ماه، پایگاه نیروی هوایی بندرعباس شاهد راهپیمایی گسترده‌ی همافران بود. آنانکه به نشانه‌ی همبستگی با همافران شاهرخی همدان، وحدتی و... تظاهرات کرده بودند، قطعنامه‌ای را در هفت بند صادر کردند که در آن تصریح شده بود:

- ۱- همافران پایگاه هوایی بندرعباس با ملت ایران و همافران شاهرخی همدان و وحدتی اعلام همبستگی می‌کنند.
- ۲- از دستورات علیه مردم و به نفع دستگاه طاغوت حمایت نمی‌کنیم.
- ۳- احتیاجی به مستشاران نظامی آمریکا نداریم.
- ۴- زیر بار کودتای نظامی نمی‌رویم.
- ۵- هر فرماندهی که قصد کودتای نظامی داشته باشد، اول خودش و بعد طرفدارانش کشته خواهند شد.
- ۶- مستشاران آمریکایی باید از پایگاه هوایی بندرعباس اخراج شوند.
- ۷- مأموران ساواک هر چه زودتر باید از پایگاه هوایی بندرعباس تخلیه شوند.

این موضوع، نگرانی بیش از پیش عوامل رژیم پهلوی را برانگیخت. ژنرال هایزر که آن‌روزها سران نیروهای نظامی را در کمیته‌ای موسوم به کمیته‌ی بحران جمع کرده بود، در این زمینه می‌گوید:

«... خیلی بد به نظر می‌رسید که تمام این مشکلات و مسائل داشت در نیروی هوایی اتفاق می‌افتاد، درست در جایی که ما کمترین انتظار را داشتیم. زیرا آنها تحصیلکرده‌ی آمریکا و نیز تحصیلکرده‌ترین بخش بودند.»

این تظاهرات هر روز شدت پیدا می‌کرد و چون آنان در حساس‌ترین بخش نیروی هوایی- تعمیر و تجهیز ادوات - بودند، هراس عوامل رژیم از اقدامات آنان بیشتر بود.

تیمسار ربیعی در این زمینه در کمیته‌ی بحران قول داد که افراد مظنون را از پایگاه‌ها تخلیه خواهد کرد، ولی این امر به نظر هایزر: «قمار خطرناکی بود چرا که اقدام تنبیهی، علیه چند تن می‌توانست به همبستگی آنان و شورش همگی آنان بینجامد؛» ولی عوامل نظامی براساس گزارش ربیعی، پایگاه‌های اصفهان، بوشهر، پایگاه سوم و تهران را گرفتند و تعدادی از همافران آن پایگاه‌ها را به تهران آوردند. این امر باعث بروز شایعاتی در کشور شد. روزنامه‌ها و جراید خبر دادند که تعداد زیادی از همافران تیرباران شدند و این امر بر هراس همافران و نیز تشدید همبستگی آنان افزود. ژنرال قره‌باغی - رئیس ستاد بزرگ وقت ارتشتاران - مجبور شد در این زمینه، گفت‌وگویی مطبوعاتی ترتیب دهد و آن را تکذیب کند.

شاپور بختیار نیز با حضور در مجلس سنا اعلام کرد: «من به خدا قسم می‌خورم که هنوز یک نفر هم از همافران محاکمه نشده است.»

ولی با وجود این مصاحبه‌ها، فشار افکار عمومی در این زمینه زیاد بود و هر روز شایعاتی در این باره منتشر می‌شد که باعث تشدید همبستگی همافران می‌شد و به تبع آن، بدنه‌ی ارتش نیز تحت تأثیر قرار می‌گرفت. این عوامل موجب شد تا تیمسار ربیعی ضمن دیدار با همافران، آنان را به ادامه‌ی خدمت و پرهیز از تظاهرات ترغیب کند.

ولی همافران همچنان به فعالیت‌های اعتراضی خودشان تداوم می‌دادند. در چهارم بهمن‌ماه ۱۳۵۷، چند هزار نفر از افسران، همافران و درجه‌داران نیروی هوایی همراه گروه‌های دیگر از مردم به منزل آیت‌الله طالقانی رفتند و حمایت خود را از امام خمینی اعلام کردند. آنان در حالی که فریاد می‌کشیدند: «ما پرسنل هوایی هستیم - ما منتظر خمینی هستیم...» وارد خیابان شاهرضا شدند و وقتی با حمله‌ی نظامیان مواجه شدند، به صورت منظم روی زمین نشستند و عوامل نظامی مجبور شدند راه را برای عبور آنان باز کنند. آنان در حالی که لباس فرم نیروی هوایی بر تن داشتند، قطعه‌نامه‌ای را در شش ماده قرائت کردند و در آن، حمایت خود را از امام خمینی اعلام کردند. در این

تظاهرات، نمایندگانی از پادگان شماره ۳، پایگاه یکم ترابری، پایگاه یکم شکاری، پدافند هوایی، فرماندهی آموزش هوایی و قصر فیروزه انتخاب شدند و برای دیدار با آیت‌الله طالقانی به منزل وی رفتند. آنان همچنین در قطعنامه‌ی خود و نیز شعارهای خودشان، ضمن جدایی از «ارتش طاغوت»، «پیوستگی خود را به ملت» اعلام کردند و با تکرار شعار: «به فرمان خمینی، نظامیان ملی، از طاغوت گسستیم، به ملت پیوستیم»، هدف خود از این تظاهرات را اعلام کردند.

همزمان در بوشهر نیز نزدیک به پنج هزار نفر از افسران، درجه‌داران و همافران نیروی هوایی در تظاهراتی آرام شرکت کردند و با صدور اطلاعیه‌ای، ضمن اعلام همبستگی با ملت، مخالفت خود را با رژیم پهلوی اعلام کردند. همافران پایگاه هشتم شکاری اصفهان نیز در هفتم بهمن‌ماه، ضمن برگزاری تظاهرات، بیانیه‌ای را صادر کردند که طی آن، ضمن اعلام همبستگی با ملت ایران و «رهبر سیاسی و مذهبی عالم تشیع» - امام خمینی - خواستار برقراری حکومت کامل اسلامی و خروج مستشاران آمریکایی از کشور شده بودند. این تظاهرات تأثیر خود را بر بدنه‌ی ارتش گذاشته بود، چرا که گروه‌هایی از ارتشیان با صدور اعلامیه‌هایی، ضمن حمایت خود از همافران، پیوستن خود به ملت را اعلام می‌کردند. از جمله‌ی آن گروه‌ها، افسران و درجه‌داران تیپ بیست‌ودوی نوه‌د (نیروهای ویژه‌ی هوابرد) بودند که اعلامیه‌ای در این زمینه صادر کردند. در اعلامیه‌ی آنان قید شده بود:

«دستورات و طرح‌های ژنرال هایزر برای ما به هیچ وجه قابل قبول نیست و ما اجرای دستوراتی را که از طریق هیأت استعمارگر آمریکایی و برای از بین بردن انقلاب اصیل و مردمی ملت است، محکوم می‌کنیم.

— دولت غاصب در تاریخ ۵۷/۱۱/۴ عده‌ی زیادی از نظامیان از جمله گردان‌های ۱۸۱ و ۱۵۴ از این یگان را برخلاف میل باطنی آن‌ها در تظاهرات ضد مردمی و ضد انقلاب به حمایت مذبح‌خانه از رژیم پهلوی - جبراً - شرکت داده است که نشانه‌ی بارزی از خیانت سرهنگ رکنی - فرمانده تیپ نوه‌د -

است.

- گروه کثیری از افسران و درجه‌داران تیپ بیست و سه نوه‌د پشتیبانی خود را از قطعنامه‌ی ۱۷ ماده‌ای روز عاشورا که به تصویب چند میلیون ایرانی اصیل رسیده اعلام می‌دارند. در خاتمه، بار دیگر همبستگی کامل خود را با ملت ایران به وسیله‌ی اعتصاب غذا و نظایر آن اعلام و منتظر ورود نایب الامام خمینی هستیم.»

و به این گونه، همبستگی خود را با انقلاب اسلامی اعلام کردند.

همافران، مبارزات خود علیه رژیم پهلوی را تداوم دادند و تا ورود امام به کشور همچنان در صحنه بودند. بعد از ورود امام به کشور، بر این گونه اقدامات همافران افزوده شد. حضرت امام در سخنرانی تاریخی خود در بهشت‌زهرا، تهران، در بدو ورود به کشور، از همافران و درجه‌داران ارتش به خاطر همراهی‌شان در انقلاب اسلامی تشکر کردند و فرمودند:

«و اما تشکر می‌کنم از این قشروهایی که متصل شدند به ملت. اینها آبروی خودشان را، آبروی کشورشان را، آبروی ملت‌شان را حفظ کردند. این درجه‌دارها، همافرها، افسرهای نیروی هوایی، اینها همه مورد تشکر و تمجید ما هستند و همینطور آنهایی که در اصفهان، در همدان و در سایر جاها اینها تکلیف شرعی، ملی، کشوری خودشان را دانستند و به ملت پیوستند و پشتیبانی از نهضت اسلامی ملت را کردند، ما از آنها تشکر می‌کنیم...».

به این ترتیب، ضمن تأیید اقدامات آنان، آن را تکلیف شرعی ایشان دانستند.

پس از آن نیز همافران، به راهپیمایی‌ها و تظاهرات خود علیه رژیم پهلوی تداوم دادند. از جمله همافران در چهاردهم بهمن ماه، در شهرستان بهبهان تظاهرات کردند و علیه رژیم پهلوی و در حمایت از امام خمینی شعار دادند. یک روز بعد، صدها تن از همافران، به دیدار امام رفتند و وفاداری خود را نسبت به انقلاب و امام اعلام کردند. آنان در حالیکه شعار: «ما همه سرباز توایم خمینی، گوش به فرمان توایم خمینی» سر

می‌دادند، حمایت [خود] را از امام اعلام می‌کردند. خانواده‌های همافران دستگیر شده نیز با حضور در تظاهرات و راهپیمایی‌ها، خواستار آزادی دستگیرشدگان بودند. در روز شانزدهم بهمن‌ماه، گروهی از آنان در کانون وکلای دادگستری تجمع کردند و خواستار آزادی همافرانی شدند که دستگیر شده بودند. در این تحصن، علاوه بر خانواده‌های همافران، گروهی از مردم، از جمله کارکنان برخی نهادها و سازمان‌های دولتی نیز شرکت داشتند. یکی از اعضای خانواده‌های همافران، گزارشی از وضعیت همافران زندانی ارائه داد و گفت:

«تا آنجا که اطلاع دارم تاکنون ۷۷۰ نفر از افسران و همافران، درجه‌داران و دیگر پرسنل نیروی هوایی از پایگاه‌های مختلف نیروی هوایی دستگیر شده‌اند. آمار این جمع، تعدادی است که از طریق مختلف، توسط خانواده‌های بازداشت‌شدگان به ما رسیده است، به طوری که ما تحقیق کرده‌ایم گروه بیش‌تری که شاید تعدادشان تا ۱۳۰۰ نفر می‌رسد نیز بازداشت و زندانی شده‌اند. از تعداد دستگیرشدگانی که ما اطلاع داریم، ۱۳۶ نفر از پایگاه هوایی بوشهر، ۴۶۰ نفر از پایگاه شاهرخی همدان، ۴۰ نفر از پایگاه یکم شکاری تهران، ۵۷ نفر از پایگاه اصفهان و بندرعباس، ۵۰ نفر از پایگاه‌های شیراز، قصرفیروزه‌ی تهران و ۲۷ نفر نیز از پایگاه دزفول بوده‌اند.»

در همان روز، تعدادی از کارمندان و کارکنان وزارت مسکن و شهرسازی در حالی که شعار: «پرسنل هوایی، ارتش ملی ماست» را سر می‌دادند، به حمایت از همافران پرداختند.

روز نوزدهم بهمن‌ماه، اوج فعالیت‌های انقلابی همافران و پرسنل نیروی هوایی بود. در آن روز، ساعت ده صبح، صدها تن از پرسنل نظامی نیروی هوایی و زمینی ارتش در حالیکه به لباس و یونیفورم نظامی ملبس بودند، به مدرسه‌ی رفاه رفتند و با امام دیدار کردند. در این دیدار که همافران نیز همپای همه‌ی نیروهای نظامی شرکت داشتند، مراسم ابراز وفاداری به امام به صورت رژه نظامی انجام گرفت. نیروها در

حالی که تصاویری از امام و مهندس بازرگان در دست داشتند و پلاکاردهایی با مضامین حمایت از امام حمل می کردند، شعار می دادند: «ما قطره ای از ارتش تو هستیم خمینی» با امام پیمان وفاداری بستند. عکاس هایی که در صحنه حضور داشتند، تصاویری از این صحنه تهیه کردند و بلافاصله فردای آن روز، عکس های حضور پرسنل نظامی در حضور امام با لباس و یونیفورم نظامی در روزنامه ها منتشر شد. بلافاصله بعد از انتشار آن عکس ها، ارتش به تکذیب آن پرداخت و آن را جعلی و مونتاژ شده نامید. ارتشبد قره باغی در این زمینه می گوید:

«غروب روز نوزدهم بهمن ماه، آقای بختیار به من تلفن زده سؤال نمود «روزنامه ی کیهان را دیده اید؟» گفتم: «نه». اظهار کرد: «عکس عده ای از پرسنل نیروی هوایی را در اقامتگاه آقای خمینی چاپ کرده است» و اضافه نمود: «معلوم است که یکی از عکس های مراسم سابق را مونتاژ کرده اند». سؤال نمودم: «چگونه فهمیدید مونتاژ کرده اند». جواب داد: «کاملاً روشن است. ضمناً از سپهبد ربیعی هم سؤال کردم. ایشان هم اظهار نمود: ما بررسی کردیم این عکس مونتاژ شده است و دستور دادیم که در روزنامه ها تکذیب کنند». آقای بختیار اضافه نمود: «تیمسار، شما هم دستور بدهید تکذیب کنند».

سپس ارتش طی اعلامیه ای اعلام کرد:

«عکس، مونتاژ شده و غیر واقعی بودن آن برای هر کسی که به اصول اولیه ی عکاسی و مونتاژ آشنایی داشته [معلوم است] و مقاصد شوم تفرقه اندازان و آنهایی که می خواهند در صفوف به هم پیوسته و مستحکم ارتش رخنه کرده و از این راه به آرمان ها و آرزوهای خود برسند، کاملاً آشکار است. ستاد بزرگ ارتشتاران با جلب توجه هم میهنان عزیز به اینگونه اعمال ناجوانمردانه، دست اندرکاران را به اتهام جعل و نشر اکاذیب به منظور تحریک و اهانت به مقام ارتش که مبرا از دخالت در امور سیاسی است، برابر مقررات قانون و کیفر ارتش تحت تعقیب قرار خواهند داد.»

این در حالی است که هیچ گونه تردیدی در واقعی بودن این عکس وجود نداشت. حسین پرتوی - عکاس این عکس - در مصاحبه‌ای که با هفته‌نامه‌ی حوادث در شانزدهم بهمن ماه ۱۳۷۲، انجام داد در این زمینه می‌گوید:

«حدود ساعت هفت تا هفت و نیم صبح بود که به مدرسه‌ی رفاه رفتم. وقتی به آنجا رسیدم، دیدم خیابان‌ها خلوت است. ساعت هشت و نیم صبح از همه‌ی عکاس‌ها خواستند تا از مدرسه‌ی رفاه بیرون بروند. در جواب ما که از مسئولان ستاد [بودیم] علت را جویا شده بودیم، گفتند: «هیچ عکاسی نباید این‌جا باشد. قرار است همافرها در مقابل امام رژه برونند». من به اتفا مخابرات رفتم و گفتم دوربین من پیش شما باشد، خودم هم پیش شما می‌مانم و عکس نمی‌گیرم. وقتی افسران نیروی هوایی آمدند، با یکی از فرماندهان آنها تماس گرفتم و گفتم: «شما که این چنین کار بزرگی می‌کنید اگر عکسی گرفته نشود، فردا دولت وقت آن را تکذیب می‌کند. بگذارید من از این صحنه چند عکس بگیرم...» آن افسر با چند نفر دیگر هم صحبت کرد و بعد پیش من آمد و گفت: «ما الان در شرایطی هستیم که اگر یکی از افراد و افسران شناخته شوند، بلافاصله وی را دستگیر می‌کنند و مشکلاتی برای آنها پیش می‌آید». در جواب آن افسر گفتم: «این کار علاج دارد. من راه‌حلی را به شما پیشنهاد می‌کنم و آن این است وقتی که امام بالای بالکن برای همافرها سخنرانی می‌کنند و همافرها متوجه سخنان ایشان هستند من از پشت سرشان عکس می‌گیرم». آن‌ها در جواب می‌گفتند که باز هم نمی‌شود همه‌ی افسران را برای جلوگیری از شناخته شدنشان کنترل کرد و گفت که ممکن است بعضی از آن‌ها در عکس شناسایی شوند. قرار بر این شد که دو نفر از همافرها در کنار من بایستند و زمانی که آن‌ها تشخیص دادند که کسی به پشت سرش نگاه نمی‌کند من عکس بگیرم. با چنین شرایطی آنها رضایت دادند و من همین کار را کردم. در حدود هفت، هشت فریم عکس گرفتم و با کسب اجازه از مسئولان کمیته‌ی استقبال، از مدرسه‌ی رفاه خارج شدم. از آنجا که اهمیت عکس را می‌دانستم بلافاصله با

یک تاکسی دربست به روزنامه‌ی [کیهان] رفتم و وقتی واقعه را برای شورای سردبیری تعریف کردم، همگی آنها به اهمیت عکس پی بردند. بعد از این که عکس‌ها حاضر شد به‌رغم این که صفحه‌ی روزنامه بسته شده بود، آن را عوض کردند و یک عکس هفت ستونی از رژه افسران نیروی هوایی در مقابل امام چاپ کردند... برای این که ثابت شود که عکس ما مونتاژ نیست آن را به روزنامه‌ی آیندگان که آن روزها چاپ می‌شد، دادیم تا ثابت شود که ما عکس را مونتاژ نکرده‌ایم.»

این موضوع آن روزها در محضر امام هم مطرح شد و حضرت امام در دستوری، جعلی بودن آن عکس را تکذیب کردند. عباس خواجه‌پیری - از افراد کمیته‌ی استقبال - که آن روزها در مدرسه‌ی رفاه بود، در این زمینه می‌گوید:

«در همان کمیته‌ی استقبال از امام، گاهی برخی اخبار نادرست تکذیب می‌شد... مانند عکس همافرها که در روزنامه‌های داخلی و خارجی چاپ می‌شد. این واقعه، یعنی اتصال ارتش و امام برای رژیم بسیار بااهمیت بود. رژیم هم متقابلاً سعی می‌کرد این واقعه را کمرنگ کند. آنها سعی می‌کردند تا عکس دیدار همافران با امام را جعلی جلوه دهند؛ بنابراین امام دستور دادند جعلی بودن این عکس تکذیب شود.»

خبرگزاری رویترز در خبری اعلام کرد که در ایران، میلیون‌ها تن برای ابراز حمایت از آیت‌الله خمینی به خیابان‌ها ریختند و در میان این تظاهرکنندگان گروهی از همافران و خلبانان نیروی هوایی نیز حضور داشتند که ملبس به لباس نظامی بودند و قبل از پیوستن به تظاهرکنندگان به مقر آیت‌الله رفته، ادای احترام کردند. در این رژه، ابتدا فرمانده آنها با بلندگوی دستی، آنگونه که در سان‌های رسمی معمول است، از امام و با خطاب کردن امام به عنوان فرمانده کل قوا، اجازه خواست تا همافران، رژه را در پیشگاه فرمانده کل قوا آغاز کنند. علی‌اکبر ناطق‌نوری که آن روزها در مقر امام شاهد این مراسم بود، در این زمینه می‌گوید:

«رژه‌ی اینها جلوی امام شروع شد... ما حیران بودیم که جریان دیگر چیست؟
در داخل اتا بی اختیار اشک می‌ریختم. خود همافرها هم در حال رژه اشک
می‌ریختند.»

پس از اتمام رژه، قطعنامه‌ی پرسنل نیروی هوایی توسط یکی از نظامیان قرائت شد.
حضرت امام به این قطعنامه گوش فرا دادند. در این قطعنامه آمده بود:

«۱- تا آخرین قطره‌ی خون در راه آزادی و استقرار جمهوری عدل اسلامی به
مبارزه ادامه داده، همواره گوش به فرمان مجاهد کبیرمان امام خمینی بوده و
هرگونه وظیفه‌ی محوله از سوی رهبرمان را با جان و دل انجام خواهیم داد.
۲- دولت بختیار و نمایندگان مجلسین را غیرقانونی و غاصب حق ملت ایران
می‌دانیم...»

۳- انتصاب شایسته‌ی شخصیت بارز سیاسی-دینی کشور - مهندس مهدی
بازرگان - را به نخست‌وزیری انقلاب از جان و دل پذیرا شده و اطاعت از
دستور دولت قانونی ایشان را وظیفه‌ی خود می‌دانیم.

۴- وجود اشخاص متعفن ضدخلقی آمریکا از قبیل ژنرال هایزر، یعنی ارتش
حامی بختیار و سولیوان و دیگر حامیان بختیار را محکوم می‌کنیم.

۵- از کلیه فرماندهان و پرسنل ارتش می‌خواهیم به صفوف ملت بیوندند.

۶- ما پرسنل نیروی هوایی از کلیه‌ی ملت مبارز ایران [که] با اراده‌ی
آهنین خود از ادامه‌ی بازداشت عده‌ای از برادران دستگیر شده‌ی ما جلوگیری
نمودند، سپاسگزاری می‌کنیم و امید داریم دیگر افسران مبارز، مسلمان و متعهد
نیز به زودی آزاد گردند... برقرار باد حکومت عدل اسلامی.»

سپس حضرت امام در سخنانی خطاب به همافران و پرسنل نیروی هوایی، فرمودند:

«درود بر شما سربازان امام عصر - سلام الله علیه - همان‌طور که فریاد زدید
تاکنون در خدمت طاغوت بودید، طاغوتی که تمام هستی ماها را ساقط کرد.
طاغوتی که خزاین ما را تهی کرد. طاغوتی که ما را برده‌ی خارجی‌ها کرد و از
امروز در خدمت امام عصر و در خدمت قرآن هستیم. قرآن کریمی که سعادت

همه‌ی بشر را بیمه کرده است. قرآن کریمی که هر کس در زیر بیرِ او واقع بشود، در دنیا و آخرت سعید است... ما از همه‌ی شماها، روحانیت از شماها تشکر می‌کند. ما امیدواریم که با به هم پیوستگی بتوانیم این طاغوت‌ها را تا آخر از بین ببریم و به جای او یک حکومت عدل اسلامی که مملکت ما برای خودمان باشد و همه چیز ما به دست خودمان باشد. ما می‌خواهیم سرنوشت خود را خودمان تعیین کنیم نه سفارت آمریکا و شوروی... ما می‌خواهیم ارتش ما آزاد باشد. اسرائیل در آن تصرف نکند، آمریکا در آن تصرف نکند. درود بر شما که قدر نعمت خدا را دانستید و به دامن قرآن پیوستید. درود بر شما که ترک کردید حکومت طاغوت را و به حکومت الله پیوستید. من امیدوارم سایر اشخاص که در آن خدمت هستند، آنها هم وظیفه‌ی خودشان را بفهمند و به ملت پیوندند. ما صلاح همه‌ی شماها را می‌خواهیم. ما می‌خواهیم شماها آزاد باشید. ما می‌خواهیم که مملکت را شما مستقل کنید و ما می‌خواهیم که دیگران، کسان دیگر، کسانی که می‌خواهند در شما تصرف بکنند اینها نباشند. دست اجانب کوتاه باشد. خداوند نصرت به همه‌ی شما عنایت بکند. باید این نهضت را حفظ کنید تا ان‌شاءالله آخر نقطه و نهایت که قیام یک حکومت عدل انسانی اسلامی است به جای یک حکومت طاغوتی.»

پس از پایان این دیدار و ابراز احساسات و نیز ادای احترام همافران و پرسنل نظامی نسبت به امام، آنان از مدرسه‌ی رفاه و علوی بیرون رفتند و به خیل تظاهرکنندگان پیوستند.

آنان در حالیکه پلاکاردی را با این شعارها: «نخست‌وزیر بازرگان مورد تأیید ما همافران و درجه‌داران نیروی هوایی است» و «بختیار هیچ جایگاهی و سنگری در نیروی هوایی ندارد» حمل می‌کردند، به صفوف تظاهرکنندگان پیوستند. هائیزر که آن روزها از ایران رفته بود ولی گزارش‌هایی از سفارت آمریکا در تهران و نیز منابع خبری چون فرماندهان ارتش دریافت می‌کرد، همافران را اولاً، «حدود دویست نفر» ذکر کرد و

دیگر آنکه آنان را افراد «دون پایه‌ی ارتش» قلمداد کرد و در توجیه آن گفت که حضور این دویست نفر اعجاب‌آور نیست، چرا که تعداد کسانی که در تهران از ارتش فرار کرده‌اند بیشتر از اینها بود.

این موضوع انعکاس گسترده‌ای میان عوامل رژیم پهلوی داشت و آنان را سخت به تکاپو انداخت.

هنوز چند ساعتی از دیدار همافران و پرسنل نیروی هوایی پایگاه‌های تهران با امام نگذشته بود که پرسنل و همافران نیروی هوایی اصفهان نیز به دیدار امام شتافتند و با معظم‌له دیدار کردند. در این دیدار که ساعت پانزده و پانزده دقیقه‌ی بعدازظهر در مدرسه‌ی علوی صورت گرفت، ابتدا همافران و افسران پایگاه‌های نیروی هوایی اصفهان سرودی را قرائت کردند و سپس پیامی را به حضور امام ارائه دادند و امام را از انتقال سی فروند هواپیمای فانتوم به عربستان سعودی و اسرائیل آگاه کردند و سپس تقاضا کردند که با توجهات امام خمینی، هر چه زودتر موجبات آزادی پرسنل هوایی که در جریان ممانعت از انتقال هواپیماهای فو و یا اعتراضات‌شان علیه رژیم پهلوی دستگیر شده‌اند، فراهم شود.

حضرت امام نیز در این دیدار ضمن تشکر از «سربازان امام زمان عج»، تأکید فرمودند:

«اگر شما تا حال تحت سلطه‌ی طاغوت بودید، امید است که از این به بعد زیر سایه‌ی امام زمان (سلام‌الله) و از سربازان ایشان محسوب شوید. ما از اوضاع ایران متأسفیم. از اوضاع دولت کنونی ایران تاکنون، تأسفات زیاد است. اینها هر جنایتی داشتند، در حق ما کردند. از بزرگ‌ترین جنایات اینکه با ارتش آنقدر بدرفتاری کردند. توده‌ی ارتش اسلامی بود و متوجه و متعهد است، لکن سرانی که بعضی از سرانی که در خدمت اجانب هستند آن استفاده‌ها را بردند و از این مملکت رفتند و یا می‌روند و سایرین را محروم کردند. الآن که شما به دامن ملت بازگشتید، ملت شما را با آغوش باز می‌پذیرد و ما سعی داریم که

شما ان شاء الله در موقعی که حکومت عدل الهی پیدا شد، با کمال خوشی پذیرایی کنیم. خداوند تعالی شما را حفظ کند. ما از اینکه شما کوشش کردید در راه هدف ما، تشکر می‌کنیم.»

۳ - بیستم بهمن ماه، شدت گرفتن درگیری‌ها

روز جمعه بیستم بهمن ماه ۱۳۵۷، تلویزیون سراسری اعلام کرد که فیلم بازگشت امام خمینی به کشور در دوازدهم بهمن ماه پخش خواهد شد. مردم که بر اثر مخالفت‌های عوامل رژیم شاه نتوانسته بودند ورود امام خمینی به کشور را به طور مستقیم از تلویزیون ببینند، این بار مشتاقانه منتظر بودند تا فیلم مزبور پخش شود. عوامل رژیم پهلوی که در روز دوازدهم بهمن ماه به جای پخش مستقیم ورود امام به کشور، تصویر شاه را با آهنگ سرود شاهنشاهی پخش کرده بودند، این بار نیز به جای پخش صحنه‌ی ورود امام به کشور، ابتدا تظاهرات طرفداران قانون اساسی یا طرفداران شاه را که آن روز در امجدیه برگزار شده بود پخش کردند. این شگرد که از نقشه‌های ژنرال هایزر بود، پیش از این ناکارایی خود را نشان داده بود و مردم چندان به پخش آن بها نمی‌دادند. در پادگان دوشان‌تپه در خیابان تهران‌نو - دماوند فعلی - همافران که مشتاقتر از دیگر مردم، منتظر پخش فیلم امام بودند، به پخش تظاهرات طرفداران شاه واکنش منفی نشان دادند و آنان را به سخره گرفتند. عوامل رژیم شاه که از اقدام همافران در نوزدهم بهمن ماه و دیدار با امام به شدت عصبانی بودند، در انتظار فرصتی بودند تا ضربه‌ای اساسی به آنان وارد کنند و از آنان انتقام بگیرند. در این بین نیروی گارد شاهنشاهی حریص‌تر از دیگر نیروها بود. آنان براساس برنامه‌ای از پیش تعیین شده در پادگان نیروی هوایی استقرار پیدا کرده بودند تا در زمان مقتضی همافران را سرکوب کنند، بنابراین وقتی همافران به استهزای طرفداران شاه پرداختند، بر خشم آنان افزوده شد، ولی وقتی خشم آنان غلیان پیدا کرد که تلویزیون، تصویر امام را نشان داد و

همافران که از مدت‌ها قبل در سالن نمایش پادگان منتظر بودند، به شادی پرداختند و صلوات سردادند. این اقدام، خشم افراد گارد شاهنشاهی را به اوج رساند و به محض این که شادی همافران آغاز شد، آن را به منزله‌ی آغاز عملیات پنداشتند و به سالن نمایش هجوم بردند. شیشه‌ها را شکستند و با مسلسل و انواع سلاح گرم وارد سالن نمایش شدند و همافران را به گلوله بستند. صدای تیراندازی و ناله و ضجه‌های همافران زخمی و نیز کسانی که توانسته بودند از آن مهلکه بگریزند و به خیابان‌های اطراف بروند، مردم را متوجه ماجرا کرد. هنوز نیم‌ساعتی از شلیک اولین تیر نگذشته بود که مردم شهر تهران متوجه ماجرا شدند. آنان از طریق شلیک پیاپی تیرها، از خانه‌های شان بیرون ریختند و ناباورانه و سراسیمه به دنبال محل تیراندازی می‌گشتند. مردم که ابتدا تصور می‌کردند به مقر امام حمله شده است، به سوی مدارس علوی و رفاه روان بودند، ولی ناگهان متوجه نیروی هوایی شدند که صدای شلیک گلوله از آنجا به گوش می‌رسید. طولی نکشید که فریاد اللهاکبر در فضای تهران طنین‌انداز شد و مردم سراسر تهران متوجه درگیری شدند و به قول روزنامه‌ی کیهان «تلفن‌ها به کار افتاد و خبرها و شایعه‌ها، خانه به خانه راه یافت». هنوز شلیک گلوله‌ها همراه با فریادها از مرکز آموزش نیروی هوایی شنیده می‌شد که اخبار و شایعات مربوط به این حادثه تمامی شهر تهران را فراگرفت. طولی نکشید که مردم دور تا دور پادگان دوشان تپه را محاصره کردند و گوش به نواهایی سپردند که از داخل پادگان شنیده می‌شد و استمداد می‌طلبید و نیز صدای تیرهایی که این ناله‌ها را در خود گم می‌کرد. تهران، شبی تاریخی را سپری می‌کرد. مردم بیرون بودند و یارای داخل رفتن را نداشتند و همافران در زیر چکمه‌های سربازان و افسران گارد به خاک و خون می‌غلطیدند. دیگر خبری از حکومت نظامی نبود و ساعت از ۹ گذشته بود و مردم همچنان در خیابان‌ها و به سوی پادگان روان بودند. مردم سراسیمه و نگران در بیرون پادگان فقط شنوای ناله‌های همافران و صدای تیرهای گارد بودند. گروهی می‌خواستند به کمک همافران بشتابند،

ولی گروهی دیگر، آن را خطرناک تشخیص دادند و مانع می شدند. مردم، شب تا صبح در خیابان های اطراف ماندند و با روشن شدن هوا عمق فاجعه نیز مشخص شد. همافری که توانسته بود خود را از حصار افراد گارد به میان مردم برساند، فریادکنان، مردم را به مقاومت دعوت می کرد. او اعلام کرد که در تیراندازی های افراد گارد، تا به حال، چهل نفر زخمی و دوازده نفر شهید شده اند که ۹ نفر از آنان همافر و سه نفر درجه دار هستند. مردم با شنیدن این خبر به هیجان آمدند و بارانی از سنگ به سوی افراد گارد باریدن گرفت. با پرتاب سنگ ها، گاردی ها خشمگین شدند و صدای رگبار این بار به سوی مردم، فضا را پر کرد، زنان، مردان، کودکان و جوانان و پیران، آماج گلوله ها قرار می گرفتند و در سنگ فرش خیابان در خون خود می غلطیدند. در ساعت یک بامداد بیست و یکم بهمن ماه، مرکز فرماندهی آموزش هوایی دوشان تپه، اینگونه به ژنرال قره باغی گزارش داد:

«هنگامی که در مرکز آموزش هوایی دوشان تپه، پرسنل مرکز آموزش فیلم، مراسم بازگشت آقای خمینی را که از تلویزیون نشان داده می شد تماشا می کردند، بین هنرجویان نیروی هوایی که شدیداً نسبت به مشارالیه ابراز احساسات می کردند و افراد گارد شاهنشاهی مأمور نیروی هوایی ایجاد درگیری و منجر به تیراندازی شده است. گزارش تکمیلی و چگونگی را از نیروی هوایی خواسته ایم. به محض وصول به اطلاع خواهد رسید.»

ژنرال قره باغی که از این حادثه متعجب شده بود، از طریق تلفن با ژنرال ربیعی - فرمانده نیروی هوایی - که به قول بعضی از شاهدان در پادگان دوشان تپه حاضر بود، تماس گرفت و او نیز ضمن اعلام اینکه درگیری مختصری بوده، ولی تیراندازی نشده است به ریاست ستاد کل ارتشتاران نسبت به این موضوع اطمینان خاطر داد، در حالی که تیراندازی در داخل پادگان همچنان تداوم داشت.

آمبولانس هایی که در مرکز آموزشی دوشان تپه بودند، زخمی ها را به بیمارستان منتقل می کردند و در این بین یکی از سربازهایی که موفق به فرار از داخل پادگان شده

بود، خبر داد:

«... در درگیری‌های داخل پادگان، یکی از فرماندهان به ضرب گلوله‌ی یک

سرباز به قتل رسیده است.»

او در حالیکه سراسیمه بود، تعدادی اسلحه با خود بیرون آورده بود، آن‌ها را در اختیار مردم قرار داد و متواری شد و به این ترتیب اولین سلاح‌ها به دست مردم افتاد. درگیری‌ها که به نظر می‌رسید به اتمام رسیده است، از ساعت چهار و سی دقیقه‌ی بامداد دوباره شدت گرفت و ساعت هفت و سی دقیقه‌ی صبح وقتی تهران زیر پرتوهای آفتاب روشن می‌شد، همافران نیز که سلاح‌هایی به دست آورده بودند، افراد گارد را از مواضع خود در داخل پادگان به عقب می‌رانند. در داخل پادگان سنگربندی شده بود و هر یک از دو طرف در گوشه‌هایی از پادگان موضع گرفته بودند. این در حالی بود که سپهبد ربیعی هرگونه درگیری بین همافران و گارد را تکذیب و اعلام کرد که تیراندازی در بین نبوده، ولی وقتی او صبح با هلی‌کوپتر از فراز شهر تهران می‌گذشت، مشاهده کرده بود:

«... خیابان‌ها و کوچه‌های شهر را که نگاه می‌کردم، مملو از جمعیت بود. در برخی از خیابان‌ها دسته‌جاتی در حرکت بودند و در بعضی از نقاط هم از طریق ایجاد آتش‌سوزی راه‌بندان کرده بودند... فکر کردم که برحسب معمول باشد، ولی نگران نیروی هوایی بودم. به محض رسیدن به ستاد بزرگ، وضع نیروی هوایی را سؤال کردم. جواب دادند که در تعقیب درگیری دیشب بین پرسنل نیروی هوایی و افراد گارد مأمور در نیروی هوایی تیراندازی شده و در حدود هشت و سی دقیقه به دنبال تظاهرات همافران، مخالفان نیز وارد محوطه‌ی مرکز آموزش شده با کمک پرسنل نیروی هوایی در اسلحه‌خانه را باز کرده، مقادیری اسلحه به دست آنها افتاده است...».

مردم که از سراسر تهران به سوی پادگان دوشان‌تپه روان بودند، با صدها کیسه شن و ماسه به سنگربندی در اطراف پادگان پرداختند. گروهی فریاد می‌زدند کسانی که

خدمت سربازی انجام داده‌اند و می‌توانند از سلاح استفاده کنند، اسلحه بگیرند. همافران که توانسته بودند از راه‌های مخفی به اسلحه‌خانه‌ها دست پیدا کنند، از این طریق به مسلح کردن مردم پرداختند و به این ترتیب، جنگ خیابانی به صورت گسترده شروع شد. همزمان در مساجد تهران نیز سلاح‌هایی میان مردم پخش می‌شد. افراد گارد برای اینکه بتوانند حرکت مردم را کنترل کنند، تانک‌های خود را به صحنه آوردند و از این طریق خواستند میان مردم وحشت ایجاد کنند. در این میان، پیوستن افرادی از پرسنل نیروی زمینی به مردم، سلاح بیشتری را در دسترس مردم قرار داد. ساعت دوازده ظهر روز بیست و یکم بهمن، بسیاری از افراد نیروی هوایی در حالیکه مسلح به مسلسل بودند و مسلسل‌ها را بر روی اتومبیل‌ها قرار داده بودند، شعارگویان در خیابان ظاهر شدند و به مقابله با گارد که مسلح به تانک شده بود پرداختند. مردم نیز که مسلح به سلاح‌های دست‌ساز از جمله کوکتل مولوتوف بودند، به مقابله با تانک‌ها پرداختند و با قرار گرفتن در مسیر تانک‌ها، با کوچک‌ترین و ابتدایی‌ترین وسایل، آنها را از کار می‌انداختند. این امر باعث شد تا هلی‌کوپترهای هوانیروز به کمک افراد گارد بشتابند، ولی مسلح شدن افراد نیروی هوایی به رگبار مسلسل، آنها را از هرگونه اقدامی بازداشت. پس از آن بود که ربیعی شخصاً، به پادگان دوشان‌تپه رفت. او درباره‌ی اقدامات خود در آن پادگان می‌گوید:

«... گفتم تمام افراد بروند مسلح شوند. اسلحه‌خانه‌ها را باز کردند. تهرانچی

بود، میرحسینی بود، الهی بود، چهار تا افسر دژبان بودند، ریختند اسلحه‌خانه‌ها

را باز کردند... اسلحه‌ها را برداشتند، همه رفتند پشت‌بام‌ها،... ۸۰۰۰ نفر پرسنل

نیروی هوایی اسلحه‌ها را بردند به پشت‌بام‌ها و تیراندازی شروع شد.»

این در حالی بود که تمام شهر تهران به حرکت درآمده بود و همافران تنها نبودند.

در مساجد، سلاح میان مردم توزیع می‌شد و آنان را برای مقابله با نیروهای نظامی آماده

می‌کرد. تمام تهران به صورت یک واحد مبارزه علیه رژیم شاه درآمده بود. همه خود را

مكلف به كمك مى دیدند. صدها اتومبیل شخصی نیز به جمع آوری دارو و غذا و ملحفه مى پرداختند و به سوى نیروی هوایی دوشان تپه روان مى شدند. هزاران نفر نیز به سوى مراکز خونگیری مى شتافتند تا در صورت نیاز، خون اهدا کنند. در هر گوشه که صدای رگبار بلند مى شد، هزاران نفر سلاح در دست شتابان به آن منطقه هجوم مى بردند تا بر اوضاع مسلط شوند. صدای آژیر آمبولانس ها نیز که زخمی ها را به بیمارستان ها مى بردند در فضا طنین انداز مى شد. در این اوضاع و احوال بود که بختیار و قره باغی دستور برگزاری جلسه ی ستاد شورای امنیت ملی را دادند.

۴ - تشدید حکومت نظامی و مقاومت مردم

بختیار برای اینکه به گمان خود بتواند بر اوضاع مسلط شود، دستور داد تا ساعات منع آمد و شد از ۹ شب به چهار و سی دقیقه بعد از ظهر تغییر یابد؛ چیزی که قره باغی - ریاست ستاد ارتشداران - چندان امیدى به موفقیت آن نداشت. وی در این باره مى گوید:

«... پس از بررسی گزارش مرکز فرماندهی، به نخست وزیر تلفن کردم. جریان تظاهرات و تقسیم سلاح در شهر و شدت وخامت وقایع اطراف مرکز آموزش دوشان تپه و... را به وی گفتم و اضافه کردم فرمانداری نظامی باید اقدام و جلوگیری نماید. اظهار داشت: «با تیمسار رحیمی در تماس هستم.» او اظهار کرد که امروز سالروز واقعه ی سیاهکل است. مجاهدین و فدائیان، اجتماعات و تظاهراتی در دانشگاه و دیگر نقاط شهر ترتیب داده اند... نباید بهانه دست آنها بدهیم. ما جریانات را بررسی کردیم. به فرمانداری نظامی دستور دادم که ساعات منع عبور و مرور را ساعت چهار و سی دقیقه بعد از ظهر اعلام کند. سؤال کردم: «منظور از تغییر ساعت چیست؟» جواب داد: «مقصود این است که مردم مجبور بشوند بروند به خانه های شان و آرامش در شهر برقرار گردد تا بعد ببینیم چه کار بکنیم.» گفتم: «فکر نمی کنم تغییر ساعت عبور و مرور در

این وضعیت سبب آرامش در شهر شود...».

با وجود تردیدهای قره‌باغی و نیز توجه‌های بختیار برای این کار که تظاهرات فدائیان و مجاهدین را دلیل خود در اتخاذ این تصمیم اعلام کرده بود و هیچ اشاره‌ای به درگیری‌های میان مردم و نیروهای گارد نکرده بود، تلویزیون در اخبار سراسری ساعت چهارده خود این خبر را اعلام کرد. اعلام این خبر، موجی از نگرانی را در میان مردم برانگیخت. حضرت آیت‌الله طالقانی - از روحانیون مبارز و از نزدیکان امام - با صدور اعلامیه‌ای به این مضمون پایان درگیری‌ها را خواستار شد:

«... واقعه‌ی دیشب و امروز صبح پادگان نیروی هوایی، توطئه‌ای است که مسلماً از ناحیه‌ی بعضی از مسئولان جز برای تدارک یک برادرکشی بزرگ‌تر و ایجاد خصومت و دشمنی میان فرزندان ارتشی ما به وجود نیامده است... اینک از طرفین قضیه به عنوان یک پدر روحانی تقاضا دارم برای پیشبرد و تحقق هدف‌های انسانی و نجات‌بخش رهبر ملت - امام خمینی - به ستیزه‌جویی و درگیری خاتمه داده و همه به سرپاخانه‌های خود برگردند... از مقامات بالای ارتش نیز قویاً خواستارم مسئول یا مسئولان تهاجم شبانه به پایگاه فرح‌آباد را تعیین و به مجازات حقه تسلیم نمایند و عموم ملت نیز با تسلط بر اعصاب خود از مداخله‌جویی و مقابله‌های فردی سخت پرهیز کنند.»

حضرت امام که از مدرسه‌ی علوی ناظر حوادث بود، با صدور اعلامیه‌ی اعلام کرد: «ملت شجاع ایران، اهالی محترم تهران، به طوری که می‌دانید اینجانب بنا دارم که مسائل ایران به طور مسالمت‌آمیز حل شود، لکن دستگاه ظلم و ستم چون خود را به حسب قانون محکوم می‌بیند، دست به جنایت زده و در شهرهای گرگان و گنبدکاووس به مردم شجاع مسلمان حمله و کشتار کرده است و در تهران لشکر گارد به طور ناگهانی به نیروی هوایی که به ملت پیوسته است، حمله نموده و نیروی هوایی به کمک مردم، شجاعانه آنان را شکست داده‌اند. من این تعرض غیرانسانی عمل گارد را محکوم می‌کنم. اینان با این برادرکشی

می‌خواهند دست اجانب را در کشور ما باز نگه‌دارند و چپاولگران را به موضع خود برگردانند. من با آنکه هنوز اعلام جهاد مقدس ننموده‌ام و نیز مایلیم تا مسالمت حفظ و قضایا موافق آرای ملت و موازین قانون عمل شود، لکن نمی‌توانم تحمل این وحشی‌گری‌ها را بکنم و اخطار می‌کنم که اگر دست از این برادرکشی برندارند و لشکر گارد به محل خودش برنگردد و از طرف مقامات ارتش از این تعدیات جلوگیری نشود، تصمیم آخر را به امید خدا می‌گیرم و مسئولیت آن با متجاسرین و متجاوزین است. من از ملت شجاع تهران می‌خواهم که در صورتی که قوای متجاوز عقب‌نشینی کردند، با حفظ آمادگی و هشیاری از خدعه‌ی دشمن، آرامش و نظم را حفظ کنند، ولی مجهز و مهیا برای دفاع از اسلام و فرامین مسلمین باشند. اعلامیه‌ی امروز حکومت نظامی، خدعه و خلاف شرع است و مردم به هیچ وجه به آن اعتنا نکنند. برادران و خواهران عزیزم، هراسی به خود راه ندهید که به خواست خداوند تعالی حق پیروز است.

... برقرار باد حکومت عدل اسلامی»

مهندس مهدی بازرگان - نخست‌وزیر منصوب امام - نیز در پیامی حکومت نظامی را «توطئه‌ای علیه پیروزی انقلاب اسلامی مردم و پذیرفتنی ندانست» و به این ترتیب به مخالفت با آن پرداخت. پس از این پیام‌ها، مردم بی‌اعتنا به فرمان حکومت نظامی به خیابان‌ها ریختند و شبکه‌ی منظم و پیوسته‌ی کمیته‌ی استقبال از امام که از بدو ورود ایشان به کشور، اطلاع‌رسانی در این زمینه را به عهده داشت، دستور امام را در سراسر تهران توزیع کرد. روحانیون، سوار بر ماشین‌ها، بلندگو به‌دست، فرمان امام را برای مردم قرائت می‌کردند و از مردم دعوت می‌کردند اعتنایی به فرمان رژیم نکنند. این در حالی بود که بختیار دستور داده بود هر کسی که فرمان منع آمد و شد را رعایت نکند، دستگیر شود. او در مصاحبه‌ای که سال‌ها بعد با رادیو بی‌بی‌سی انجام داد درباره‌ی این تصمیم گفت:

«...یک طرحی داده بودم که اینها اجرا کنند. یک طرحی بود که هر کس حکومت نظامی و منع عبور و مرور را بشکنند، آنها توقیف بشه و با خشونت با دستمال ابریشمی هم نمی شه برخورد کرد...»

ولی مردم بی اعتنا به این تهدید به خیابانها ریختند و بی اعتنایی خود به دستور منع آمد و شد را اعلام کردند. مردم بیشتر از همه جا به سوی پادگان دوشان تپه سرازیر بودند تا ضمن عقب راندن کامل نیروهای گارد، مسلح به سلاح شوند. نیروهای نظامی و ارتش در این زمینه، در صدد کمک گرفتن از دیگر ارگانها بودند تا به وسیلهی آنان همافران و نیز مردم را سرکوب سازند، ولی استمدادهای قره باغی از فرمانداری نظامی و نیروی زمینی نافرجام ماند.

ساعت هجده بعد از ظهر بیست و یکم بهمن ماه، شورای امنیت به ریاست نخست وزیر بختیار تشکیل جلسه داد. قره باغی، افراد شرکت کننده در این جلسه را این گونه برمی شمرد: شاپور بختیار - نخست وزیر - احمد میرفندرسکی - وزیر امور خارجه - جعفر شفقت - وزیر جنگ - ناصر مقدم - رئیس ساواک - امیرحسین ربیعی - فرمانده نیروی هوایی - بدره ای - فرمانده نیروی زمینی - کمال حبیب اللهی - فرمانده نیروی دریایی - احمد علی محققسی - رئیس ژاندارمری - مهدی رحیمی - فرماندار نظامی تهران - علی محمد خواجه نوری - رئیس اداره ی سوم ستاد ارتشتاران - پرویز امینی افشار - رئیس اداره ی دوم و خودش. در این جلسه، ابتدا بختیار از اینکه منع آمد و شد به هیچ وجه رعایت نشده، بلکه اعلام منع آمد و شد سبب آشوب بیشتر نیز شده است و مخالفان در خیابانها مشغول تظاهرات و اغتشاش هستند و مأموران نظامی ناتوان از کنترل آنان، صحبت کرد. سپس درباره ی راهکارهای جلوگیری از شیوع بیشتر حوادث پادگان دوشان تپه بحث شد و برخی از اعضا معتقد به شدت عمل بودند که در نهایت، بختیار با نقل این جمله: «تا به حال صبر کردم، بیش از این نمی شود تحمل کرد» به تیمسار رحیمی دستور داد تا از ساعت نوزده بیست و یکم بهمن ماه،

مقررات حکومت نظامی را در تهران به اجرا گذارد، تظاهرکنندگان را متفر و از اجتماعات جلوگیری کنند و سپس رو به مقدم دستور داد: «طرح خود را به موقع اجرا گذاشته، آن عده را که با هم بررسی کرده‌ایم دستگیر نمایید.» ولی منظور از آن عده را بیان نکرد، در حالی که نه در ساواک آن توان مانده بود تا به دستگیری سران انقلاب پردازد و نه امکان چنین چیزی بود. بختیار و دیگر سران رژیم که هراس داشتند تا مبادا مردم به مسلسل‌سازی یا انبار تسلیحات حمله کنند، دستور دادند تا منطقه‌ی فو به عنوان منطقه‌ی نظامی اعلام شود یا در صورت امکان بمباران شود. بختیار در کتاب «سی و هفت روز پس از سی و هفت سال» و نیز در گفت‌وگو با رادیو بی‌بی‌سی در برنامه‌ی داستان انقلاب اسلامی، بر این نکته تأکید می‌ورزد و می‌گوید:

«... دستور آخری که من دادم کتبی بود و دستور بمباران منطقه‌ی تسلیحات در مسلسل‌سازی بود. در این منطقه همافران و... جمع شده بودند و روز به روز و ساعت به ساعت بر تعداد آنان افزوده می‌شد. من این خطر را دیدم و به ربیعی گفتم: «آیا می‌شود این‌ها را از این‌جا رد کرد یا نه.» او جواب داد: «بله، ولی باید دستور بدهید.» من به ایشان دستور دادم برای اینکه این سلاح‌ها مخصوصاً، سلاح‌های سبک به دست مردم نیفتند... این‌جا بمباران شود، جهنم که ده میلیون دلار از دست می‌دادیم، ولی... این را صورت جلسه کردیم و بعد دستور دادم در شورای امنیت ملی به آقای بدره‌ای که فرمانده نیروی زمینی بود، تانک و افراد بفرستد یک ساعت هم وقت بدهد به افراد اعم از همافر و غیرهمافر که آنجا هستند به وسیله‌ی اعلامیه و به وسیله‌ی بلندگو که آن‌جا را ترک کنند و هر کس ترک نکرد بزنند.»

وی در مصاحبه‌اش با رادیو بی‌بی‌سی در این باره می‌گوید:

«همانجا من کاغذم را به رئیس ستاد ارتش دادم که بزنید، من نوشتم در شورای امنیت، انداختم جلوی ربیعی و گفتم: «شما دستور می‌دهید برای اینکه این اسلحه‌سازی و این چیزهایی که اونجا داریم و این همافریازی که راه

انداختید، به یک جای بدی نرسه، شما بگویند که اینجا منطقه‌ی نظامی است و با تراکت و بلندگو به مردم یک ساعت فرصت بدهید که اگر از اونجا دور نشدند، این منطقه مسلسل‌سازی را بمباران کنید. هر کی هم مُرد با منه جوابش [ولی او اینکار را] نکرد.»

او در این زمینه ژنرال قره‌باغی را متهم می‌کند به این که:

«در این ماجرا مسلماً قره‌باغی هم که از هایزر و از فردوست مخصوصاً، دستور می‌گرفت، نقش خودش را بازی می‌کرد و وقتی ساعت سه بعد از نصف شب من از ستاد کل پرسیدم: «این طرح اجرا شد یا نه؟» گفتند: «به اشکال برخورد است.»

ولی ژنرال قره‌باغی، چنین موضوعی را تکذیب می‌کند و می‌گوید با توجه به اینکه جلسه در ساعت شش بعدازظهر برگزار شد و حمله‌ی مردم به مسلسل‌سازی از نیمه شب شروع شد، چنین موضوعی نمی‌توانست در جلسه‌ی شورای امنیت مطرح شده باشد. او همچنین قسمت پایانی اظهارات بختیار مبنی بر تلفن کردن به قره‌باغی را هم تکذیب کرده و به شدت رد می‌کند. ولی غافل از آنکه اگر چنین فرمانی هم داده می‌شد، اجراشدنی نبود چرا که مخاطب این دستور فارغ از اینکه بدره‌ای بود یا ربیعی، یارای اجرای چنین دستوری نبود. چرا که صبح روز بیست و یکم بهمن‌ماه، تعداد زیادی از نیروهای زمینی به همافران و مردم پیوسته بودند و این امر برقرار بود و طوری نیروی زمینی - مجری دستور را - از هم پاشانده بود که سپهبد صانعی - از فرماندهان نیروی زمینی - روز بیست و دوم بهمن ماه به طور رسمی به قره‌باغی گوشزد کرد:

«... من به علت اینکه زیردست بوم و ارادت به تیمسار دارم، خواستم به عرض تیمسار برسانم که با توجه به اینکه دیشب تا صبح ما در نیروی زمینی بودیم و وضعیت را بررسی می‌کردیم، به تیمسار عرض کنم که تیمسار روی نیروی زمینی حساب نفرمایید.»

به این علت بود که ستاد ارتشتاران خواستار اعزام نیرو از شهرستان‌ها به تهران شد.

یکی از این نیروها، اعزام لشگر زرهی ۸۱ کرمانشاه بود. این نیرو با رشادت مردم استان همدان به رهبری شهید بزرگوار، آیت‌الله سیداسدالله مدنی تبریزی، از حرکت به تهران بازماند. از دیگر نیروهایی که قرار بود برای کمک به تهران اعزام شود، یک گردان از لشگر قزوین بود که آن نیز ناکام ماند و مردم در کاروان‌سرای سنگی راه را بر آنان بستند و از حرکت ممانعت کردند.

در حالیکه نیروهای شاه چنین مستأصل شده بودند، مردم بی‌اعتنا به تهدیدهای رژیم شاه، در خیابان‌ها حضور داشتند و سلاح بر دست به مقابله با نیروهای رژیم می‌پرداختند. یکی از نقاطی که از اهداف انقلابیون بود، چنانچه پیش اشاره شد، تسخیر مسلسل‌سازی یا انبار تسلیحات رژیم بود. این مرکز در اواسط شب، مورد یورش مردم قرار گرفت و ارتشبد طوفانیان در تماس تلفنی، اینگونه از هجوم مردم به آن مرکز گزارش داد:

«... جمعیت زیادی که از اواسط شب در اطراف مسلسل‌سازی جمع شده و تظاهرات می‌کردند، شروع به تیراندازی به مسلسل‌سازی کرده‌اند. عناصر نگهداری آنجا عده‌ی کمی هستند، اگر چه مشغول مقاومت هستند، ولی چون عده‌ی مهاجمان زیاد است و مسلح هم هستند در صورت تجاوز، نگهداران نخواهند توانست مدت زیادی از آنها جلوگیری نمایند. لازم است مأموران نگهداری مسلسل‌سازی تقویت شوند.»

قره‌باغی و بختیار هرچه از نیروهای نظامی یاری خواستند، چاره‌ای پیدا نکردند. تیمسار ریاحی که معاونت فرمانداری نظامی تهران را بر عهده‌داشت و در رأس نیروی نظامی به درگیری با مردم پرداخته بود، توسط مردم دستگیر شد و مردم در جیب این ژنرال ارتش، برنامه‌ی کاری ارتش را پیدا کردند. از آن جمله در نامه قید شده بود: ۱- رادیو و تلویزیون باید با قدرت حفظ شوند. ۲- وزارتخانه [ها] باید با تمام قدرت حفظ شوند. ۳- گروه‌های ضربت آمادگی کامل داشته باشند. ۴- کلانتری‌ها باید به شدت حفظ شوند. ۵- یگان‌های احتیاط در داخل سربازخانه‌ها آمادگی کامل داشته

باشند. ۶- چریک‌های خلق مراقبت شوند. ۷- اگر قرار شد عملی بکنیم، باید با شدت انجام دهیم. ۸- آمادگی در حد اعلا باشد. ولی ارتش را یارای این اقدام نبود. قره‌باغی که ریاحی را یکی از گزینه‌های دفاع از مسلسل‌سازی می‌پنداشت، به اینگونه امیدش به یأس بدل شد و ناچار دست به دامان خسرو داد - فرمانده هوانیروز - شد که او نیز ناکام ماند و مردم با دیلم و کلنگ، دیوار شرقی تسلیحات ارتش را از پنج نقطه شکافتند و هنوز آفتاب ندمیده بود که انبار تسلیحات رژیم شاه به دست مردم افتاد و مردم بیشتر از پیش مسلح شدند. یکی دیگر از مناطقی که مدنظر انقلابیون بود، کلانتری‌ها بود. در صبح روز بیست و دوم بهمن‌ماه، مشخص شد که کلانتری‌های شانزده، کلانتری میدان بهارستان، کلانتری کواکولا، کلانتری یازده، کلانتری دوازده و کلانتری هفت تسخیر شده‌اند و مردم مسلح به انواع سلاح در پی تسخیر دیگر کلانتری‌ها بودند. کلانتری چهاردهم که از مقاوم‌ترین کلانتری‌ها بود، با پرتاب چند نارنجک به آنجا، تسلیم شد. محسن رفیق‌دوست که آن روزها از طرف کمیته‌ی استقبال از امام مأمور تسخیر کلانتری‌ها بود، روایتی از تسخیر پادگان دولت‌آباد ارائه می‌دهد که نشان‌دهنده‌ی ضعف عوامل شاه از سویی و قوت نیروهای انقلاب از سوی دیگر بود. او می‌گوید:

«... ما یک بی‌سیم داشتیم که با آن، مکالمات ساواک را شنود می‌کردیم. آن روز بی‌سیم دست یکی از دسته‌های شهید محمد بروجردی بود و مکالمات میان پاسگاه دولت‌آباد و فرمانده منطقه را شنود می‌کرد. مسئول پاسگاه مدام اعلام می‌کرد: «مردم دارند می‌آیند» و فرمانده منطقه می‌گفت: «اعلان خطر بده». بعد مسئول می‌گفت: «مردم رسیدند». فرمانده منطقه گفت: «تیراندازی کن». این دستورها ادامه داشت تا اینکه مسئول پاسگاه عصبانی شد و فریاد کشید: «مرتیکه احمق، در اتا امن خود نشسته‌ای و مدام دستور می‌دهی و شروع کرد به فحش دادن و ناسزا گفتن به مافوقش، تا اینکه پاسگاه به تصرف مردم درآمد.»

به این ترتیب، در حالیکه فرماندهان، به زیردستانشان دستور می‌دادند و آنان نیز

بی‌نیرو، درخواست کمک کردند و جوابی به آنها داده نمی‌شد، مردم مسلح انقلابی به راحتی کلانتری‌ها را تسخیر کردند. ساعت هشت صبح، کمتر کلانتری و پاسگاه شهری بود که در تهران به تسخیر مردم درنیامده باشد و به این ترتیب، برای ارتش شاهنشاهی راهی جز تسلیم باقی نمانده بود.

۵ - اعلام بیطرفی ارتش و پیروزی انقلاب

به این ترتیب، ارتشبد قره‌باغی به برگزاری جلسه‌ی شورای ستاد بزرگ ارتشتاران مبادرت کرد. محمود طلوعی در کتاب «صد روز آخر»، فکر تشکیل جلسه را به توصیه‌ی ارتشبد حسین فردوست می‌داند و می‌گوید: «ارتشبد فردوست - رئیس دفتر ویژه‌ی اطلاعات - که ظاهراً تا این لحظه در جریان حوادث دخالت نمی‌کرده» به قره‌باغی توصیه‌ی تشکیل جلسه‌ای با حضور فرماندهان و معاونان و رؤسا و مسئولان قسمت‌های مختلف را می‌دهد که قره‌باغی نیز طبق آن پیشنهاد به برگزاری جلسه مبادرت می‌ورزد. این در حالی است که نه قره‌باغی و نه فردوست هیچ یک به این موضوع اشاره نمی‌کنند و محمود طلوعی نیز سندی راجع به این موضوع ارائه نمی‌دهد. قره‌باغی، برگزاری جلسه‌ی شورای ستاد ارتشتاران را اینگونه شرح می‌دهد:

«... [پس از تماس‌های تلفنی به مقامات نظامی و اطلاع یافتن از اوضاع نیروها] و پس از بحث و بررسی به این نتیجه رسیدیم که به علت نرسیدن گزارشات کامل به مرکز فرماندهی ستاد بزرگ و در نتیجه، نداشتن اطلاعات کافی از وضعیت خصوصی نیروهای مسلح شاهنشاهی، ستاد بزرگ در جریان آخرین وضعیت حقیقی آنها نیست و برای اینکه ستاد در جریان واقعی نیروها و سایر سازمان‌های نظامی قرار بگیرد، لازم است فرماندهان و معاونان‌شان و رؤسای سازمان‌های ارتشی و ادارات را برای تشکیل یک شورای ستادی، به ستاد بزرگ ارتشتاران دعوت کنیم.»

ریاست دفتر ستاد ارتشتاران به فرماندهان و معاونان نیروهای نظامی دستور فوراً

ابلاغ کرد و در ساعت ده و سی دقیقه صبح، جلسه‌ی فو با حضور افراد زیر تشکیل شد:

- ۱- ارتشبد عباس قره‌باغی - ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران
- ۲- ارتشبد جعفر شفقت - وزیر جنگ
- ۳- ارتشبد حسین فردوست - ریاست دفتر ویژه‌ی اطلاعات
- ۴- سپهبد هوشنگ حاتم - جانشین ستاد بزرگ ارتشتاران
- ۵- سپهبد ناصر مقدم - معاونت نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)
- ۶- سپهبد عبدالعلی نجیمی نائینی - مشاور رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران
- ۷- سپهبد احمدعلی محقق - فرمانده ژاندارمری کشور
- ۸- سپهبد عبدالعلی بدره‌ای - فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی
- ۹- سپهبد امیرحسین ربیعی - فرمانده نیروی هوایی شاهنشاهی
- ۱۰- دریاسالار کمال‌الدین حبیب‌اللهی - فرمانده نیروی دریایی شاهنشاهی
- ۱۱- سپهبد عبدالمجید معصومی نائینی - معاون پارلمانی وزارت جنگ
- ۱۲- سپهبد جعفر صانعی - معاون لجستیکی نیروی زمینی شاهنشاهی
- ۱۳- دریاسالار اسدالله محسن‌زاده - جانشین فرمانده نیروی دریایی شاهنشاهی
- ۱۴- سپهبد حسین جهانبانی - معاون پرستلی نیروی زمینی شاهنشاهی
- ۱۵- سپهبد محمد کاظمی - معاون طرح و برنامه‌ی نیروی زمینی شاهنشاهی
- ۱۶- سرلشگر کبیر - دادستان ارتش
- ۱۷- سپهبد خلیل بخشی‌آذر - رئیس اداره‌ی پنجم ستاد بزرگ ارتشتاران
- ۱۸- سپهبد علی محمد خواجه‌نوری - رئیس اداره‌ی سوم ستاد بزرگ ارتشتاران
- ۱۹- سرلشگر پرویز امینی افشار - رئیس اداره‌ی دوم ستاد بزرگ ارتشتاران
- ۲۰- سرلشگر محمد فرزام - رئیس اداره‌ی هفتم ستاد بزرگ ارتشتاران

- ۲۱- سپهبد جلال پژمان - رئیس اداره‌ی چهارم ستاد بزرگ ارتشتاران
- ۲۲- سپهبد موسی رحیمی لاریجانی - رئیس اداره‌ی یکم ستاد بزرگ ارتشتاران
- ۲۳- سپهبد ناصر فیروزمند - معاون ستاد بزرگ ارتشتاران
- ۲۴- سپهبد امیر فرهنگ خلعت‌بری - معاون عملیات نیروی زمینی شاهنشاهی
- ۲۵- سرلشگر منوچهر خسروداد - فرمانده هوایمایی نیروی زمینی
- ۲۶- سپهبد محمد رحیمی آبکناری - رئیس آجودانی ستاد بزرگ ارتشتاران
- ۲۷- سپهبد رضا طباطبایی وکیلی - رئیس اداره‌ی بازرسی مالی ارتش.

البته علاوه بر افراد فوق، از دیگر فرماندهان دیگر ارتش نیز اسم برده شده است که در این جلسه حضور داشتند، ولی به نظر نمی‌رسد چندان صحت داشته باشد. جلسه‌ی فوق در اتا کار ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران در حالیکه به قول حسین فردوست به علت تنگی جا، برخی از حاضران سرپا ایستاده بودند، تشکیل شد و ارتشبد قره‌باغی به عنوان رئیس جلسه به تشریح اتفاقات و رخدادهای کشور پرداخت و ضمن اشاره به درگیری همافران و گارد شاهنشاهی در دوشان‌تپه و پیوستن مردم به همافران، شدت یافتن درگیری‌ها، اعلام منع آمد و شد از ساعت چهار و سی دقیقه‌ی بعدازظهر بیست و یکم بهمن‌ماه، از نیروهای نظامی و از فرماندهان خواست تا هر یک به تشریح اوضاع کشور بپردازند. هر یک از فرماندهان از عجز و ناتوانی نیروهای تحت امر خود در کنترل بحران گفتند. ابتدا ریاست ساواک از اوضاع نابسامان سازمان اطلاعات و امنیت کشور سخن گفت و سپس سپهبد بدره‌ای اوضاع نابسامان نیروی زمینی را تشریح کرد و در این زمینه سپهبد صانعی حرف خود مبنی بر حساب نکردن روی نیروی زمینی را که شب بیست و یکم بهمن‌ماه به ریاست ستاد گفته بود. پس از آن ربیعی به تشریح اوضاع نیروی هوایی پرداخت. او در حالیکه با لباس کار در شورای ستاد شرکت کرده بود، پس از تشریح اتفاقات شب بیست و یکم بهمن‌ماه گفت: «که به علت تیراندازی، من در پست فرماندهی نیروی هوایی زندانی بودم و الآن هم با وضع بسیار بدی و به

حالت خزیده توانستم خود را به پشت ساختمان فرماندهی به هلی کوپتر برسانم و در این جلسه شرکت کنم، چون دائماً از پشت بام‌های اطراف تیراندازی می‌کردند...» پس از ربیعی، محققى - فرمانده ژاندارمرى - اوضاع نیروهای تحت امر خود را تشریح کرد و درباره‌ی عمق آشفتگی نیروهایش گفت: «چهل و هشت ساعت است مأموران نتوانسته‌اند از آنجا غذا برای گروهان قرارگاه و سربازان نگهبان، به ستاد ژاندارمری در میدان ۲۴ اسفند بیاورند». سپهد خواجه نوری نیز از تسخیر کلانتری‌ها گفت و امینی افشار، تسخیر شدن مرکز پلیس در میدان سپه را به اطلاع اعضای شورا رسانید. پس از ایراد بیانات حاضران، سپهد خاتم تریبون را در اختیار گرفت و خواستار کنار کشیدن ارتش از مداخلات و در واقع بی‌طرفی ارتش شد. وی گفت:

«به طوریکه تیمساران ملاحظه می‌کنید، با توجه به آخرین وضعیت خصوصی یگان‌ها که فرماندهان نیروها تشریح کرده‌اند، به عللی که همه می‌دانیم ارتش در موقعیت خاصی قرار گرفته است که نیروها بنا به اظهار فرماندهان‌شان قادر به انجام عملی نیستند. از طرف دیگر اعلی‌حضرت تشریف برده‌اند و بنا به اظهار نخست‌وزیر مراجعت نمی‌کنند، ماه‌هاست که امور کشور تعطیل است. آیت‌الله خمینی خواهان جمهوری اسلامی است. تمام ملت هم نشان داده‌اند که طرفدار ایشان و خواستار جمهوری اسلامی هستند، آقای بختیار هم... می‌خواهد جمهوری اعلام کند، ولی طرفداری بین مردم ندارد... اختلاف در این است که اعلام جمهوری در کشور به وسیله‌ی کی و چگونه صورت بگیرد. در کشور ترکیه از این موارد که پیش آمده... ارتش خود را کنار کشیده و اعلام کرده‌است در سیاست دخالت نمی‌کند. پیشنهاد من این است که در این مناقشه‌ی سیاسی هم، ارتش خود را کنار کشیده، مداخله ننماید.»

این در حالی است که ارتشبد حسین فردوست از دیگر اعضای حاضر در جلسه ادعا می‌کند که پیشنهاد اعلام بی‌طرفی ارتش از سوی او داده شد. پس از بحث و بررسی در این زمینه و صحبت مخالف و موافق، دو گروه در آن جلسه علیه یکدیگر

موضع گرفتند. گروهی به رهبری سپهبد خاتم و فردوست و... خواستار اعلام بی‌طرفی بودند و گروهی دیگر چون منوچهر خسروداد، خواهان اعلام همبستگی با بختیار بودند. این دو گروه پس از گوشزد کردن این قول شاه که «با توجه به اوامر اعلی‌حضرت در مورد حفظ وحدت تمامیت ارتش بهتر است که وحدت نظر باشد» در نهایت، رأی‌گیری شد. اعضای حاضر به اتفلاً آرا به بی‌طرفی ارتش رأی دادند. ارتشبد فردوست اعتقاد دارد که برخی از افراد حاضر در رأی دادن به بی‌طرفی ارتش تعلل کردند، ولی با وساطت من این موضوع حل شد. او در این زمینه می‌گوید:

«قره‌باغی رو به من کرد و گفت: «از صبح این کمیسیون تشکیل شده و بحث بر سر این است که آیا ارتش از بختیار حمایت کند یا نه؟ نظرات موافق و مخالف هست و تا کنون نظر کمیسیون مشخص نشده، لذا اعضای کمیسیون خواستند تا شما بیایید و نظر خود را اعلام کنید.» بدره‌ای (فرمانده نیروی زمینی) کنار من نشسته بود. از او سؤال کردم: «چه عده‌ای در اختیار دارید؟» گفت: «صبح ۷۰۰ نفر بودند که تا این لحظه زیاد نشده‌اند که ممکن است کم شده باشند.» از او سؤال دیگری کردم. پرسیدم: «مگر چه خیالی دارید؟» بدره‌ای پاسخ داد: «نه، کدام خیال» و افزود: «اگر ما بتوانیم از سربازخانه‌ها دفاع کنیم، خیلی کار کرده‌ایم.» مشخص بود که خیلی نگران است، ولی آرامش خود را کاملاً حفظ می‌کرد. سپهبد ربیعی که سمت راست بدره‌ای نشسته بود، به دقت به حرف‌های من گوش می‌کرد (من احتمال می‌دهم اگر آمریکا بخواهد کودتایی بکند، او خودش شماره‌ی یک آنها خواهد بود). خسروداد و امینی افشار نیز با دقت به حرف‌های من توجه داشتند. سپس خطاب به حاضران گفتم: «قانون، وظیفه‌ی ارتش را مشخص کرده و وظیفه‌ی آن عبارت است از حفاظت از مرزو بوم ایران در مقابل ارتش متجاوز بیگانه و در وظیفه‌ی ارتش نوشته نشده که از نخست‌وزیر هم پشتیبانی کند، لذا تیمسارانی که موافق هستند، دست خود را بالا کنند.» همه بلند کردند. سپس سپهبد خاتم گفت:

«لطفاً مطلبی بنویسد و قرائت کند که اگر نظراتی بود، تصحیح شود و به امضای

اعضا کمیسیون برسانید...»

خاتم متن را نوشت و قرائت کرد و همگی موافق بودند و... همه امضا کردند.»

و به این وسیله بی‌طرفی ارتش در شورای ستاد بزرگ ارتشتاران تصویب شد.

اعلامیه‌ی تصویبی به این صورت بود:

«ارتش ایران وظیفه‌ی دفاع از استقلال و تمامیت کشور عزیز ایران را داشته و

تاکنون در آشوب‌های داخلی سعی کرده‌است با پشتیبانی از دولت‌های قانونی،

این وظیفه را به نحو احسن انجام دهد. با توجه به تحولات اخیر کشور،

شورای عالی ارتش در ساعت ده و سی دقیقه‌ی روز بیست و دوم بهمن ماه

۱۳۵۷، تشکیل و به اتفاق آرا تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و

مرج و خونریزی بیشتر، بی‌طرفی خود را در مناقشات سیاسی فعلی اعلام [

کند] و به یگان‌های نظامی دستور داده شد که به پادگان‌های خود مراجعت

نمایند. ارتش ایران همیشه پشتیبان ملت شریف و نجیب و میهن‌پرست ایران

بوده و خواهد بود و از خواسته‌های ملت شریف ایران با تمام قدرت پشتیبانی

می‌نماید.»

این اعلامیه در ساعت یک بعدازظهر پس از امضای کلیه‌ی اعضا، تکمیل و مقرر

شد تا با رادیو تماس گرفته و به اطلاع عموم مردم رسیده شود. قره‌باغی پس از

تصویب این اعلامیه، بختیار را مطلع کرد. این در حالی بود که بختیار منکر آن است. او

در «سی و هفت روز پس از سی و هفت سال» در این باره می‌گوید:

«... ساعت ده صبح، قره‌باغی پای تلفن به من گفت امرای ارتش اینجا جمع

شده‌اند و راجع به ارتش صحبت می‌کنند... من اول فکر کردم که شاید یک

مشورتی باشد و به طور عادی با هم می‌خواهند تبادل نظری بکنند. از یک

متخصص امر پرسیدم: «به جز شورای عالی جنگ و جز کمیسیون‌هایی که

مأموریت خاص دارند و شورای امنیت ملی که خود من رئیس آن هستم، آیا

کمیسیون‌های قانونی دیگر نیز هست؟» گفتند: «خیر». سوءظن مرا فراگرفت که اینها مشغول کاری هستند که قانونی نیست. ساعت یازده بود که به من اطلاع دادند اعلامیه صادر شده، یعنی اعلامیه‌ی بی‌طرفی ارتش و من تا آن ساعت از این ماجرا خبر نداشتم.»

او حتی پا را فراتر می‌گذارد و نه تنها تشکیل شواری ستاد را غیرقانونی می‌داند، بلکه اصل بی‌طرفی را زیر سؤال می‌برد و می‌گوید:

«...تشکیل آن برخلاف قانون بود، برخلاف حیثیت ارتش بود، برخلاف منافع کشور بود. یک ارتش نمی‌تواند بگوید من بی‌طرفم، بی‌طرفی بین کی و کی؟...».

این در حالی است که قره‌باغی از اطلاع رئیس دولت و نیز تأیید اعلامیه‌ی بی‌طرفی از جانب او در خاطرات خود نقل می‌کند و می‌گوید:

«... در این موقع که چند دقیقه از ساعت یک بعدازظهر گذشته بود، به نخست‌وزیر تلفن زده اظهار کردم جلسه‌ی شورای فرماندهان الآن تمام شد. در شورا پس از بحث و بررسی درباره‌ی وضعیت نیروهای مسلح و امکانات آنها و همچنین حوادث کشور و وقایع تهران به‌خصوص، در بیست و چهار ساعت اخیر، به‌اجبار تصمیم بر اعلام بی‌طرفی ارتش در مناقشات سیاسی گرفته شد. آقای بختیار اظهار نمود: «سرپرست رادیو و تلویزیون داشت اعلامیه‌ی بی‌طرفی ارتش را برای من می‌خواند. گوشی دستش است و اجازه‌ی پخش می‌خواهد. منتظر بودم که تیمسار صحت صدور اعلامیه را تأیید بکنید» و بعد اضافه کرد: «الآن دستور می‌دهم که پخش نمایند.»

به این ترتیب، اعلامیه‌ی بی‌طرفی ارتش که عمده‌ترین امید و در واقع تنها نقطه‌ی اتکای غرب و شاه در حفظ سلطنت پهلوی بود، خوانده شد و مردم از آن آگاه شدند. این تصمیمات در حالی بود که اعلام نکردن آن نیز تأثیری بر سیر انقلاب نداشت، چرا که بیرون از ستاد بزرگ ارتشستاران، تمام مراکز نظامی و انتظامی و پادگان‌ها و

کلانتری‌ها، همه به تسخیر نیروهای انقلاب درآمده بود و ندای اللهاکبر در سراسر کشور طنین‌انداز شده بود. بختیار نیز که تمام امیدهایش را بر باد رفته می‌دید، از نخست‌وزیری متواری شد و چندی بعد، تهران را به مقصد سرنوشتی موهوم و بی‌برگشت ترک کرد. او سال‌ها بعد در گفت و گو با رادیو بی‌بی‌سی، فرار خود را این گونه روایت کرد:

«... [وقتی اعلام بی‌طرفی ارتش اعلام شد] دیدم که نه، من نمی‌توانم، وقتی نظامی‌ها خودشون این طور بکنند، دیگر چه قوایی می‌تونه جلوی دیگرورون رو بگیره و به همین ترتیب هم شد که من دستور یک هلی‌کوپتر دادم که بیاد در دانشکده‌ی نظامی که حدود دو ساعت آمد. بلند شدم دو سه تا چیز خصوصی داشتم و رفتم پایین، رفتم پایین، خانم کلانتری گفت: «که کی برمی‌گردید آقا؟» گفتم: «نمی‌دونم کی؟ ولی برمی‌گردم یه روز.» در پله‌ها سربازها این‌ور و آن‌ور ایستاده‌اند. این‌ها سلام دادند. حالا ما تقریباً در محاصره هستیم. به یک یک اینها دست دادم. سوار اتومبیل شدم و صد متر بیشتر نبود، آمدم توی دانشکده‌ی افسری اونجا همون تشریفات بعد دیگه هلی‌کوپتر بلند شد.»

نکته‌ای که در این بین می‌توان به آن متذکر شد و در جلسه‌ی شورای ستاد بزرگ ارتشتاران از زبان تک تک فرماندهان ارتش بیان شد، حمایت نکردن یا حتی دشمنی آنان با شخص بختیار بود. بختیار که از نیروی اپوزیسیون رژیم وارد دستگاه اجرایی شده بود، از ابتدا جایگاهی در میان ژنرال‌های ارتش که بعد از کودتای بیست و هشتم مردادماه ۱۳۳۲، فقط به دستور گرفتن از شاه عادت کرده بودند و تحمل کسب دستور از طرف فرد دیگری را نیز نداشتند نداشت و ژنرال‌هایش اساساً با قصد و نیت اصلاح رابطه‌ی میان بختیار و ژنرال‌های ارتش به ایران آمد، چراکه حفظ شاه و سلطنت در صورت اتحاد این دو امکان پیدا می‌کرد. او نیز که پس از تلاش یک ماهه، به گمان خود توانسته بود تا حدودی رابطه‌ی میان بختیار و ارتش را بهبود بخشد، در نهایت و در عمل ناتوان از آن اقدام، تهران را ترک کرده بود. رفتن او نیز نشان داد که اصلاح میان بختیار و ارتش ناممکن است و آن را به وضوح می‌توان در بیانات ژنرال‌های ارتش

در جلسه‌ی شورای ستاد ارتشتاران دید. پس از صدور اعلامیه‌ی بی‌طرفی ارتش، فرماندهان نظامی تهران نیز دستور بازگشت نیروها به پادگان‌ها را این گونه صادر کردند:

«... با توجه به اعلامیه‌ها از آیات عظام که در آن برای جلوگیری از خونریزی مسائلی را مطرح فرموده‌اند، لذا فرمانداری نظامی به کلیه‌ی یگان‌ها و عناصر انتظامی دستور داده است شبانه، ضمن حفظ نقاط حساس، به یگان‌های مربوطه مراجعه نمایند.»

این در حالی بود که بعضی از مراکز نظامی همچنان در تصرف ارتش بود و مردم در صدد تسخیر آن. حضرت امام که از مدرسه‌ی علوی انقلاب را هدایت می‌کرد، اعلامیه‌ای صادر و مردم را در صورت «رفتن نیروی ارتش به پادگان‌ها» به آرامش دعوت کرد. متن این اعلامیه به این صورت است:

«ملت شجاع ایران، خواهران و برادران آگاه تهران، اکنون که به خواست خداوند متعال پیروزی نزدیک است و نیروی ارتش عقب‌نشینی و عدم دخالت خودشان را در امور سیاسی، ابراز و پشتیبانی خودشان را از ملت اعلام کرده‌اند، ملت عزیز و شجاع با کمال مراقبت از اوضاع و عین حفظ آمادگی برای دفاع احتمالی، در صورتی که نیروی ارتش به پادگان‌های خود رفته‌اند، آرامش و نظم را حفظ نمایند. اگر اخلاص‌گرا بخواهند با آتش‌سوزی و خرابکاری فاجعه به بار آورند، آنان را به وظیفه‌ی شرعی و انسانی‌شان آگاه گردانند و نگذارند این قبیل کارها موجب هتک حرمت ملت شود و به سفارتخانه‌ها حمله نکنند و اگر خدای نخواست ارتش باز به میدان آمد، واجب است آنان را با شدیدترین وجه، دفع کرده و با تمام نیرو و قدرت از خود دفاع نمایند. اینجانب به امرای ارتش اعلام می‌کنم که در صورت جلوگیری از تجاوز ارتش و پیوستن آنان به ملت و دولت قانونی ملی اسلامی، ما آنان را از ملت و ملت را از آنان می‌دانیم و مانند برادران با آنان رفتار می‌نماییم.»

چندی طول نکشید که رادیو و تلویزیون به تسخیر نیروهای انقلاب درآمد. ابتدا جام جم به تسخیر انقلابیون درآمد و پیام امام [پیام فوالذکر] در ساعت بین چهار، پنج بعدازظهر توسط آیت الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی قرائت شد و سپس برنامه های انقلابی و سرود «ای ایران» به اجرا درآمد. همزمان، ایستگاه رادیو در سیدخندان نیز به تصرف نیروهای انقلاب اسلامی درآمد. آیت الله فضل الله محلاتی در این زمینه می گوید:

«... ساعت پنج و ربع بعدازظهر بود [که به ایستگاه رادیو رسیدیم] سه ربع - یک ساعتی طول کشید تا [مهندس جوانی که همراه ما بود] توانست دستگاه را راه بیندازد. من یک نوار قرآن برده بودم و یک نوار [سرود] «خمینی ای امام». یک سرود هم بود که آن موقع می خواندند... ساعت شش و ربع بود. آنجا من هم نگفتم سخنگو کی هست. رادیو را روشن کردیم و گفتم: «بسم الله الرحمن الرحیم. این صدای انقلاب اسلامی ایران است... یک مقدار صحبت کردیم و پیام امام را خواندم. بعد نوارها را گذاشتیم... ما یک ساعت آنجا را اداره کردیم. فریدون سحابی - برادر مهندس سحابی - هم همراه ما آمده بود... گاهی من می نوشتم، او می خواند. گاهی همین طوری از حفظ می خواندیم. دو دفعه نوار امام را گذاشتیم، دو دفعه نوار گذاشتیم، ساعت شش و ربع بود که تلفن کردند و گفتند: «جام جم گرفته شد» و آنجا را متصل کردند به جام جم. ما هم سوار ماشین شدیم رفتیم جام جم وقتی رفتیم، دیدیم آقای اردبیلی پیام امام را می خواند...».

در حالیکه امام مردم را به آرامش دعوت کرده بود و از آنان خواسته بود تا در صورت بازگشت ارتش به پادگانها در حفظ آرامش بکوشند، ولی بیم آن می رفت که برخی از گروه ها و افراد با سلاح هایی که در دست گرفته بودند، درصدد سلب آرامش عموم برآیند و گزارش هایی هم در این زمینه به امام می رسید. این عوامل باعث شد تا امام با صدور پیامی دیگر ضمن دعوت مردم به آرامش، پیروزی انقلاب اسلامی را به

آنان بشارت دهد. متن پیام که از رادیو و تلویزیون قرائت شد، به این صورت بود:

«ملت مسلمان و قهرمان ایران، در این لحظه‌ی حساس که به لطف خداوند مبارزات قهرمانانه‌ی شما، سدهای استبداد و استعمار [را] یکی پس از دیگری می‌شکند و انقلاب اسلامی شما شکوفه‌ها و میوه‌های خود را آشکار می‌سازد، لازم می‌دانم ضمن ابراز تشکر و قدردانی از یک یک شما برادران و خواهران، چند نکته را یادآوری نمایم: «شما در جریان مبارزات گذشته، رشد اسلامی و انقلابی خود را آشکار کرده‌اید و اکنون بیش از پیش لازم است این رشد را به جهانیان نشان دهید تا جهانیان بدانند مردم مسلمان ایران می‌توانند بدون قیومیت این و آن، راه سعادت خود را انتخاب نمایند. لهذا از شما می‌خواهم که اولاً، مانع آشوب و هرج و مرج بشوید و نگذارید آشوبگران مغرض به عملیاتی از قبیل غارت، آتش‌سوزی، مجازات متهمین و از بین بردن آثار علمی، فنی و صنعتی و هنری و اتلاف اموال عمومی و خصوصی دست بزنند. دشمن برای خراب کردن چهره‌ی نهضت از طریق نفوذ دادن افراد مفسد و مغرض در میان توده‌ی مسلمان دست به چنین کارها می‌زند تا نهضت ما را ارتجاعی و وحشیانه قلمداد نماید. من اکیداً اعلام می‌کنم که هر کس دست به چنین عملیاتی بزند، از جامعه‌ی انقلابی ملت مطرود و در پیشگاه خداوند متعال مسئول است. ثانیاً، توجه داشته باشید که هنوز انقلاب ما از نظر پیروزی بر دشمن به پایان نرسیده است. دشمن از انواع وسایل و دسایس بهره‌مند است و توطئه‌ها در کمین ماست. تنها هشیاری و انضباط و اطاعت از فرمان‌های رهبری و دولت موقت اسلامی است که همه‌ی توطئه‌ها را نقش بر آب می‌سازد. ثالثاً، افرادی از دشمن که به عنوان اسیر در اختیار شما قرار می‌گیرد، هرگز مورد خشونت و آزار قرار ندهید. همچنان که سنت اسلامی است، به اسیران محبت و مهربانی کنید و البته دولت اسلامی به موقع آنها را محاکمه و عدالت را در مورد آنها اجرا خواهد کرد. از همه‌ی شما برادران و خواهران عزیز می‌خواهم که با دولت موقت انقلاب اسلامی که وارث یک سلسله

خرابی‌های دولت‌های فاسد گذشته است، همکاری نمایید تا به حول و قوه‌ی الهی هر چه زودتر با همکاری یکدیگر، ایران اسلامی آباد و آزاد را که مورد غبطه‌ی، جهانیان باشد، بسازیم».

۶ - استعفای بختیار

شایعه‌ی استعفای شاپور بختیار در چند برهه از دوران نخست‌وزیری کوتاه مدتش مطرح شد. چنانچه پیش‌تر گفته شد، او خواستار عزیمت به پاریس و دیدار با امام بود و آن موقع شایعه‌ی استعفای او مطرح شد. بعد از ورود امام به کشور نیز شایعه‌ی استعفای او مطرح شد، ولی شاید جدی‌ترین بحث استعفای بختیار در روزهای پایانی صدارتش، یعنی بیست تا بیست و دوم بهمن ماه مطرح شد. حجت‌الاسلام والمسلمین اکبر هاشمی رفسنجانی - از اعضای شورای انقلاب وقت - از این استعفا به عنوان استعفای دوم بختیار یاد می‌کند، ولی می‌گوید:

«من نه آن روزها و نه بعدها، هیچ متن امضا شده‌ی نهایی از طرف او (بختیار) به عنوان استعفا ندیدم».

ولی علی‌اصغر حاج سیدجوادی و نیز عباس امیرانتظام و ژنرال قره‌باغی استعفای بختیار را در بیست و دوم بهمن‌ماه تأیید می‌کنند. عباس امیرانتظام در این باره می‌گوید:

«هفته‌ی سوم بهمن، بحث استعفای بختیار مطرح شد... من پیشنهاد کردم در این باره جلسه‌ای با حضور ارتشبد قره‌باغی و ناصر مقدم داشته باشیم. قرار شد عصر روز نوزدهم بهمن ماه، جلسه‌ای مشترک با حضور سحابی و من در کاخ نخست‌وزیری [و با حضور بختیار و ژنرال‌های فول‌الذکر] برگزار شود. در آن جلسه دکتر سحابی از ژنرال‌ها قره‌باغی و مقدم خواستار پایان خشونت‌ها و درگیری‌ها شد، ولی آنها تأکید کردند که با تمام قوا در اختیار بختیار هستند... بختیار سپس قبول کرد تصمیمات صریح و قاطعی بگیرد و قرار شد فردا (بیستم بهمن‌ماه) من برای تحویل استعفانامه‌اش به دیدنش بروم. بیستم بهمن

ماه، به بختیار تلفن کردم و او آن را موکول به روز بعد (بیست و دوم بهمن ماه) کرد. روز بیست و دوم بهمن ماه، مهندس بازرگان به من گفت که امروز ساعت ۴ بعدازظهر بختیار استعفانامه اش را در منزل جفرودی تقدیم خواهد کرد. در جلسه ای که در منزل جفرودی برگزار شد، قره باغی، جفرودی، عبدالحسین خلیلی و یدالله سحابی و... حضور داشتند. همه منتظر ورود بختیار بودیم که پس از مدتی او زنگ زد و... اعلام کرده بود قادر به آمدن نیست، ولی استعفانامه اش را خواهد فرستاد. پس از مدتی فردی آمد و استعفانامه را آورد. مهندس بازرگان آن را دریافت کرد... پس از اصلاح آن را برای پاکنویس نزد دکتر بختیار فرستادند. قاصد پیام را برد و بعد از مدتی متن اصلاح شده را با خود آورد و به مهندس بازرگان داد و ما جلسه را ترک کردیم».

مهندس جفرودی که جلسه در منزل او برگزار شد، ضمن تأیید موارد یاد شده می گوید که مهندس یدالله سحابی به خواست مهندس بازرگان در جمع عده ای از اهالی سلطنت آباد- منطقه ی منزل مسکونی جفرودی - گفته بود که امروز روز سرنوشت این مبارزات است و این خانه (منزل جفرودی) هم جلسه ی مهمی درش هست و خواهش می کنم از حول خانه دور شوند. ژنرال قره باغی نیز ضمن تشریح این جلسه، حاضران را این گونه معرفی می کند: دکتر سیاسی - رئیس سابق دانشگاه تهران - مهندس بازرگان - نخست وزیر موقت - یدالله سحابی - استاد سابق دانشگاه - مهندس حق شناس - وزیر سابق راه - مهندس خلیلی - رئیس سابق دانشکده ی فنی - عباس امیرانتظام، خود قره باغی و مهندس جفرودی. در این جلسه علاوه بر طرح استعفای بختیار، مهندس مهدی بازرگان خواستار حمایت ارتش از دولت موقت شد و در عوض قره باغی هم خواستار حمله نکردن مردم به مراکز نظامی شد.

۷ - آغاز روزی نو

مهندس مهدی بازرگان به عنوان نخست وزیر دولت موقت، در سخنرانی تلویزیونی

در بیست و سوم بهمن‌ماه ۱۳۵۷، ضمن تبریک پیروزی انقلاب اسلامی، خواستار حمله نکردن مردم به نظامیان شد و گفت:

«خوشوقتم به این وسیله به ملت مبارز و مسلمان ایران که امروز در راه پرپیچ و خم و پرگردنه‌ی انقلاب نجات‌بخش خود با شنیدن اعلامیه‌ی مورخ بیست و دوم بهمن‌ماه ۱۳۵۷ شورای عالی ارتش به پیروزی نائل شده است، تبریک بگویم. در این تصمیم امرای ارتش، با کمال قدرت اعلام بی‌طرفی در امور سیاسی و پشتیبانی از تمام خواسته‌های ملت کردند و تیمسار ریاست ستاد ارتش (قره‌باغی) در ملاقات حضوری، همکاری خود را با دولت موقت اینجانب اظهار نمود. جا دارد از کلیه‌ی افسران و سربازان نیز تشکر کنم. چه آنها که قبلاً اعلام همبستگی به جنبش ملی و پیروی از رهبر عالی‌قدر انقلاب کرده و به صفوف ملت پیوسته بودند، سهم به‌سزایی در این پیروزی داشته‌اند و چه کسانی که با توجه به حقانیت انقلاب ملی و اطاعت از اعلامیه‌ی ارتش دست از تعرض مردم برداشته، به واحدهای مربوطه بازگشتند. از طرف دیگر، به کلیه‌ی هموطنان عزیز و جوانان پرشور توصیه می‌نمایم همانطور که امام خمینی ارتشیان را از ملت و ملت را از آنان دانسته‌اند، برادروار با افسران و سربازان رفتار نمایند و نه تنها از هرگونه حمله، خرابکاری، آتش‌سوزی، آزار، دخالت، تعرض نسبت به مؤسسات ارتشی و نیروهای نظامی خودداری نمایند و از ساختمان ستاد رفع محاصره کنند، بلکه عمارات و تأسیسات و تجهیزات ارتش و کلیه‌ی اموال و عمارات دولتی و عمومی را که ملک مطلق کشور و متعلق به مردم است، حفاظت نموده و نگذارند اخلاط‌گران و بدخواهان و بیخردان خسارت و مزاحمتی فراهم آورند.»

بیست و سوم بهمن‌ماه، روزی دیگر در تاریخ ایران زمین بود. تاریخ ور خورده بود و مردمی بی‌بدیل طرحی نو در انداخته بودند و کشتی نهضت ملت ایران به ساحل نجات رسیده بود. امام آن روز در پیامی که صادر کردند اعلام نمودند:

«در این موقع که پیروزی نهایی ملت عزیز نزدیک است، لازم است به

تذکرات زیر به طور تکلیف شرعی- الهی و تعهد ملی توجه نمایند. متخلف از آن، مخالف خداوند تعالی و خائن به کشور و نهضت اسلامی است:

۱- اکنون که دستگاه دیکتاتوری و ستمکاری برچیده شد، باید از هر نوع خرابکاری و چپاول و آتش‌سوزی و ظلم احتراز شود و بر عموم است که از این گونه اعمال غیراسلامی و غیرانسانی به شدت جلوگیری نمایند. آنان که دست به این اعمال وحشیانه می‌زنند، خائن به مملکت و مخالف نهضت اسلامی هستند.

۲- باید ملت تا برقراری نظم از طرف دولت موقت، نظارت در حفظ مراکز عمومی از قبیل وزارتخانه‌ها و بانک‌ها و دیگر مراکز دولتی و ملی بنماید و اموال ملت را نگذارد هدر برود. ملت عزیز نگذارند بدخواهان منعکس کنند که با به هم خوردن رژیم فاسد، هرج و مرج و خرابکاری جای آن را گرفته است.

۳- به فرصت‌طلبانی که می‌خواهند با ماسک انقلاب، از رژیم منقرض پشتیبانی کنند و نهضت را بدنام نمایند، مهلت فعالیت ندهید و ملت مسلمان ایران باید ابتکار را به دست بگیرد.

۴- مأمورانی که از طرف جناب آقای نخست‌وزیر اسلامی مأموریت دارند، سربازان انقلابند و باید با آنان همکاری کنید و اگر مخالفین مردم مسلمان خواستند کارشکنی کنند از آنها جلوگیری کنند.

۵- لازم است مردم هر چه زودتر از خیابان‌ها به مساجد و مراکز اجتماع بروند و به فرموده‌ی علمای اعلام و خطبای محترم گوش دهند و بر علمای اعلام و خطبای بلاد است که به مساجد و مراکز عمومی تشریف برده و مردم را دعوت به صلاح و سداد کنند و از اعمال خلاف شرع و خلاف مسیر نهضت به شدت جلوگیری نمایند و با بیانی رسا مردم را از هرج و مرج و خرابکاری باز دارند و حکم شارع مقدس را ابلاغ نمایند.

۶- اکنون که قوای انتظامی از قبیل ارتش و ژاندارمری و شهربانی به ملت پیوسته‌اند، بر عموم ملت لازم است که به هیچ وجه تعرض به آنان نکنند و

آنان را چون برادر نگهداری کنند و بر علمای اعلام است که مردم را ارشاد کنند که از قوای انتظامی که تحت لوای حکومت اسلامی آمده‌اند، حمایت نمایند.»

در حالیکه نهضت اسلامی به پیروزی رسیده و نظام مقدس اسلامی استقرار پیدا کرده بود، عوامل طرفدار شاه و آمریکا که منافع‌شان در ایران در گرو حفظ شاه و سلطنت بود، افسوس می‌خوردند. هایزر که یک ماه در ایران به قول روزنامه «پراوادی» روسیه «چون نایب‌السلطنه‌ای حکومت کرد»، در یادداشت‌های خود ذیل روز بیست و دوم بهمن ماه می‌نویسد:

«پایان این داستان خوفناک و مهیب بسیار غم‌انگیز است. آمریکا دوست نزدیک و متحد ستبر و خوش‌بنیه‌اش را از دست داده است که می‌توانست منافع غرب را در خلیج فارس تأمین نماید. همین یک ضرر، میلیاردها دلار خرج برای آمریکا در برداشته است، زیرا آمریکا مجبور شده است اقدامات امنیتی دیگری را برای سال‌های آینده در نظر بگیرد، اما شاید تلخ‌ترین ضرر آمریکا، ضرری است که در ایران دیده است.»

تلاش‌های برژینسکی برای متقاعد کردن آمریکا در حمایت انجام کودتا در ایران نیز بی‌نتیجه بود، چرا که نه ارتشی مانده بود و نه ژنرالی و مهم‌تر اینکه مردم همچنان در صحنه بودند و رهبری برجسته در کنار دولت موقت و شورای انقلاب، اداره‌ی جامعه را عهده‌دار شده بود و به این دلایل بود که هایزر در جواب گفته بود:

«فکر نمی‌کنم کسانی که مخاطب من هستند اهل چنین عملی باشند و فکر نمی‌کنم که مردم آمریکا از من حمایت کنند، بنابراین پاسخ این است که این کار عملی نیست.»

برژینسکی این گونه افسوس خود از پیروزی انقلاب را بیان می‌کند:

«ایران بزرگ‌ترین شکست حکومت کارتر بود. برخلاف پیروزی‌هایی که در مذاکرات صلح مصر و اسرائیل در «کمپ‌دیوید» و تلاش برای عادی ساختن

روابط با چین نصیب حکومت کارتر شد و سیاست محکم و استواری که سرانجام در برابر شوروی اتخاذ گردید و هر یک از آنها نقاط مثبت و سازنده‌ای در سیاست خارجی حکومت کارتر به شمار می‌آید، سقوط شاه از نظر استراتژیک، نتایج مصیبت‌باری برای آمریکا به بار آورد و از نظر سیاسی خود برای خود کارتر فاجعه‌آمیز بود. شاید از نظر تاریخی این فاجعه اجتناب‌ناپذیر می‌بود، زیرا بنیادگرایی بیش از حد نیرومند بود و شاید شاه هرگز نمی‌توانست با جنون خودبزرگ‌بینی و در پایان با فلج شدن اراده‌اش از آن، جان سالم به در برد. اما اعتقاد من که از به یاد آوردن آن رنج می‌برم این است که آمریکا می‌توانست برای جلوگیری از آنچه پیش آمد، تلاش بیش‌تری بکند. جبر تاریخ همیشه پس از وقوع حادثه تحقق می‌یابد و برای توجیه آنچه واقع شده است، مورد استفاده قرار می‌گیرد.»

و در میان سیاستمداران وقت آمریکا فقط برژینسکی بود که از «توانایی آمریکا در مهار انقلاب اسلامی ایران» داد سخن سر می‌داد.

نتیجه

وجود تشکیلات برای هدایت یک حرکت، یکی از ملزومات انکارناپذیر حرکتی جمعی است و بدون وجود آن، چه بسا عظیم‌ترین نهضت‌ها هیچ‌گاه به اهداف خود نمی‌رسند. علمای جامعه‌شناسی و سیاست که از آن نوع حرکت‌ها به عنوان «جنبش» یا «حرکتی کور» نام می‌برند، عقیده دارند حرکت و جنبشی به نتایج و اهداف خود خواهد رسید که از یک رهبری سازمان دهنده بهره‌مند باشد و بدون آن تحقق اهداف و آرمان‌ها غیر ممکن خواهد بود. انقلاب اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنا نبود و اگر چه رهبر انقلاب و مشاوران ایشان که به عنوان مرکزی هدایت‌گر، عمل می‌کردند، ولی دوری رهبر انقلاب از کشور از یک طرف و برخورد عناصر رژیم پهلوی با مراکز تصمیم‌گیری انقلاب که بیشتر با دستگیری و تبعید یا گاهی نفوذ در آن مراکز توأم بود، از طرف دیگر مانع ارتباط ارگانیک میان رهبر انقلاب و گروه‌های تصمیم‌گیر در کشور می‌شد. تشکیل شورای انقلاب اسلامی در آذرماه ۱۳۵۷، توسط امام و انتخاب اعضای آن از میان مبارزان راسخ و مورد اعتماد، باعث شد تا انقلاب اسلامی از رهبریت متمرکز برخوردار شود.

تشکیل شورای انقلاب اسلامی از ابتکارات امام بود که طی آن، ضمن ارتباط با مردم از کانال آن، هدایت انقلاب را نیز به آن سپرد. شورای فو نیز بلافاصله رهبری انقلاب را بر عهده گرفت و با اقدامات خود، نظم و انتظام ویژه‌ای به مبارزه‌های

انقلابیون بخشید. تشکیل چنین شورایی و تمرکز یافتن رهبریت انقلابیون در تشکیلاتی سری، ولی فعال، در حالی بود که در اردوگاه رژیم شاه، تشتت و گسیختگی، هویدا بود. اگر شاه و حامیانش می‌پنداشتند که می‌توانند با توسل به دولتی نظامی، انقلابیون را بترسانند، تظاهرات و راهپیمایی‌های فوجی، ناکارایی دولت نظامی را نشان داد و رژیم شاه و حامیانش درصدد اعطای امتیازات بیش‌تری به انقلابیون برآمدند و آن واگذاری دولت به اپوزیسیون رژیم شاه بود. پس از کش و قوس بسیار در نهایت، شاپور بختیار به نخست‌وزیری انتخاب شد. او که می‌خواست نقش سوپاپ اطمینان رژیم را ایفا کند، از حزب خود اخراج شد و در جذب یاران خود نیز ناتوان ماند. او که ساده‌لوحانه یا متظاهرانه اقدام خود را در زمینه‌ی خدمت به میهن می‌پنداشت، آگاهانه یا ناآگاهانه در مسیر سیاستی قرار گرفت که بالغ بر بیست و پنج سال دیکتاتوری خشن و بی‌رحمی را بر کشور حاکم گردانیده بود. ارتش که توان پذیرش فردی را خارج از حلقه‌ی دولتمردان دست‌پرورده محمدرضا شاه - که مشخصه‌شان آلت‌الفعول و بی‌اراده بودن در برابر شاه بود - نداشتند، با این اقدام مخالف بودند. آمریکا به‌عنوان طراح این طرح، ژنرالی که «از دوستی و صمیمیتی بیشتر با ژنرال‌های ایرانی برخوردار بود» را به ایران فرستاد تا میان ارتش و بختیار آشتی دهد .

از طرف دیگر، برگزاری کنفرانس «گوادلوپ» و تصمیم سران غرب مبنی بر خارج شدن شاه از کشور، ضرورت آماده‌سازی ارتش را می‌طلبید. در این زمینه‌ها نیز به ایران آمد، غافل از آنکه نه ارتش می‌توانست بختیار را بپذیرد و نه بختیار می‌توانست اختیاراتی را به دست آورد که «مأموریت تاریخی خود» را انجام دهد.

تصمیم غرب به خروج شاه از کشور، از یک جنبه‌ی دیگر مهم بود و آن اینکه شاه که از لحاظ روانی وابستگی مفروطی به حمایت غرب داشت و بقایش را در آن حمایت‌ها می‌دید، بیشتر از پیش مستأصل و درمانده شد.

تشکیل دولت بختیار با موج خشم مردم همراه شد و به‌ویژه، اقدام حساس رهبر

انقلاب در نامشروع توصیف کردن دولت او از یک طرف و ناکام ماندن بختیار در جلب همکاری مبارزان انقلابی و در رأس آن امام از طرف دیگر، در گسترش تظاهرات و راهپیمایی‌ها نقش زیادی داشت، هنگام خروج شاه از کشور، مردم در اعتراض به تشکیل دولت بختیار به خیابان‌ها ریختند. با این تفاوت که این بار غریو شادی سر دادند و مردی را با شعارهای کوبنده خود بدرقه کردند که تنفر و انزجار از لایه‌های آن اشعار هویدا بود، کسی که با استبداد هر چه تمام‌تر، تمام نهادهای قانونی را به چنبره‌ی قدرت خود در آورده و قدرتش را بر تمام ارکان مملکتی مستولی کرده بود. بلافاصله پس از آن، امام اعلام کرد که به کشور باز می‌گردد. تمام تکاپو و تلاش عوامل رژیم پهلوی و غرب و به‌ویژه، آمریکا و حتی هراس توأم با دلسوزی برخی از یاران امام از طرف دیگر، نقشی در انصراف از تصمیم ایشان نداشت. پرواز انقلاب در دوازدهم بهمن ماه، از فرودگاه «شارل دو گل» به پرواز درآمد و رهبر انقلاب را در میان اقیانوسی از انسان‌های مبارز و انقلابی در فرودگاه تهران پیاده کرد. حضور امام در کشور در کنار مشاوران و تشکیلات منظم شورای انقلاب اسلامی، مرکز تصمیم‌گیری کشور را از کاخ نخست وزیری و دربار به مدرسه‌ای در قلب تهران منتقل کرد. تصمیم امام در تشکیل دولت موقت انقلاب اسلامی، خط بطلانی بر تمام نقشه‌های عوامل رژیم شاه و غرب کشید. هائیز کسی که قرار بود ارتش را با بختیار آشتی دهد و کرومیت روزولت ۱۳۵۷ باشد، این بار چاره‌ای جز عزیمت به مام وطنش نیافت و بختیار را با تمام ادعاهایش - و شاید ساده‌لوحی‌هایش در مأموریت تاریخی به میهنش - تنها گذاشت. نظامیان، دهقانان، کارگران و دیگر قشرهای جامعه به صف‌های انقلاب پیوستند و کشتی انقلاب را به ساحل پیروزی رهنمون کردند. بختیار خیلی دیر استعفا کرد و به شاه پیوست و برگی دیگر در تاریخ ایران ور خورد و روحی تازه در کالبد سرزمین تاریخی دمیده شد و آن پیروزی انقلاب اسلامی بود.

گاهشمار

ورود امام خمینی به پاریس و استقبال عده‌ای از ایشان در فرودگاه	۱۳۵۷/۷/۱۵
هجوم خبرنگاران ایرانی و غیر ایرانی برای مصاحبه با امام خمینی	۱۳۵۷/۷/۱۵
اعلام آمادگی امام برای ترک پاریس در صورت ادامه‌ی محدودیت دولت فرانسه	۱۳۵۷/۷/۱۶
عزیمت امام از پاریس به دهکده‌ی نوفل لوشاتو در حومه‌ی آن شهر	۱۳۵۷/۷/۱۷
ملاقات مهندس مهدی بازرگان با امام خمینی در نوفل لوشاتو	۱۳۵۷/۷/۲۹
استعفای جعفر شریف امامی - نخست وزیر	۱۳۵۷/۸/۱۴
معرفی ژنرال غلامرضا ازهراری به عنوان نخست‌وزیر، توسط محمدرضا پهلوی	۱۳۵۷/۸/۱۵
پیام امام به مردم ایران و اعتراض به تشکیل دولت نظامی	۱۳۵۷/۸/۱۶
برگزاری راهپیمایی تاسوعا در تهران و دیگر شهرستان‌ها	۱۳۵۷/۹/۱۹
برگزاری راهپیمایی عظیم عاشورا در تهران و دیگر شهرستان‌ها	۱۳۵۷/۹/۲۰
پیام امام به مردم ایران به مناسبت تظاهرات روزهای تاسوعا و عاشورا	۱۳۵۷/۹/۲۱
اعلام خبر نخست وزیری شاپور بختیار از اعضای جبهه‌ی ملی	۱۳۵۷/۱۰/۸
اخراج شاپور بختیار از جبهه‌ی ملی	۱۳۵۷/۱۰/۹
تشکیل کنفرانس سران چهار کشور: آلمان، فرانسه، انگلیس، و آمریکا در «گوادلوپ»	۱۳۵۷/۱۰/۱۳
مخالفت امام با تشکیل دولت، از طرف بختیار	۱۳۵۷/۱۰/۱۵
تعیین اعضای شورای سلطنت از طرف محمدرضا پهلوی	۱۳۵۷/۱۰/۲۳
رأی اعتماد مجلسین به کابینه‌ی شاپور بختیار	۱۳۵۷/۱۰/۲۶
خروج محمدرضا پهلوی از ایران	۱۳۵۷/۱۰/۲۶
شادی و شمع مردم از خروج محمدرضا پهلوی	۱۳۵۷/۱۰/۲۶

پیام امام خمینی به مردم ایران به مناسبت خروج شاه از کشور	۱۳۵۷/۱۰/۲۷
پیام امام خمینی به مردم ایران درخصوص بازگشت قریب الوقوع ایشان	۱۳۵۷/۱۰/۳۰
تشکیل کمیته‌ی استقبال از امام خمینی	۱۳۵۷/۱۱/۱
مخالفت شاپور بختیار با بازگشت امام به ایران	۱۳۵۷/۱۱/۴
نامه‌ی شاپور بختیار به امام خمینی و درخواست تعویق سفر ایشان به ایران	۱۳۵۷/۱۱/۵
پیام امام درخصوص بستن فرودگاه و نوید بازگشت به ایران	۱۳۵۷/۱۱/۵
پخش خبر تصمیم بختیار برای سفر به فرانسه و ملاقات با امام خمینی	۱۳۵۷/۱۱/۷
تقدیر و تشکر امام از مردم فرانسه و نوفل لوشاتو	۱۳۵۷/۱۱/۱۱
حرکت امام از پاریس به سمت ایران	۱۳۵۷/۱۱/۱۱
ورود امام به ایران	۱۳۵۷/۱۱/۱۲
سخنرانی امام خمینی در فرودگاه مهرآباد	۱۳۵۷/۱۱/۱۲
استقبال گسترده‌ی مردم در تهران از امام خمینی	۱۳۵۷/۱۱/۱۲
سخنرانی امام خمینی در بهشت زهرا	۱۳۵۷/۱۱/۱۲
پخش شایعه‌ی مفقود شدن امام خمینی	۱۳۵۷/۱۱/۱۲
ورود امام به مدرسه‌ی رفاه	۱۳۵۷/۱۱/۱۲
انتقال امام به مدرسه‌ی علوی	۱۳۵۷/۱۱/۱۳
بیانات امام در حضور جمعی از طلبه‌ها و اعلام آمادگی برای اقامت در قم	۱۳۵۷/۱۱/۱۳
استعفای جواد شهرستانی از سمت شهرداری تهران	۱۳۵۷/۱۱/۱۴
معرفی مهندس مهدی بازرگان برای تشکیل کابینه، از طرف امام خمینی	۱۳۵۷/۱۱/۱۶
درخواست امام از مردم برای اعلام حمایت از دولت بازرگان	۱۳۵۷/۱۱/۱۶
اعتراض شاپور بختیار به انتصاب مهندس مهدی بازرگان	۱۳۵۷/۱۱/۱۶
اعلام حمایت گسترده‌ی مردم تهران و شهرستان‌ها از دولت بازرگان	۱۳۵۷/۱۱/۱۷
پخش خبر ملاقات جمعی از همافران با امام خمینی	۱۳۵۷/۱۱/۱۷
گزارش ناآرامی‌ها در شهرهای اصفهان، شیراز و تبریز و کشته شدن عده‌ای	۱۳۵۷/۱۱/۱۸
دیدار همافران نیروی هوایی با امام	۱۳۵۷/۱۱/۱۹
چاپ عکس همافران در مدرسه‌ی علوی در روزنامه‌ی کیهان	۱۳۵۷/۱۱/۱۹
تکذیب خبر ملاقات همافران با امام و جعلی شمردن عکس کیهان از طرف بختیار	۱۳۵۷/۱۱/۱۹
درگیری شدید میان همافران و سربازان گارد	۱۳۵۷/۱۱/۲۰
انعکاس خبر درگیری همافران در مطبوعات داخلی و رسانه‌های خارجی	۱۳۵۷/۱۱/۲۱
دستور بختیار برای بمباران اسلحه‌سازی در محدوده‌ی نیروی هوایی	۱۳۵۷/۱۱/۲۱

حمله‌ی مردم به پاسگاه‌ها و کلانتری‌ها در تهران	۱۳۵۷/۱۱/۲۱
پخش اسلحه میان مردم	۱۳۵۷/۱۱/۲۱
حمله‌ی مردم به نخست وزیر و تیراندازی نیروهای محافظ	۱۳۵۷/۱۱/۲۱
اعلام بی‌طرفی ارتش و دستور به سربازان برای بازگشت به پادگان‌ها	۱۳۵۷/۱۱/۲۲
تصرف رادیو و تلویزیون تهران توسط انقلابیون	۱۳۵۷/۱۱/۲۲
پخش صدای انقلاب در رادیو	۱۳۵۷/۱۱/۲۲
استعفای بختیار	۱۳۵۷/۱۱/۲۲
قرائت پیام امام از رادیو و تلویزیون به مناسبت پیروزی انقلاب اسلامی	۱۳۵۷/۱۱/۲۲
پیام امام خمینی به مردم ایران برای حفظ آرامش	۱۳۵۷/۱۱/۲۲

تصاویر

سفید

منابع و مأخذ

- آبراهامیان، یرواند، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه‌ی احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، نشر نی، تهران ۱۳۷۷
- استمپل، جان.دی، *از درون انقلاب ایران*، ترجمه‌ی منوچهر شجاعی، رسا، تهران ۱۳۷۷
- اسناد انقلاب اسلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۴
- اسناد لانه‌ی جاسوسی، شماره‌ی ۲۶، *مجموعه خط میانه*، ج ۳، دانشجویان پیرو خط امام، تهران، بی تا
- اسناد لانه‌ی جاسوسی، شماره‌ی ۲۷، *مجموعه خط میانه*، ج ۳، دانشجویان پیرو خط امام، تهران، بی تا
- امام خمینی، *صحیفه‌ی نور*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- _____، *کوثر*، ج ۲ و ۳، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران ۱۳۷۱
- امیرانتظام، عباس، *آن سوی اتهام*، ج ۱، نشر نی، تهران ۱۳۸۱
- . *انقلاب ایران به روایت رادیو بی بی سی*، زیر نظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، طرح‌نو، تهران ۱۳۷۲
- . بازرگان، مهدی، *شورای انقلاب و دولت موقت (سیمای دولت موقت از ولادت تا رحلت)*، نهضت آزادی، تهران ۱۳۶۲

- بازرگان، مهدی ، **انقلاب ایران در دو حرکت** ، نهضت آزادی، تهران ۱۳۷۳
- بختیار، شاپور، **خاطرات شاپور بختیار** ، ویراستار حبیب لاجوردی، زیبا، تهران ۱۳۸۰
- _____ . **سی و هفت روز پس از سی و هفت سال** ، انتشارات رادیو، فرانسه
- ۱۳۶۱
- _____ . **یک‌رنگی** ، ترجمه‌ی مهشید امیرشاهی، پاریس ۱۳۶۱
- برژینسکی، زببگنو، **اسرار سقوط شاه و گروگانگیری** ، ترجمه‌ی حمید احمدی، جامی، تهران ۱۳۶۲
- بنی صدر، ابوالحسن، **درس تجربه (خاطرات ابوالحسن بنی صدر)** ، به کوشش حمید احمدی، انتشارات انقلاب اسلامی، بی جا ۱۳۸۰
- **پابه پای آفتاب** ، تدوین و گردآوری امیررضا ستوده، پنجره، تهران ۱۳۷۵
- پهلوی، محمدرضا، **پاسخ به تاریخ**، ترجمه‌ی حسین ابوترابیان، تهران ۱۳۷۱
- **تقویم تاریخ ایران** ، سروش، تهران ۱۳۶۰
- **خاطرات آیت‌الله خزعلی** ، تدوین: حمید کرمی‌پور، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران
- ۱۳۸۱
- **خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی** ، تدوین: جواد امامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۱
- **خاطرات آیت‌الله یزدی** ، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۰
- **خاطرات ابوالفضل توکلی‌بینا** ، تدوین: محمود طاهراحمادی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۳
- **خاطرات اکبر براتی** ، سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه‌ی هنری، تهران ۱۳۷۵
- **خاطرات حجة‌الاسلام والمسلمین علی‌اکبر ناطق‌نوری** ، تدوین: مرتضی میردار، ج ۱، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۱
- **خاطرات حجة‌الاسلام هادی غفاری** ، حوزه‌ی هنری، تهران ۱۳۷۴
- **خاطرات دو سفیر** ، ترجمه‌ی محمود طلوعی، علم، تهران ۱۳۷۵

- . *خاطرات علی دانش منفرد* ، تدوین: رضا بسطامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران
۱۳۸۴
- *خاطرات محسن رفیق دوست* ، تدوین: داود قاسم‌پور، مرکز اسناد انقلاب اسلامی،
تهران ۱۳۸۳
- *خاطرات مرتضی الویری* ، حوزه‌ی هنری، تهران، ۱۳۷۵
- *خاطرات و مبارزات شهید محلاتی* ، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۵
- خلیلی، اکبر، *گام به گام با انقلاب* ، حوزه‌ی هنری، تهران ۱۳۷۵
- دوانی، علی، *نهضت روحانیون ایران* ، ج ۹ و ۱۰، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران
۱۳۷۷
- رضوی، مسعود، *هاشمی و انقلاب [تاریخ سیاسی ایران از انقلاب تا جنگ]* با
مقدمه‌ی حضرت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، همشهری، تهران ۱۳۷۶
- روبین، یاری، *جنگ قدرت‌ها در ایران* ، ترجمه‌ی محمود شرقی و آشتیانی، تهران،
۱۳۶۳
- ژیسکاردستن، والرئ، *قدرت و زندگی* ، کنفرانس گوادلوپ، ترجمه‌ی محمود طلوعی،
پیک نشر و ترجمه، تهران ۱۳۶۸
- سنجایی، کریم، *امیدها و ناامیدی‌ها* ، ملیون، لندن ۱۳۶۷
- سولیوان، ویلیام، *مأموریت در ایران* ، ترجمه‌ی محمود مشرقی، انتشارات کتاب هفته،
تهران ۱۳۶۱
- طلوعی، محمود، *(تاریخ سیاسی ایران از انقلاب تا جنگ)*، با مقدمه‌ی هاشمی
رفسنجانی، همشهری، تهران ۱۳۷۶
- طلوعی، محمود، *صد روز آخر* ، نشر علم، تهران ۱۳۷۸
- عظیمی، فخرالدین، *بحران دموکراسی در ایران* ، ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی
و بیژن نوذری، البرز، تهران ۱۳۷۴
- علی بابایی، احمد، *تاریخ ارتش ایران از هخامنشی تا پهلوی* ، آسیا، تهران ۱۳۸۳

- فردوست، حسین، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۱، مؤسسه‌ی اطلاعات، تهران ۱۳۷۰
- فردوسی‌پور، اسماعیل، *همگام با خورشید (خاطرات)*، فردوسی، مجتمع فرهنگی-اجتماعی امام خمینی، ۱۳۷۲
- قره‌باغی، عباس، *اعترافات ژنرال*، نشر نی، تهران ۱۳۶۸
- _____، کوثر، ج ۲ و ۳، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران ۱۳۷۱
- لطفیان، سعیده، *ارتش و انقلاب اسلامی*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۰
- مدنی، جلال‌الدین، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، ج ۲، دفتر انتشارات اسلامی، قم ۱۳۶۱
- مهدوی، عبدالرضا (هوشنگ)، *انقلاب ایران به روایت بی‌بی‌سی*، طرح نو، تهران ۱۳۷۲
- نجاتی، غلامرضا، *تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله‌ی ایران*، (از کودتا تا انقلاب)، رسا، تهران ۱۳۷۱
- نجاتی، غلامرضا، *شصت سال خدمت و مقاومت*، خاطرات مهندس مهدی بازرگان، رسا، تهران ۱۳۷۳
- نجاری‌راد، تقی، *ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم شاه*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۸
- نراقی، احسان، *از کاخ شاه تا زندان اوین*، ترجمه‌ی سعید آذری، رسا، تهران ۱۳۷۳
- نظری، مرتضی، *خاطرات ماندگار از زندگی آیت‌الله دکتر محمد حسینی بهشتی*، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۸
- ونس، سایروس و برژینسکی، زیگنوو، *توطئه در ایران*، ترجمه‌ی محمود مشرفی، کتاب هفته، تهران ۱۳۶۲
- هاشمی رفسنجانی، اکبر، *کارنامه و خاطرات سال‌های ۵۸ و ۱۳۵۷*، انقلاب و پیروزی، زیر نظر: محسن هاشمی، به اهتمام عباس بشیری، معارف، تهران ۱۳۸۳

- هایزر، رابرت، *مأموریت مخفی در تهران*، ترجمه‌ی محمدحسین عادل، رسا، تهران

۱۳۶۵

. *یاران امام به روایت اسناد ساواک*، کتاب سوم، شهید دکتر سیدمحمدحسینی بهشتی،

مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸

- یزدی، ابراهیم، *آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها*، قلم، تهران ۱۳۶۳

- _____ *بررسی سفر هایزر به ایران*، نهضت آزادی، تهران ۱۳۶۲

مجلات و روزنامه‌ها

- روزنامه‌ی *اطلاعات*، شماره‌های متعدد، سال‌های متعدد

- روزنامه‌ی *جمهوری اسلامی*، شماره‌های متعدد

- روزنامه‌ی *رسالت*

- روزنامه‌ی *کیهان*، شماره‌های متعدد

- نشریه‌ی *ایران فردا*، شماره‌های متعدد

- نشریه‌ی *رسانه*

- نشریه‌ی *امید ایران*

اسناد

. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره‌ی بازیابی ۱۱۷۵۴ - ۵۵.

. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مصاحبه‌ی مرکز اسناد انقلاب اسلامی با حسین

همدانی.

. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مصاحبه‌ی مرکز اسناد انقلاب اسلامی با علی

دانش منفرد.

. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مصاحبه‌ی مرکز اسناد انقلاب اسلامی با نصرالله

شادنوش.

فهرست اعلام

اشخاص

آذری قمی ۱۲۰	۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸
آریانا، منوچهر ۵۷	۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳
آقامحمدخان قجر ۱۴۹	۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
آموزگار، سیروس ۵۷	۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹
آیت‌اللهی، عبدالباقی ۱۴۷	۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳
احمدشاه ۱۴۹	۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲
احمدی ۱۲۰	۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸
اردلان، علیقلی ۷۳	۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۲
ازهارى ۲۷، ۲۸، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۵۲	۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴
اشراقى، جعفر (آیت‌الله) ۸۴	۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۳۵
اشراقى، شهاب‌الدین ۸۰	۲۳۹، ۲۴۱
اشمیت، هلموت ۵۸، ۶۰	امانى، صاد ۱۴۷
اکبری، ۱۳۳	امانى، قاسم ۱۴۷
الویری، مرتضی ۱۴۶	امیرانتظام، عباس ۱۱۲، ۲۳۲، ۲۳۳
امام خمینی (ره) ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۴	امینی ۵۳، ۶۹
۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۸، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۲	امینی افشار ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۴
	امینی، علی ۵۰

انتظام، عبدالله ۵۰، ۵۳، ۷۳	بنی صدر، ابوالحسن ۲۳، ۲۵
انواری ۱۴۷، ۱۵۶	بهرامی، مرتضی ۹۴
بادامچیان ۹۲، ۹۴، ۱۴۷	پارسونز، آنتونی ۳۷، ۵۹، ۸۶
بازرگان، عبدالعلی ۹۴	پرتوی، حسین ۲۰۳
بازرگان، مهدی ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶	پژمان، جلال ۲۲۳
۱۸۰، ۱۱۲، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۳۳، ۲۳۴	پسنیدیه (آیت الله) ۱۳۳، ۱۵۶، ۱۶۰
بال، جیمز ۵۹	پونیاتوفسکی ۵۹
باهنر ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۹۵	پویان ۹۹
بختیار، شاپور ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۵، ۸۷، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۰	پهلوی ۱۱، ۲۵، ۳۰، ۳۲، ۳۷، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۸۴، ۱۰۷، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۴۰
بختیار، عباسقلی ۵۷	پهلوی، محمدرضا ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۵، ۲۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۵، ۸۱، ۸۸، ۸۹، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۹، ۲۴۰، ۲۲۵، ۲۲۴، ۱۹۰، ۲۰۸، ۲۴۰
بخشی آذر، خلیل ۲۲۳	پیراسته، رستم ۵۷
بدره‌ای ۱۱۵، ۱۹۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵	تجریشی، اسدالله ۲۲۷
براتی، اکبر ۱۳۸، ۱۴۰	تختی ۸۵
برژینسکی ۴۷، ۲۳۶، ۲۳۷	توسلی ۹۴، ۱۲۰
بروجردی، محمد ۹۷، ۱۳۹، ۲۲۰	توکلی‌بینا، ابوالفضل ۹۷
بصری (آیت الله) ۳۹	تهرانچی ۹۲، ۹۴
بنی اسدی، حسین ۹۴	تهرانی، جلال‌الدین ۷۲، ۷۳، ۱۱۰

خامنه‌ای، سیدعلی (آیت‌الله) ۲۱، ۲۲، ۲۳	ثابتی ۱۱۴
خدایپناهی، کریم ۱۴۷	جعفری، مهدی ۹۴، ۱۱۴
خرازی ۱۶۳	جفودی ۲۳۳
خزعلی، ابوالقاسم (آیت‌الله) ۱۱۷، ۱۸۸	جلیلی، عبدالجلیل (آیت‌الله) ۸۵
خسروداد، منوچهر ۶۹، ۲۲۳، ۲۲۵	جهانبانی، حسین ۲۲۲
خلخالی (آیت‌الله) ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۳۸	چمران، عباس
خلعت بری، فرهنگ ۲۲۳	
خلیلی ۲۳۳	حاتم، هوشنگ ۲۲۲
خواجه‌پیری، عباس ۱۶۳، ۲۰۴	حاج احمد ۹۱، ۱۱۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۷، ۱۵۸
خواجه نوری، علی محمد ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۴	۱۵۹، ۱۶۰
خوانساری، علی ۹۴	حبیب‌اللهی ۱۹۴، ۲۱۶، ۲۲۲
	حبیبی ۲۳
دانش فرد ۹۴	حبیبی، حسن ۱۲۳، ۱۲۵
دانش منفرد ۱۴۷	حبیبی سرابی، اقدس ۹۴
دانشیان ۹۴	حسین بن علی (ع)، امام سوم ۲۶، ۳۷، ۱۲۵
دستغیب (آیت‌الله) ۸۴	حسینی بهشتی، محمد (آیت‌الله) ۱۶، ۱۷، ۱۸
دوانی، علی ۱۶۶	۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۳۳، ۷۲، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۴
دونکن، چارلز ۴۱، ۶۵	۱۱۳، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۶۴
دیبا، فرح ۶۹، ۷۴	حضرت ولی عصر (عج)، امام زمان عج ۲۰۶
	حق شناس ۲۳۳
راستگو، حسن ۹۴	حمیدزاده ۱۴۷
راستی، حسین ۱۲۰	حیدری ۹۹، ۱۲۰، ۱۴۶
ریانی ۱۲۰	
ربیع‌ی، امیرحسین ۶۸، ۷۴، ۱۱۵، ۱۹۴، ۱۹۷	
۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲	
رحیمی ۲۱۳، ۲۱۶	خاتم ۲۲۴، ۲۲۵
رحیمی آبکناری ۲۲۳	خادم، جواد ۵۷

سولیوان، ویلیام ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۵۶، ۶۶،	رحیمی لاریجانی ۲۲۳
۲۰۵، ۱۰۳	رزم‌آرا، منوچهر ۵۷
سیاسی ۲۳۳	رضاخان ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۷، ۱۶۸
سیاسی، علی‌اکبر ۷۲	رضایی، رحیم ۹۴
صدر حاج سیدجوادی، احمد ۱۸، ۲۲، ۲۳،	رفیق دوست ۹۸، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۴،
۱۱۴، ۱۸۲، ۲۳۲	۱۴۵
	رکنی ۱۹۹
شادنوش، نصرالله ۱۳۳	ریاحی ۲۲۰
شاه حسینی ۹۲، ۹۴	ریاحی، محمدامین ۵۷
شاهرخی ۱۹۶	
شرعی، محمدعلی ۱۲۰	زاهدی، اردشیر ۴۱، ۶۷
شریعتمداری، کاظم ۷۲	زاهدی، فضل‌الله ۴۱
شریعتی ۸۴، ۸۵	زنجانی، ابوالفضل ۱۸
شریف امامی، جعفر ۷۰	
شفقت، جعفر ۵۷، ۲۱۶، ۲۲۲	ژیسکاردستن، والر ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱
شلزنیگر ۴۱	
شیبانی، عباس ۲۲، ۳۴	سازگارا، محسن ۱۴۷
شیخ عطار، حسین ۹۹، ۱۴۶	سامی، علی ۱۸
	سامی، کاظم ۹۲
صالح ۷۱	سجادی، محمد ۷۲
صالح خو ۹۴	سحابی، یدالله ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۹، ۳۰،
صانعی ۲۱۸	۷۱، ۷۲، ۱۸۱، ۱۸۵، ۲۳۲، ۲۳۳
صانعی، جعفر ۲۲۲، ۲۲۴	سعید ۱۹۳
صانعی، یوسف ۱۲۰	سعید، جوادی ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۱۱۳
صباغیان، هاشم ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۱۳۸، ۱۳۹	سعید محمدی، مهدی ۹۴
صدوقی ۱۴۷	سنجابی، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴،
صدیقی ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۷۱، ۱۵۷	۱۷۹، ۶۹

صمیمی، لطفعلی ۵۷

فاضل موحدی ۱۲۰	طالبیان، حمید ۱۸۹
فاطمه‌ی زهرا بنت محمد (س) ۱۴۳	طالقانی (آیت‌الله) ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۸، ۳۰، ۳۲
فردوست، حسین ۲۵، ۴۰، ۱۱۴، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵	طالقانی، محمدرضا ۱۴۵، ۱۵۷
فردوسی‌پور ۱۰۰، ۱۳۰	طاهری ۱۲۰
فرزام، محمد ۲۲۳	طباطبایی وکیلی، رضا ۲۲۳
فقیهی، مهدی ۹۴	طرخانی، کاظم ۱۸
فلسفی، محمدتقی ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹	طلوعی، محمود ۲۲۱
فیاض بخش ۹۴	طوفانیان ۶۷، ۲۱۹
فیروزمند، ناصر ۲۲۳	عابدی جعفری ۱۴۷
قاضی طباطبایی، محمدعلی ۸۴	عارفی ۹۴
قرنی، ولی‌الله ۱۹، ۲۲، ۲۳	عالی ۹۴
قره‌باغی ۲۶، ۲۹، ۳۳، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴	عالی نسب ۱۸
قطب‌زاده ۲۳، ۲۵	عراقی ۹۸
کارتز، جیمی ۴۱، ۴۲، ۵۸، ۶۱، ۶۵، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۵، ۲۳۷	عراقی ۱۶۱، ۱۶۳
کارگشا، عبدالرحمن ۱۴۷	عسگر اولادی ۳۰
کاظمی، محمد ۲۲۳	عطایی، محمد ۱۴۷
کاظمی، منوچهر ۵۷	عطری، عباس ۹۴
کالاها، جیمز ۵۸، ۶۰	علاقه‌مند، حسن ۹۴
	علی‌آبادی ۷۱، ۷۳
	علی‌بن‌ابیطالب (ع)، امام اول ۱۷۳، ۱۸۳
	غفاری، هادی ۱۲۵
	غیوران، مهدی ۹۴

مدنی تبریزی، اسدالله (آیت الله) ۲۱۹	کبیر ۲۲۳
مراپی، محمد ۱۴۷	کتیرایی، مصطفی ۱۸، ۲۲، ۲۳
مرتضایی فر، ۹۴	کجویی، محمد ۹۶
مرزبان ۱۱۱	کریاسچیان ۱۶۳
مسعودی ۱۹، ۲۲، ۲۳	کریاسچیان، علی اصغر ۹۵
مسعودی خمینی (آیت الله) ۱۰۰	کریستوفر، وارن ۴۱
مشیر یزدی، محمد ۵۷	کریمیان ۹۴
مصلح، محمد ۴۸، ۵۲، ۸۵، ۱۸۱	کشاوری ۱۶۱
مطهری ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۷۲، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۸۲، ۱۶۳	کفاش زاده، مصطفی ۱۴۷
مظفرالدین شاه ۴۹	گس ۱۹۴
معادیخواه ۱۴۷	لاجوردی، مرتضی ۹۴
معصومی نایینی ۲۲۲	مازندرانی، صدیق الدوله ۴۹
مفتح، محمد (آیت الله) ۳۳، ۹۲، ۹۴، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۵۶	مالک اشتر ۱۷۳
مقدم ۲۶، ۵۲، ۶۹، ۱۱۴، ۲۱۶، ۲۲۲	محسن زاده، اسدالله ۲۲۲
منتظری (آیت الله) ۱۱۳، ۱۱۸	محفوظی ۱۲۰
منتظری، حسینعلی ۱۸، ۲۰	محققی ۱۱۵، ۲۱۶، ۲۲۲
موسوی اردبیلی ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۹، ۳۴، ۲۳۰	محلاتی ۳۰، ۳۲، ۹۲
موسوی زرگر ۹۴	محلاتی، بهاء السدین (آیت الله) ۸۴، ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۵۹، ۱۸۹
مهد سینا ۷۱	محلاتی، فضل الله ۲۳۰
مهدوی فرد ۹۴	محمدبن عبدالله (ص)، پیامبر ۱۶۸
مهدوی کنی، محمدرضا ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۳	محمدبن علی (ع)، امام ششم ۱۶۶، ۱۶۷
مهدی زاده محلاتی، فضل الله (آیت الله) ۹۰، ۹۲	محیط طباطبایی ۷۱
میرحبیب اللهی، کمال الدین ۶۸	مدنی ۲۵، ۱۱۲
میرفندرسکی ۵۷، ۲۱۶	

شوروی ۵۹، ۲۳۷	پاریس ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۴۸، ۹۱، ۱۱۰، ۱۱۳،
شیراز ۲۷، ۱۱۷، ۱۹۶	۱۲۲، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲
عربستان سعودی ۲۰۷	تبریز ۳۰، ۴۲، ۸۴، ۱۱۷، ۱۸۹، ۱۹۶
فرانسه ۱۵، ۶۰، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۴۵، ۱۸۱	تهران ۶۶، ۷۴، ۹۶، ۱۱۸، ۱۲۲
قم ۱۱۷، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۹۲	جزیره‌ی گوادلوپ ۵۸
کاخ سعدآباد	حسینیه‌ی انصار ۹۸
کاخ سفید ۶۳، ۶۷	خلخال ۱۱۷، ۱۸۹
کاخ نیاوران ۳۸	خلیج فارس ۵۹
کاروانسرای سنگی ۲۱۹	خوانسار ۳۰
کامبوج ۵۹	دارالفنون ۱۸۱
کرمان ۳۰	دانشکده‌ی فنی تهران ۱۸۱
کرمانشاه ۱۱۶	دزفول ۱۱۶
گرگان ۱۹۱، ۲۰۷	روسیه ۱۰۶
گرمسار ۱۲۵	زنجان ۳۰
گنبدکاووس ۲۱۴	
ماکو ۱۸۹	سراب ۱۸۹
مسجد امام ۱۱۸	سقز ۷۵
مسجد امام زمان (عج) ۳۳	سلماس ۱۸۹
مسجد عقیق ۸۴	
مشهد ۵۸، ۱۱۷	شاه چراغ ۸۴
ممقان ۱۸۹	

جامعه‌ی داروسازان ۸۳	نجف‌آباد ۴۲
جبهه‌ی ملی ۵۱، ۱۰۸	نوفل لوشاتو ۲۶، ۵۷، ۸۱، ۸۸، ۸۹، ۱۰۳، ۱۱۰،
	۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶
خبرگزاری آسوشیتدپرس ۱۱۰	
خبرگزاری فرانسه ۸۹	ورزشگاه امجدیه ۸۵
خبرگزاری یونایتدپرس ۶۷	
	هستروود ۱۸۹
دانشکده‌ی افسری ۲۲۸	همدان ۲۷، ۱۹۶
دانشگاه تهران ۲۷، ۸۳، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۹	
	یمن جنوبی ۵۹
رویترز ۲۰۵	

سازمان‌ها، احزاب، گروه‌ها و....

ساواک ۲۵، ۳۰، ۳۲، ۳۸، ۱۲۵	انجمن اسلامی مربیان ۸۳
شورای امنیت ملی ۸۳	بهشت زهرا ۹۳، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۴۲،
شورای انقلاب ۱۲، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷،	۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۸۰، ۲۰۰
۲۸، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۴۶، ۱۷۷، ۱۸۰،	بی بی سی ۶۸
۱۸۱، ۱۸۳، ۲۳۲	
شورای سلطنت ۴۴، ۷۲، ۱۱۷	پادگان دوشان تپه ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲،
	۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۳
علمای مقیم قم ۱۰۰	پایگاه اصفهان و بندرعباس ۲۰۱
فداییان ۲۱۳، ۲۱۴	پایگاه دزفول ۲۰۱
فرودگاه شارل دوگل ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۴۱	پایگاه شاهرخی همدان ۲۰۱
فرودگاه مهرآباد ۷۴، ۹۳، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۱۷،	پایگاه قصر فیروزه ۲۰۱
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱	پایگاه هوایی بوشهر ۲۰۱
	پایگاه یکم شکاری ۲۰۱

مدرسه‌ی علوی ۹۵، ۱۴۶، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵،
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۰، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۴

ناتو ۶۴

وزارت مسکن و شهرسازی ۲۰۱

کتاب و نشریات

اطلاعات (روزنامه) ۱۸۲

پراوادی (روزنامه) ۲۳۶

حوادث ۲۰۳

کیهان (روزنامه) ۲۰۲، ۲۰۴

نهیض روحانیون ۱۶۶

کانون دادگستری ۲۰۰

کلاتری‌ها ۲۲۰

کمونیست ۳۸

کمیته‌ی مرکزی استقبال از امام ۹۵، ۹۶، ۹۷،

۱۲۲، ۱۲۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۳

مجاهدین ۲۱۳، ۲۱۴

مجاهدین خلق ۹۷، ۹۸

مجلس سنا ۷۴، ۱۵۱، ۱۹۸

مجلس شورای ملی ۱۹۳، ۱۹۵

مجلس ملی ۱۸۳

مدرسه‌ی رفاه ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۱۲،

۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۰۳،

۲۰۴، ۲۰۶

منشورات ۱

سفید

لاتین

سفید

لاتین

دهه‌ی سرنوشت ساز

انقلاب اسلامی ایران نیز همانند سایر انقلاب‌ها مقاطع حساس و بزنگاه‌هایی داشت که سرنوشت سال‌ها مبارزه‌ی ملت را رقم زد. در آخرین روزهای مبارزه‌ی ملت با رژیم پهلوی، رهبری داهیانه‌ی حضرت امام خمینی و هدایت و تشویق مردم به مقاومت در برابر دولت بختیار، روند سقوط رژیم را که از زمان تشکیل شورای انقلاب جدی شده بود، شتاب دوچندان بخشید.

این کتاب به بررسی وقایع دهه‌ی آخر عمر رژیم پهلوی و آخرین روزهای تکاپوی ملت ایران برای برچیدن دولت بختیار و استقرار جمهوری اسلامی می‌پردازد؛ روزهایی که شایسته است «دهه‌ی سرنوشت‌ساز» خواننده شود.